

قلمرو  
آرمانی  
نیما شہسواری

# قلمرو آرمانی

نیما شهبازی

## توضیحات کتاب

کتاب	قلمرو آرمانی
مؤلف	نیما شهبواری
سال انتشار	۱۳۹۹/۲۰۲۰
انتشارات	وبسایت رسمی جهان آرمانی
این اثر به صورت رایگان و برای اطلاع رسانی عمومی منتشر شده است	
تمامی حقوق این اثر در انحصار مؤلف است	

## فهرست

پیشگفتار .....	۸
آموزش .....	۵۲
امنیت .....	۱۲۲
اقتصاد .....	۱۶۱
حکومت .....	۲۰۱
آزادی .....	۲۴۳
قانون .....	۲۶۱
خاتمه .....	۲۹۳

## سخنی با شما

به نام آزادی یگانه منجی جانداران

بر خود وظیفه میدانم تا در سرآغاز کتاب‌هایم چنین نگاشته‌ای به چشم بخورد و همگان را از این درخواست باخبر سازم.

نیما شهبواری، دست به نگاشتن کتبی زد تا به واسطه آن برخی را به خود بخواند، قشری را به آزادگی دعوت کند، موجبات آگاهی برخی گردد و این چنین افکارش را نشر دهد.

بر خود، ننگ دانست تا به واسطه رزمش تجارتنی برپا دارد و این رزم پاک را به ثروت مادی آلوده سازد.

هدف و آرمان، من از کسی پوشیده نیست و برای دانستن آن نیاز به تحقیق گسترده نباشد، زیرا که همواره سخن را ساده و روشن بیان داشتم و اگر کسی از آن مطلع نیست حال دگر بار باز گو شود.

پا خواستم تا برابر ظلم‌های بیکران خداوند، الله، یهوه، عیسی، انسان و یا هر نام دیگری که غایت و هدف را همواره با قدرت تلاقی داده است، فریاد برآورم و آزادی همه جانداران را فراهم‌سازم. رهایی جاودانی که دارای یک قانون است و آن احترام و آزار نرساندن به دیگر جانداران، گیاهان، حیوانات و انسان‌ها است.

بر خود ننگ میدانم که در راستای رسیدن به این هدف والا که همانا آزادی است قانون رهایی را نقض و باعث آزار دگر جانداران شوم.

با مدد از علم و فناوری امروزی، می‌توان راه گذشتگان را در پیش نگرفت و دگر چون گذشته برای نشر کتب از کاغذ استفاده نکرد، زیرا که این کاغذ از تن والای درختان زیبا غارت شود و موجبات مرگ این جاندار و تخریب طبیعت را حادث گردد.

من خود هیچ‌گاه نگاشته‌هایم را بر کاغذ، جان درخت نشر ندادم و تنها خواسته‌ام از ناشران کتب نشر ندادن این نگاشته‌ها بر کاغذ است. حال چه از روی سودجویی و چه برای ترویج و اطلاع‌رسانی.

امروز می‌توان با بهره‌گیری از فناوری در برابر مرگ و تخریب درختان این جانداران والا ایستادگی کرد، پس اگر شما خود را مبلغ افکار

آزادگی میدانید که بی شک بی مدد از این نگاشته نیز هیچ گاه به قتل طبیعت دست نخواهید زد. اگر هم تنها هدفتان سودجویی است و بر این پیشه پا فشارید بی بهره از کشتار و قتل عام درختان می توانید از فناوری بهره گیرید تا کردارتان از دید من و دیگر آزاد اندیشان به حق و قابل تکریم گردد.

به امید آزادی و رهایی همه جانداران



پیشگفتار



آدمی چشم بر جهان گشود و دید که او را با اجتماع و در کنار هم بودن

سری سازش پذیر در میانه خواهد بود،

او را هیچ طریقتی جز این در میانه نیست که بخواهد با دیگر هموعان

بزید و راهی فراتر از این در برابرش نیست، خویشان را محتاج به مدد

دیگران دید و دانست برای زندگی آرام و در رفاه محتاج بودن دیگر

انسان‌ها در کنار خود است

آیا بوده‌اند آنانی که عزلت را بدین اجتماع و با هم بودن ترجیح دهند؟

آیا زندگی آدمی بی آنکه از دیگران مدد گیرد و بدانان مدد برساند قابل

گذشتن است؟

آیا هیچ دانسته و ندانسته‌ای در میان است که او به تنهایی و بی مدد از

هیچ تن آموخته باشد؟

او دل به بودن با دیگران خوش کرد و دانست برای پیشبردن جهان خویش باید که با بیشماران همدست و همیار باشد تا جهان را به پیش برد، آنگاه که چشم بر جهان گشود، مادری به پایش بود، او را تیمار کرد و از رنج‌رهایی داد که این بودن از همان گام نخستین محتاج بودن دیگران است، کودکی بی آنچه والدان او را در آغوش گیرند و مدد به جانش برسانند در میانه نبود و هر چه در میانه است بوی مرگ خواهد داد و اوست که چشم انتظار بیشماران ایستاده تا او را دریابند و دست مدد به سویش بفرایند.

شاید آنگاه که از آب و گل در آمد و جانی در جریان خویشتن دید، بر آن شد تا عزلت و تنهایی را برگزیند و این گونه بود که به خلوتی رفت، حال دنیا برایش مشقت‌بارتر از دیربازان است و تنهایی همه‌ی جهانش را در بر خواهد گرفت.

مگر ممکن است بی‌مدد از دیگران راهی را به پیش رود؟

مگر ممکن است بتواند دست به ساختن زند بی‌آنکه از دیگران بخواند و  
راه راستین را بداند؟

دوباره از نو باید که سرآغاز کرد، هر چه گام پیشینان برداشته را از نو  
برون برد و از گام نخستین به پیش رفت و این عمر کوتاه تا کدامین  
ساختن‌ها و کشف به پیش خواهد برد او را؟

نمی‌دانند، لیک بسیاری می‌خوانند که همه چیز را می‌دانند، آنان که  
خود را به جهالت واداده‌اند بیشتر از دیگران خواهند خواند که می‌دانند  
و باز به سودای خاموشی بیشماران خواهند خواند از آنچه نمی‌دانند

آدمی بر آمده است تا از این زندگی جمعی و بودن در اجتماع راهی  
بسازد و صدای دنباله‌داری او را فرا خوانده است که باید برای این  
اجتماع کاری کرد

اما چه کار؟

چگونه کاری توان همگام‌سازی این سیل بیشمار را خواهد داشت؟

چه کاری توان زندگی در رفاه بیشتر را فراهم خواهد کرد؟

جمعیت بیشمار از آدمیان در کنار هم همه چیز جهانشان به یکدیگر وابسته است و راهی در برابر نیست جز آنکه این خیل بیشمار را به نظم در آورد، مگر ممکن است بی داشتن حکومتی واحد همه را به نظمی فراخواند؟

آنان گفته‌اند و در پی بیشماران ایستاده شاید راهی جز آنچه آنان گفته‌اند بجویند و هیچ طریقتی جز چنین نظمی در میانه نیست،

باید به هم در آمد و با هم شد تا شاید زندگی را آرام به پیش برد، این ریل ادامه‌دار همه را به زندگی در کنار هم فرا می‌خواند و آنان که عزلت را برگزیده‌اند مدام وابسته به بودن با دیگران شده‌اند.

کتمان می‌کنند، مدام هر چه جمع خوانده است را به کناری می‌زنند، اما آنچه واقعیت جهان آن‌ها است به همه فهمانده است که آنان محتاج بودن با دیگران‌اند، آنان نیازمند دانستن از دیگران‌اند، آنان برای بقا به بودن با دیگران چشم دوخته‌اند، حالا مدام هر چه واقعیت است را حاشا خواهند کرد و واقعیت را به آنچه حقیقت ساخته در دل‌هایشان است تغیر خواهند داد، واقعیت را به حقیقت درآمیختند تا شاید چیزی عایدشان شود و هیچی در برابر نبود

حقیقت، نفرین بر او همه را آلوده به خود کرد، همه را مبتلا به خود کرده است و می‌شنوند آنچه او برایشان خوانده است.

حکومت لازمه‌ی زیستن این زندگی جمعی است، لیکن آنان که دانستند، آنان که از لذت خواندند از حرص و آرز کشیدند می‌دانند چه کنند، می‌دانند چگونه همه چیز را برای خود کنند.

چه زود ندایی همه‌ی دنیایشان را از آن خود کرد

سر نخستین دالان زندگی بود، آنگاه که وارد این تالار زیستن شدند،

دست بردند و هر چه در برابر بود را برای خود خواستند،

شیئی در دستشان بود که خواند

این برای من است

از آن من است

مالک آن من هستم و این گونه زاده شد این فرزند خلف حرص و آز

آز می‌خواند و به سوی خود فرا می‌خواند تا جماعت بیشماری بی‌ثمر از

آنچه نمی‌دانستند تنها بدانند.

چه می‌دانند؟

نمی‌دانند که نمی‌دانند و تنها می‌دانند، می‌دانند و این‌گونه است که از ندای خوش آوای او خواندند بر این بیشماران در برابر که مالک شدن چیست، ندای حقیقت به گوششان آمده با نفرین او به پیش می‌روند، نفرین او را برای خود خواسته‌اند و از آنچه می‌خواهند بر آن می‌خوانند، از آنچه می‌دانند برای او می‌خوانند و این‌گونه است که خواندند

هزاری سرود و ورد خواندند و همه ندایی را بر آسمان و زمین تکرار کردند، آن ندا را شنیده‌ای، بسیاری شنیده‌ای، هربار شنیده‌ای، این نفرین تو را نیز مبتلا به خود کرده است، برایت مدام خوانده و تو را از خود کرده است، حال تو جزوی از بودن آن هستی و همه‌ی تو برای او است، بشنو این صدایی را که بر آمده از بودن تو است، بر آمده از ماندن تو در این کارزار بدسیرت است، او می‌خواند و تو به کرنشی از آنچه او خوانده است گوش خواهی سپرد و همه را آویزه‌ی گوش خواهی کرد، بخوان به نام نامی اعظم که همه چیز برای او است.

وای این ندا را قبلاً شنیده‌ام

در بیکران شنیده‌ام،

همه جا شنیده‌ام،

همه وقت شنیده‌ام

این پر تکرارترین غزل‌ها به دنیای من است، این یگانه آواز خنیاگران

جهان من است این زمزمه‌ی فیلسوفان جهان من است، این ندای

پیام‌آوران با عصمت دنیای من است، این تمام صدای جهان من است.

می‌شنوی؟

آری شنیده‌ام، پر تکرار همه را شنیده‌ام، به هزار آواز همه را شنیده‌ام، جز

این هیچ نشنیده‌ام و همه را از آن شنیده‌ام.

همه در این کارزار به دنبال صدا می‌دوند



نه این صدا است که آنان را تعقیب می‌کند، حتی آنان را که از ندای  
ظلمانی او به ستوه آمده است را تعقیب کرد و همه‌ی هوای آنان را  
همین تنفس از آن خود کرده است،

شنیده‌ام، از آنچه او مدام خوانده است شنیده‌ام، او همه‌ی اصوات جهان  
است، او بی‌صدا و کامل‌ترین صدای جهان است،

از دوردستان آن ندا به دنبال این بی‌کسان است و هر قد برافراشته را به  
درون خود خواهد بلعید، او نمی‌بلعید، دیگران خواهند بلعید و او تنها  
بلعیدن را به آنان آموخته است، به همگان آموخته و همه را در این کار  
فربه کرده است، می‌بلعند هر کس دمی برون آورد و تنها یک ندای  
ملکوتی جهان را از آن خود کرده است

من صاحب همگانم

او صاحب است ندای صاحب خوانده شدن او را شنیده‌اند و حالا می‌دانند که همه چیز در بند نخست همین ملکیت خوانده شده است، همه چیز در میان همان است که او فرا خوانده است و برایشان به تکرار خواهد خواند.

بسیار از او گفتم و شنیدید، لیک مگر در میان این نداهاى پرتکرار و دنباله‌دار توانی برای شنیدن من هم مانده است؟

مگر توانی برای شنیدن باقی است؟

این قوم بیشمار از مردمان همه کر شده‌اند، دیگر چیزی نمی‌شنوند، هر چه است صدای همانان است و جز آن صدایی را نخواهند شنید، او می‌خواند و با تکرار از آنچه خوانده است بیشمارانی خواهند بود تا تکرار کنند و او را بخوانند تا بخواند، همه می‌خوانند و او خوانده است،

به بشماران خوانده است و حال تنها تکرار همان اصوات را شنیده‌ای،  
در میان همگان و جزئی از همانان شده است.

به ندای او بود که خواندند از جوهره‌ی وجود و در هم آمیختن همه‌ی  
ذرات، نه فراتر از آن، از برتری و بزرگی و کرامت انسان، بیشتر و والا  
رفتن و فراتر از دیگر موجودات به ندای او بود که خواندند از تاریک تا  
روشن افکار یک ندا را مدام خوانده است،

مالک شدن

صاحبان بر زمین گام بر می‌دارند و ندایی آنان را فرا خوانده است تا  
همه‌ی تعلیم را در میان همین خطوط بنگرند، هر چه دانستن است را در  
میان همین دانش بنگرند و این‌گونه بود که خواندند و به تکرار فرا  
خواندند و حال همه می‌خوانند.

انسان اجتماعی در میانه است، با آنچه اصوات مدام در آسمان و زمین او را مبتلای به خود کرده است، دیرصباحی است که او را در خود فرو خورده و او دیگر آن دیرزمانان جهان نیست، او حال در این ابتلا و در ماندن دانسته است از آنچه نمی‌دانند، او همه‌ی دانش را بر گرفته است از آنچه هیچ تن نمی‌داند و مدام تکرار می‌کند، می‌دانم از ندانسته‌ها.

حقیقت و نفرینش در میانه او است، او را به خود فرا خوانده و در خود حلول داده است همه‌ی حقیقت را برای خود خوانده و این گونه است که حکومت را پدید آورده است

تقلای بسیار برای هیچ و در میان هیچ و در برابر ساقه‌ها، ریشه پا برجا است همه را در خود حلول خواهد داد و دوباره آن ندای حلول در میان ذرات را فرا خواهد خواند هر چه تقلا می‌کنند دوباره به همان نقطه آغازین بازگشته‌اند و دوباره همان راه را به سرانجام می‌رسانند، او

دوباره همه را به خود فرا می‌خواند و این ریشه‌ی مستدام در خاک  
هزاری ساقه‌ی تازه آفریده است.

او می‌خواند و تو به تکرار بر او می‌خوانی و حال دیده‌ای که جهان را  
حکومت بیشمار فرا گرفته است

نقطه‌ی ثقل آنان چیست؟

کدامین خط تمام خطوط را به آنان باز گردانده است؟

در کدامین مسیر با هر چه تقلا بود دوباره به سرمنزل آغازین  
باز گشته‌اند؟

تو را به رخوت فرا می‌خوانند تا دم بر نیآوری و در سکوت تنها نظاره  
کنی، از تو ساختن نمی‌خواهند، از تو پدید آوردن و تغییر نمی‌خواهند،  
این قوم در خودمانده تنها طالب آن است که آنچه گذشتگان خوانده‌اند  
را تو دوباره با ندایی تازه‌تر بخوانی، صوت تغییر دهی و فرم عوض

کنی، اما باطن همان باشد، همانی که آنان می خوانند، به تغییر دل سپردن  
تکفیر در پی خواهد داشت و سرت را به باد خواهد داد.

بی تقلائی تو را می خواهند، سر به زیر به قربانگاه خواهند برد و تو را به  
دست سلاخان و جلادان خواهند سپرد و تنها خواسته شان خموشی تو  
است، رخوت همه ی دنیایت را فرا خواهد گرفت و تو را از آن خود  
خواهد کرد، در میان او غرق خواهی شد و در منجلاب او فرو خواهی  
رفت تا به نهای آنچه او خوانده را تو نیز به تکرار بخوانی

محکوم بدین طریقت خواهی بود اگر ندایی متفاوت از دیگران برنکشی  
و فریاد نرنی، بر آن استوار نمایی و دل به تغییر نسپاری، اگر آرزو نکنی،  
برایت آرزو خواهند کرد برایت آرزو خواهند ساخت و اگر برای آینده  
و دنیا برنامه نداشته باشی، برایت برنامه خواهند داشت و برنامه خواهند

ساخت

حالا تو را در این مرداب نگاه داشته تا خود از آنچه می‌خواهند سیراب شوند. تو محکوم بدین طریقت خواهی بود، تو را در این معجون حل خواهند کرد و از خود خواهند ساخت،

دل به تغییر نسپردی و فریاد برنیاوردی، برای آنچه آرزو داشته برنامه نکردی و راه و درمان نساختی، حال آنچه آنان ساخته‌اند را به تو خواهند خوراند و تو محکوم به خوردن پسماندهای آنان خواهی شد،

از تو و بیشماران مرده‌خوارانی خواهند ساخت تا از آنچه آنان خوانده بخوری و بر همان طریقت دل خوش کنی

آدمی همان آدم دیروز است، همانسان در اجتماع و با دیگران، به همان اندازه در زندگی و با آنها و باز هم محتاج سر و سامان دادن به زیستن برای رفاه جمعی و زندگی اجتماعی، او همان انسان دیروز است، لیکن او را پر از ندای دردآلودی کرده‌اند تا با همانان بخواند تا بر مبدعان

بتازد و هیچ جز سنت را نفهمد، تغییر را در باز خواندن دوباره سنت  
جسته و دوباره همه چیز را به تکرار فرا خوانده‌اند. اگر خاموش باشی و  
عزت برگزینی محکوم به درمانده ماندن خواهی بود، حتی بی رمق از  
کنارشان بگذری تو را به خوردن پسمانده‌هایشان محکوم خواهند کرد،  
اگر طالب زیستن برای خویش و مالک شدن باشی، از آنان خواهی بود  
و با رعایت آنچه قاعده از بازی است شاید روزی تو هم مالک خوانده  
شدی، هر چند که آنان دنیا را برایت آن قدر باز و گسترده کرده‌اند تا  
باری هم که شده مالک شدن را تجربه کنی.

و حال که تو به طغیان برآمده‌ای تو را به مرگ خواهند سپرد، به شکنجه  
خواهند داد تا نباشی، اما همه‌ی حربه در میان زور نیست، زر و تزویر هم  
قدرت نهان آنان است، به زر فریب دادن و در بند زیستن جماعتی را با  
آنان کرده است لیک تزویر آنان در خواستن هیچی تو است، در اغوای



به نژندی تو است، تو را فرا خواهند خواند تا در این پژمردگی بمانی و در افسردگی خود غوطه‌ور شوی.

سیل بیشماری از آنان را دیده‌ام، دیگر هیچ برای گفتنشان نیست، در خموشی بطالت درمانده‌اند، در نژندی جهان به سر می‌برند، به مرگ جهان را می‌دهند و این‌گونه است که در حماقت برساخته‌ی آنان عمر را به هدر می‌دهند، از آنان که بگذری به شورشیان خواهی رسید، به آنان که دل به تغییر سپرده‌اند لیک آنان را به تزویر درمانده وانهاده‌اند.

تو آنان را دیده‌ای؟

این بیشماران را چشیده‌ای؟ از گفتار و افکار آنان شنیده‌ای؟

همه بر آنان است، همه بر نظام حاکمان است، هر چه می‌خوانند علیه گفته‌ی آنان است، آیا آنان اینان را مجال دادند تا بگویند؟ یا خود آفریده‌اند بیشمارانی را که بر آنان بخوانند؟ گاه به نادانی، گاه به

عصیت و گاه به کج فهمی برانند و باز برای خود دیا بسازند از آنچه بر  
تن آنان است؟

نمی دانی چگونه رخنه خواهند کرد و چگونه تو را به بند خود در  
خواهند برد، نمی دانی چگونه در این برهوت به تو خواهند آویخت و تو  
را به خود فرا خواهند داد، آنان از تو خودی خواهند ساخت که تنها  
آنچه می کنند را نمی کند، بنیان را نگاه خواهند داشت و دوباره فرم را  
به پیش خواهند کشید، اصل یکتا است به مانند آن ندای دنباله داری که  
هر بار از گلوبی به گوش رسید و یگانه صوت جهان اینان بود، حال هم  
اصل همان است، همان طریقت را به پیش خواهند برد، آنچه از جبر تا  
آز میانه دار بود را میدان دار کرده اند و تنها فرا خواهند خواند تا در این  
بطالت دنباله دار با قرائتی خاص آن صوت را تکرار کنند.

حالا قاریان بسیاری به دور هم نشسته اند و همگان همان صوت را به  
تکرار می خوانند، به دورشان بیشمارانی جمع شده و از آنچه او می خواند

معنایی واحد را در خواهند یافت، لیک احساس این چندگانگی آنان را

به مسیر دیگری خواهد برد

آری همان شورشیان‌اند، آنان که به میدان آمده نمی‌دانند چه

می‌خواهند، کوری همه‌ی آنان را به خود فرا گرفته است، بی‌چشم بی

دیدن و بی‌راه در راه‌اند، مقصدشان مشخص نیست، شاید اصلاً مقصدی

ندارند و شاید مقصد برای آنان بی‌معنا است،

تنها در میانه‌اند، به میدان می‌آیند و فریاد می‌زنند

آیا مسیری در پیش است؟

آیا درمانی در راه است؟

آیا راهکاری در پیش است

شورش کور همه جا را فرا گرفته و در بند خویش در آورده است و چه شادمانانِ خواهی دید که مستکبران و قدرتمندان آنان را مهار خواهند کرد، آخر چیزی در میانه نیست که آنان بخواهند آنان تنها هرج و مرج را طلب کردند هرج و مرجی که با ذات زیستن بشر همسان نیست، همگام و در کنار آنان نیست، آنان آرزویی خواهند کرد که از بن با واقعیت در تضاد است.

هرج و مرج طلبان در میان و آن شورش کور هیچ مقصدی را به برابر دیدگان نشانده تنها آنان را در این مسافت طول و دراز به راهی خواهد برد که نهایش مرگ، نژندی و خستگی است. صوت ادامه‌دار را می‌شنوی، بر این جماعت می‌خوانند تا آنان را فرا بخوانند و در راه بزرگ‌تر کردن خود از آنان بهره ببرند از این شورش کور آزادگان را سودی نخواهد بود که زورمندان را میدان بیشتر خواهد داد، حال آنان با

دندانی تیز کرده از قاضیان مدد خواهند گرفت که دست در دست  
شورشیان داشتند، قلم نگاشتن حکم را از آن گرفتند،

آری باورت نیست، آخر آنان را بینایی در میانه نبود و در دل شهر  
کوران شورشی کور میانه دار بود و قلم به دست او نمی دانست در برابر  
کیست، تنها آنچه در اختیار داشت را به برابر خود هدیه کرد، به او  
واگذاشت و این گونه آن قلم حکم به خون داد، شهر را خون گرفت و  
همه را در این دیوانگی غرق کرد.

حالا دیرزمانی است که آنان حکم از کوران می گیرند، در انتظار  
نشسته اند تا به کنشی از آنان واکنشی همه ی جهانشان را به ظلمتی مانا

و ا دارد، می خوانند تا به میدان بیایند

اما این به میدان آمدن بهر چیست؟

کسی خواند شورشی برای شورش

دیگری گفت، این شورشی است برای از بین بردن

دیگری گفت برای عزل کردن و همه از سلب میانه‌دار دنیایشان خواندند  
و هیچ گفته‌ای از ایجاب بینشان نبود،

همه را فرا می‌خواندند تا در این نابودی سهم شوند و همه را به کام این  
مرگ فرا بخوانند، برای نابودی بسیاری در میدان‌اند و همه‌ی شهر را  
کوران گرفته‌اند، کوران به پیش می‌روند بی‌آنکه بدانند در چه مسیری  
برای رسیدن به چه هدفی در میدان‌اند تنها به پیش می‌روند و می‌خوانند  
تا نابودی فرو نخواهند نشست و به آخرش شاید خانه‌های خود را ویران  
کردند، آیا مسیر راهی بر آنان نمایان بود؟

یا به فردا چاره‌ای میانه‌دار است؟

نه. تنها خواهند خواند که ما این را نمی‌خواهیم و آفریدن آینده هیچ  
است، تنها ارزش نبودن اینان است، نابودی از میان بردن است و حال در

میدان‌اند دوباره به خروش برآمده تا همه را از میان ببرند و این‌گونه  
برای محو کردن میدان‌دار شده‌اند

کوران بیشمار در شورش کور، میدان شهر را قبضه کردند، بی‌آنکه  
بدانند از جهان چه می‌خواهند و شاید فردایی برایشان معنایی پدید آمد  
که همه چیز را به هرج و مرج نسبت داد، شاید همه را فرا خواند تا در  
این هزارتوی نابودی فرمان برند

راستی باز هم فرمان میانه‌دار است؟

دوباره فرمانده خواهند داشت؟

باز هم همان راه پیشین است، ذره‌ای تغییر در آن نمی‌بینی؟

هیچ نیست و همه چیز از همان راه دور آمده است، تنها آنچه آنان  
خواستند را اینان نمی‌خواهند، حتی اگر بدانند راه زیستن در میان

خواستگی آنان است، این شورش به معنای ضدیت خوانده خواهد شد و

ضد این طریقت تنها در راهبر روبرو قرار خواهد گرفت

او آمده است تا تنها در برابر آنان باشد، هر چه آنان گفتند را تکذیب

کند و در برابر آن سخنی به میان آورد، لیکن در میان ریشه و بنیان این

تفکر که ذره‌ای فاصله نیست، زیرا هر دو قماش از همان ندای دنباله‌دار

سیراب شده‌اند، هر دو در میان هر کرده و نکرده تنها همان راه را

جسته‌اند، تنها از همان شنیده‌اند و همه‌ی هوای دنیایشان پر از عطر همان

صدا است،

دوباره می‌خوانند تکرار می‌کنند و فرمان به نابودی می‌دهند، دوباره

می‌کشند و همه را در این غفلت به آغوش نابودی و تباهی خواهند سپرد

و تو دوباره همه را خواهی دید، آن تناقض میانه‌دار را خواهی دید تا

جایی به پیش خواهند رفت در این ضدیت که ریشه‌ای در میانه نباشد تا



آنجایی در برابر خواهند ایستاد که ارزش یکسان لگدمال نباشد و آن سرود را بخواند.

سرودی به معنای مالکیت، یکتایی و صاحب شدن

آن سرود را همه با همان اوراد در دست به تکرار خواهند خواند و این گونه به پیش خواهند رفت تا همانی را بسازند که راه بدانان نشانده بود، آنان بی اختیار در این بازی وارد شده‌اند همه‌ی بازی از دور تعیین شده است، همه در جبر به پیش می‌روند و برای تغییر نیامده‌اند و اسیر و مبتلا بدین درد خواهند بود.

کوران در شهر در پیش به هر که بر خوردند به دار سپردند که نمی‌دانستند چه می‌دانند، تنها سپردند و جوخه‌ها را پر کردند از آنچه در برابر بود، آنان برابر خویش دیدند و ریشه، فرمان به نابودی داده بود و آنان باید که از میان می‌بردند.

حالا دورزمانی است که کوران همه چیز را به دست گرفته‌اند، هر بار به رنگی در خواهند آمد و مکتبی را به پیش خواهند برد، گاه در قدرت و گاه در ضعف فرمان خواهند داد، دوباره فرمان در پیش است و دوباره همان اوامر را تکرار می‌کنند با نگاه به این ریشه‌ی قدسی که همه را به خود مبتلا کرده است.

راستی آزادگان را نیز در این بطالت آلوده کرده اند، آنان را نیز بدین درد بی درمان مبتلا کردند تا در خویش بمانند و در این غفلت روزگار سر کنند، همه را بدین رنج سپرده‌اند و حال آزادگان نیز در این محمضه اسیر شده و به تکرار در آمده، آنچه آنان می‌خوانند را تکرار خواهند کرد، وای بر این معلمان و دبیران که آموختنشان تنها از همان صدای دنباله‌دار آمده بود، بینایی را فراموش کردند و در میان کوری آموختند تا همه را در این ابتلا دوران افسون کنند،

حالا همه به حصر در آمده از آنچه خوانده بر جانشان در پیش است  
می‌خوانند، هیچ در برابر نیست جز همان خواننده‌های پر تکرار و آنان  
می‌خوانند، به تکرار می‌خوانند و در ادامه به راه خواهند رفت، اما ما  
آمده تا بر این آزادگان بخوانیم تا بدانان بگوییم اگر راه خویشان را  
عیان نمایان نکنید مجبور به زیستن در بیراهه‌ی همانان هستید.

اگر از ایده‌ها و آرزوهای خود مگویید مجبور به برآوردن آرزوی آنان  
خواهید بود و اگر آزادی را آنچه واقع است نفهمید، مجبور به نشخوار  
آزادی آنان و یا بی بند و باری و هرج و مرج و در برابر دیگران بودن  
خواهید شد.

ما راه داریم درمان دردها در اختیار است، هر که به درمان رسیده، باید  
که بخواند، باید که بگوید ایمان بسازد و به راه فرا بخواند، دیران تازه  
باید که جهان را فرا بگیرند. بخوانند از آنچه دنیا را دگرگون خواهد

کرد زیستن اجتماع آنان را دوباره خواهد ساخت و باید در میدان بر  
آورند از آنچه فریاد در آرزوی آنان بود

باید به ترغیب فرا بخوانند و از آرزو و دنیا خود بگویند باز هم شما را به  
سکون خواهند داشت، دوباره دنیایتان را پر از باطل خواهند کرد،  
همه‌ی جهانتان را به دم پیش خواهند فروخت و از دنیا هیچ نگذشته که  
خواهید دانست هیچ در برابرتان نیست، جز آنچه آنان خوانده و یا کین  
فرموده است

آری کینه دنیادار خواهد شد، او هم یکی از اصل جهان دیربازان بود  
همان ندای پر تکرار دورخوابان بود، همانان که خواندند و حال دیدند  
که شمایان بر آنچه آنان می‌خوانند آویزان مانده‌اید همه در وجود  
پرورنده دل به دریای او سپرده‌اید، دوباره برایتان خواهند خواند و به  
تکرار آویزه بر جانتان خواهند کرد تا همه‌ی وجودتان کینه شود و کینه  
است که تنها امر بر سلب خواهد کرد، فرمان به نابودی خواهد داد، از

میان خواهد برد و به خلق و آفریدن هیچ راه سازگار نخواهد داشت،  
هیچ سر پیمانی با تغییر نخواهد داشت و تنها خواهد خواند تا در برابر  
دیگران باشید، آنچه آنان کرده را برابر پاسخ گوئید، برابر انجام دهید،  
برابر بخوانید و برابر بگوئید

می شنوی، دارند کوران می خوانند، می خوانند از آنچه شاهان کرده اند  
آنچه اخلاق فرموده است، آنچه دین وضع کرده و عرف فرا خوانده  
است می خوانند تا همه را از میان ببرند، نه برای ساختن دوباره، نه به  
غربال و بازنگری در ریشه ها، نه به ساختن جهانی تازه و آفریدن  
انسان ها، تنها برای آنچه آنان کرده معادلی در برابر خواهند داشت و  
فرمان خواهند داد به آنچه در برابر کردار آنان است

می خوانند و فرا می خوانند تا به پیش روند و آنچه فرموده را به گوش  
جان بسپارند، به زبان هرز آنان گوش مسپار و دل بدین طریقت در کین  
مسپار که این طریقت همه را به نابودی خواهد برد، حال زمان خواندن

است، زمان ساختن است، زمان آفریدن است باید خواند و بر بشماران  
نشانند تا بدانند که هر چه گفته از دل تغییر است هر چه خوانده هزار راه  
در برابر است، آنچه دانسته درمان هزاری از دردها است و باید آنچه  
خواند تا به بیداری ره برد و بشماران را به راه تازه فرا خواند

اگر خاموش بمانی به تو خواهند خوراند از آنچه خود خورده و پس  
داده‌اند و گلایه‌ای در میان نیست که همه از غفلت تو سرچشمه گرفته  
است، داستان همان ظالم و مظلوم است و به خاموشی مظلومان چشم  
بدوز، آری که جلادان زشت خوی و زشت کردارند، آری که آنان به  
ولع و حرص دنیا باخته‌اند، آری که آنان سعادت‌مند در شهوت‌رانی  
درآمده‌اند لیکن آنجای مسئله است که تو به کین دنیا فروخته و در  
انتقام بارور شدی

با ندایی آرام لیکن به معنا و منطقی درخور برآمده تا بخوانیم بر جهانیان  
تا بزنند و بخوانند از آنچه می‌خواهند، نخواست‌ها واضح و عیان است،

همه می‌دانیم چه نمی‌خواهیم، از آن گفته و باید که بسیار گفت، اما نقطه‌ی برخورد در میان خواسته است، آنجا است که بیداری خواهد آفرید ایمان خواهد ساخت، برخاستن خواهد آفرید و تغییر را برکت خواهد داد، آنجا است که یاغیان را در کنار خود خواهی دید، آنان و این میدان فراخ را در برابر خواهی دید که به میدان آمده برای تغییر از جان هم گذشته‌اند بر آنان بخوان که دل به طغیان و تغییر سپرده‌اند، از خواسته‌ها بگویند، از آرزوها بگویند از ایمان برساخته بگویند، بگویند و بسازند و نابودی را به دست زمان بسپارند که ساخته‌ها نساخته‌ها را ویران خواهد کرد

و ما گفته و می‌گوییم، ما را راه در میانه است، درمان در اختیار است، حکومت در پیش است، اداره به نزد است و خواهد خواند ما را آزادی معنا و معناگر است، ایده و آرمان میانه دار است، هدف در برابر و امید در چشمان است، حال بنگر بر این بیشمار از کوران شهر که بینا دل برای

تغییر در پیش‌اند، آنگاه که زورمندان بر آمدند و همه را چشم از کاسه  
برون کردند، راه ساخته در میان افکار، ایمان به قلب‌های بیدار راه را  
نشانه خواهد داد، در پیش خواهد برد و دنیا را به تغییر فرا خواهد خواند،  
او را خواهی دید حتی اگر کورت کردند ایمان زنده بر دل‌ها با فریاد  
راه را نشان خواهد داد، اگر ندای آسمان و زمین پر از تکرار ضجه‌ها  
برای بی‌بند و باری و مالک شدن بود تو ندای قلب آرام خود را خواهی  
شنید که دل بدین راه سپرده‌ای.

ما می‌دانیم که چه می‌خواهیم، طریقت پاک جان‌پندارگان و آزاد  
اندیشان، می‌داند که از جهان چه می‌خواهد، جهان را چگونه ترسیم  
خواهد کرد، کشورش چه کشور و چه حکومتی خواهد داشت و به  
زندگی خود و در میان اخلاق و باور ایمان خویشتن چه کرده‌ها و  
نکرده‌ها خواهد داشت،



از آن گفته‌های هزاری از این جان‌پندارگان خواهند خواند که طریقت ما بر پایه‌ی ساختن است بر پایه‌ی به پیش بردن است، برای دگرگونی و در راه تغییر است، ما گفته‌به ایجاب خواهیم کرد و دنیا و آدمی را از نو خواهیم آفرید، می‌شنوند صدای بشمار از یاغیان و آزادگان را می‌شنوند که در حال ساختن بر آمده از ایده آلشان خواهند گفت. آنان را ابایی با این ایده‌آل خواهی نیست این خموشی خواندن و در خواب کردن آنان را افاقه نخواهد کرد

ما را هدف بزرگ در برابر به گام نخستین جهان ارمانی است آن آرمان پاک و ساختن آن جهان بی‌مانند همه‌ی آرزوی ما است، هر آنچه رؤیا به سر پرورانده و تلاش در پیش است برای او خواهد بود، هر چه هدف در برابر نشان داد همه از آن او خواهد بود و دل در این تغییر سپرده‌ایم، جهان را عاری از هر زشتی خواهیم کرد و جبر را از میدان به در خواهیم برد، همه جا را اختیار فرا خواهد گرفت و یگانه میانه‌دار جهان جانان،

آزادی خواهد بود، اختیار همانا آزادی است و این ایجاب ما را به نه‌ای  
دنیایمان خواهد برد، ما هم‌اره از صبح تا شام از این رؤیای بزرگ  
خواهیم خواند و جهان آرمانی را برای همگان ارزشی بزرگ و آرزوی  
در پیش خواهیم ساخت، همه را ترغیب به بیداری و در آمدن در این  
راه خواهیم کرد و این گونه است که بیشمارانی را در این ارتش تغییر از  
یاغیان خواهی دید،

لیک اگر در برابر جهان آرمان‌ها و ساختنش ایستادند چه؟

اگر نگذاشته تا جهان ما پدید آید چه باید کرد؟

اگر نخست هم باوران بدین طریقت جان پنداری و یاغیان جهان را پر

کردند و جهان واجد ساختن جهان آرمانی نبود چه باید کرد؟

کار بسیار است، آن قدر در جهان کار برای به پیش بردن در راه تغییر

میانه است که همه‌ی عمر برای ساختن جهان وقت لازم و باز کم است،

لیکن باید از دگر آرزو نیز خواند، از دگر درمان نیز سخن گفت، از درمانی که ما را به ساختن جهان ارمانی نزدیکتر خواهد کرد، باید از اویی گفت که توان تغییر این جهان را خواهد داشت زیستن را برای هم‌زمان خواهد آفرید و آنچه زندگی خواندند از آرامش تا آزادی را برای ما نیز فراهم خواهد کرد

قلمروی و حریم پاک ما در جهان فرا می‌خواند تا یاغیان یکپارچه و در کنار هم بمانند، با هم باشند و به زیستن مجبور به تحمل پست کرداران نباشند. آزار نینند و با حضورشان دیگران را آزار نکنند،

شاید همین زیستن ما در کنار دیگری او را آزار دهد و ما در میان طریقتمان بزرگ‌ترین خبط و گناه و جرم آزار رساندن است حال حتی اگر نفس ما دیگری را آزار داده است،

شاید کار از این فراتر است و جهان ارمانی لازمه‌ای به توان ساختن  
قلمروی ما فرا خواند و بسیاری را بدین راه کشاند،

شاید آزار بیشمار از دردپرستان و جبرخویان ما را به راهی برد تا خانه‌ای  
برای خود فراهم آوریم و آنجا است که در کنار هم بر آنیم تا حریم  
خود را بسازیم

تا قلمروی خویش را به وجود آوریم و در میان خاک و وطن خود نفس  
بکشیم، آنجای ما را که راه بسیار برای ساختن در میانه است همگان فرا  
خواهند خواند تا دنیای تازه‌ی خود را بسازیم، وطن را به دست خویش  
بنا کنیم و آنجا است که وطن یاغیان برپا خواهد شد

باز دل به گروهی جهان ارمانی است دوباره برای ساختن آن، آزار ندیدن  
حیوان و گیاه و انسان، راه برای اختیار همگان در پیش است و همه در

پیش خواهیم بود تا بدان رسیم و دوباره و هر بار فرا خواهیم خواند که

یگانه آرزو مانای ما ساختن آن جهان بزرگ از آرزوها است

پیش و پس از ساختن قلمروی آزاد همه خواهند خواند که هدف غایی

در برابر همانا جهان آرمانها است و برای بودن و تحققش همه از جان و

دل خواهند گذشت

ما را محکوم به بودن در کنار دیگرانی کرده‌اند که همه‌ی وجود

یکدیگر برای هم آزار است ما را به دنیایی آورده که از هم رنج می‌بریم

و بر هم گاه به کینه و گاه به خطا رنج فدیة می‌دهیم و حال در چنین

جهانی دوری بهترین گزینه برای در امان ماندن است، ما را به کوله‌باری

بر دوش خواهید دید که به بدترین جای جهان هم خواهیم رفت تا آزار

را ریشه‌کن کنیم تا دیگر جانی در جهان آزار نبیند و همه در آزادی

تعریف شده از زبان خویش بزنند.

ما را هزاری کار به ساختن و آفریدن جهان در میانه است، باید به دل  
شهر کوران راه بریم و آنان را بدین بینایی فرا بخوانیم، باید آدمی را از  
نو سرآغاز کنیم و دوباره او را بیافرینیم،

ما را هزاری کار در جهان و در میانه این برهوت خواهد بود، ما را  
سبزخواری و اشاعه‌ی آن وظیفه‌ی دنباله‌دار خواهد بود، ما را آزار  
نرساندن و منع دیگران از آزار جان بزرگ‌ترین طریقت جهانمان خواهد  
بود و ما را با جهان هزار کار بیشمار خواهد بود

باز هم در پیش و بر آنیم تا بسازیم تا جهان را تغییر دهیم، جان را یگانه  
ارزش بینداریم و آزادی را با همان معنای راستین و واقع در میان آن به  
همگان بشناسانیم و این بیداری وظیفه به دوش ما است

لیک بر ما خرده مگیر و بدان که آزادگان و یاغیان به هر آنچه وظیفه به  
دوش دارند دل خواهند سپرد، هزاری از آنان در میانه خواهند بود تا با

دل و جان بر آن روند و از آن خوانند که تغییر جهان را میزبان شود،  
آنان را خواهی دید که به آنچه آرزو در دل خویشتن و دیگران است  
جان فشان خواهند شد و این جان گذشتگان در پیشاند تا برای تغییر  
جهان بکوشند و زیستنشان در میان همین تغییر معنا خواهد بود

بر آنان خرده مگیر و آزرده مباش که به حریم خود نیز چشم دوخته‌اند،  
بر آنان خرده مگیر که آنان جهان آرمان‌ها را برای اختیار جانان  
برکشیدند و حال خویشتن نیز برای این اختیار در پیش‌اند.

اگر از اولویت این دو پرسیده و خطای تو در میان این اولویت است،  
بی‌شک باید بدانی که جهان ارمانی و آزاد زیستن همه‌ی جانان  
بزرگ‌ترین اولویت بودن ما است، اما اگر ندانسته‌ای بگذار تا برایت

بگوییم

بگویم که زیستن آزاد حیوان، در آرامش بودن کودک انسانی و  
برخاستن چناری پر فروغ در بیابانی بزرگ‌ترین خواسته‌ی ما از جهان  
است، آنجای که سخن از جان در میانه باشد هیچ همتای او نخواهد بود،  
هیچ حریم و ارزش و باور و ایمانی راهگشا نخواهد بود که جان  
بزرگ‌ترین ارزش در جهان است، آنجای که دردمندی به دستان ما  
چشم دوخته و ظالمی در پیش است، آنجا که مظلومان بر زمین و در  
انتظار جلاد سرسپرده‌اند ما را خواهی دید که از جان گذشته برای  
آزادی خواهیم ایستاد و خواهیم جنگید تا مرگ هم به پیش خواهیم بود  
و از آن هم گذر خواهیم کرد

آنچه خوانده و نخوانده بدان که آزادی هدف غایی و نهایی ما است و  
به حریم برای آزاد زیستن نظر کرده تا در میان آنچه رؤیای هماره ما  
است بجویم طریقتی که جهان آرمان‌ها ر

آزادتر و بهتر پدید آید و بیداری همه‌ی جهان را فرا بگیرد



بر دست بیرق آزادی خواهد بود تا جهان را به نام جان آزاد از رنجها  
کنیم، تو خواهی دید این بیشماران را به عین در برابر خواهی دید که  
ایستاده تا به راه این تغییر از جان و دل گذر کنند،

آنان را خواهی دید که با بیرق جهان را ساخته و حریم خویش را به  
پیش برده‌اند، تو نیز مسکوت نمان و اگر دل به تغییر سپرده‌ای، اگر  
ارزشی را ایمان پنداشته و از ندای کربیه دنباله‌دار دیربازان به ستوه  
آمده‌ای به میدان بیا تا پیش از آنکه آنان برایت بسازند تو برای خویش  
بسازی که این جهان خاریان در تمنای ساختن است و نه بلعیدن و  
نابودی، بساز و بیافرین و از آنچه آفریده‌ات بود بخوان، بخوان تا بدانند  
و ایمان به دل در پیش بر آیند تا جهان را بسان آرزوی خود بدل کنند و  
همه‌ی رؤیا را بر آورده سازند...

برای کشور آزادگان راه  
همه دنیای ما امن است در راه  
همه دیدار ما یک چیز آن جان  
نسان انبات حیوان بود یک جان  
حکومت معنی اش تقسیط قدرت  
همه جمهور در کار جهان رای  
به آزادی و قانونش همه راه  
همه تغییر این دنیای تغییر  
به قانونی که پاک و طاهر آزاد  
چنین آمد پدیدار این جهان پاک

بیامد پیش از تعلیم بر جاه  
درون و آن برون امن است این جاه  
همه جانها برابر پیش اذعان  
همه جانها برابر بود بر جان  
بگو محو است آری محو قدرت  
همه در پیش و پویایی ما جای  
همه آزاد در افکار و اظهار  
همه در راه پویایی و تدبیر  
همه زشتی عالم دور در باد  
سرای هر نفر آزاده‌ای راد

سرایي پاک و آزاد به زيبي دريای وسيع رهايي اين قلمروي آرمانی  
در گروي تلاش‌های ما است.

روزي که آزادگان در پيش بيرق‌های پاکی را به اهتزاز در می‌آورند و  
دنیای زيبي را خواهند ساخت تا همه‌ی جانداران در جهان آرمانی  
آزادانه زندگی کنند و آزادگان در کشور رهايي در کنار هم با ايمان و  
آزادانه زندگی خواهند کرد و زيبي را در جهان نشر خواهند داد و  
زندگی را از نو سرآغاز خواهیم کرد.

به امید رسیدن به این والایی همه‌ی جان تلاش است و مشت‌های  
گره‌کرده، فریادهای بلند، جهان زيبي پدید خواهد آورد،

آزادی جهان در همین نزدیکی است، به مدد از تلاش‌ها و باور ما تا  
قانون تنها آزادی باشد و جهان رؤیای همیشه‌ی ما

آموزش

اصلی‌ترین و مهم‌ترین بخش از جهان ما به راستی که آموزش خواهد بود، این نوشداروی مؤثر که آدمیان را از خواب غفلت هزاران ساله بیدار خواهد کرد، موجبات پویایی و پیشرفت بر جهانمان خواهد شد و زیبایی و آرمانمان را در جهان پدید خواهد آورد.

از هر انسان، آزاده‌ای می‌پروراند که سالیان دراز در وجودش به خواب مانده، این تعالیم می‌تواند آن آزاده درون سینه‌ی انسان‌ها را بیدار کند، در این خواب هزاران ساله، صدای فریادهای این تعالیم، تلنگری خواهد بود که آدمی را به روح آزادش فرا بخواند.

به درون قلب پاره‌پاره شده‌اش که در طول این هزاران سال به تعلیم

زخم خورده و هر روز تازیانه‌ای را چشیده است التیام خواهد بخشید،

التیام این رنج‌هایمان در گروهی تعلیم درست است، آنجا که تعلیم

باعث بیداری‌مان خواهد شد و دردها را از سینه‌مان پاک خواهد کرد و

دوباره از نو انسانی پدید خواهد آورد،

انسان‌هایی که گرچه در طول این سال‌ها رنج بسیار کشیده‌اند، گرچه

فریب خورده‌اند به مکتب نشستند و خواستند تعلیم ببینند، خواستند

دوباره احیا شوند، لیکن به جای نوشدارو، جام شوکران به خوردشان

دادند و آن‌ها را بیشتر از پیش در غفلت و خاموشی نگاه داشتند، هر بار

که تلنگری به خویشتن زد، فریاد بیداری سر داد، دیوانگان پیش آمدند

و به زهر و فریب افسون کردند این جماعت درمانده را

باز از نو شروع به گفتن کردند، هر بار کسی فریادی زد، محبتی کرد، در خفا زبان از کامش بیرون کشیدند و به جماعت خوراندند که او نبود و چیزی نگفت و اگر گفت دشمنی بود در زشتی و افسون شدگان را باز به خواب بردند و فریب دادند که دنیا از آن حربه پرستان بود.

باز فهمیدند نخوانده باز دانستند و مسخ شده خواندند، صدای این فریادها نرسید که به تعالیم زشتی افسون کردند، هر چه بیشتر به مکتب نشست بیشتر زشتی فرا گرفت و بر این دام اسیرمانده از خویش، هیچ نماند

لیک آزادگان تشنه بودند، تشنه‌ی دانستن و فهمیدن و خواندن، اگر زشتی بود باز خواندند و ساکت نشستند و هرروز بیشتر از پیش جنگیدند، بیشتر به راه آزادی در آمدند تا خویشان بدانند و به دیگران بخوانند که تعلیم بسازند و زشتی را از میان بردارند،

دانستند و نوشدارو را یافتند به بال سیمرخ بال کشیدند و به پرواز درآمدند که اگر دانش در جهنم بود سوختند و آن را فرا گرفتند، هر جا بود به معرفت سیمرخ آزاده پرواز کردند که به دانش آموخته بگویند و تعلیمی پدید آورند که جهان را دگرگون و انسان را دوباره بسازند

در جامعه‌ی آزادگان باورمندان به مرام پاکی، باید تعالیم یکی از بخش‌های مهم زندگی اجتماعی‌شان را تشکیل دهد، باید جامعه‌ای را پدید آوریم تا در آن همه بتوانند، تعالیم درستی ببینند ما باید به آزادگان تعالیم درستی بدهیم تا از آن‌ها توقع درست زندگی کردن داشته باشیم، همه از قدرت تعلیم می‌دانیم و مطمئناً ایمان داریم که با تعالیم درست می‌توانیم از هر انسان آزاده‌ای پدید آوریم، انسان‌هایی که به واسطه‌ی تعلیمی که دیده امروز رفتارهایی را از خود بروز می‌دهند در راستای نیکی، باید به آن‌ها تعالیم درستی داد، باید برایشان این سفره‌ی پر برکت را باز کرد تا از تک‌تک این انسان‌ها آزادگانی پدید آورد که نه تنها



زندگی شخصی درستی داشته باشند که به کسی آزار نرسانند و در برابر تمام ظلم‌ها ایستادگی کنند و باعث آرامش جهان پیرامون خویش شوند تنها راه ساختن چنین انسان‌هایی بدور از ظلم و آزاده در برابر زشتی‌ها، تعلیم است

باید که آدمیان را با تعلیم درست آشنا کنیم، باید به بهترین شکل و از همان سنین کودکی در آن‌ها این تعلیم پاک جای پیدا کند و حقا بعد از گذشت چند سال خواهیم دید که پدر و مادرانی پدید خواهند آمد و این تعلیم را قبل از رسیدن سن کودکان برای تعلیم عمومی در خانه و خانواده نشر خواهند داد و این گونه تعلیم مرام پاکی و باور به آزادی به همه‌ی دنیای ما نشر و گسترش پیدا خواهد کرد.

دایره‌ای پدیدار خواهد شد تا در آن از همان نخستین روزها کودکان با ارزش‌های راستین جهان پاکی آشنا شوند و این دایره همه‌ی انسان‌ها و جانداران را به رستگاری خواهد رساند

وقتی از تعلیم صحبت می‌کنیم، دایره‌ای بزرگ به وسعت تمام دانسته‌های آدمی در برابرمان گشوده خواهد شد، تعالیمی که در طول این هزاران سال انسان‌ها به آن دست یافته‌اند و بدون داشتن این دانسته‌ها آدمی به هیچ بدل خواهد شد و از او هیچ باقی نخواهد ماند

وظیفه‌ی آزادگان و دولت آزادی باید اجباری کردن تعلیم باشد، باید جامعه را به جایی برسانند که کسی بدون تعلیم باقی نماند که از انسان بی‌تعلیم توقع هیچ نخواهد بود و هر زشتی از او سر خواهد زد

ما جامعه‌ای می‌خواهیم آزاد، به دور از هرگونه زشتی و انسان‌هایی که حاضر به روا داشتن هیچ زشتی و ظلمتی نیستند، برای ساخت چنین

دنیایی باید ابتدا شرایط را فراهم آوریم و بعد از آن از انسان‌ها توقع دور ماندن از زشتی‌ها را داشته باشیم

اگر هر زشتی از هر کسی سر بزند قابل توجیه است، آنجا که تعلیمی وجود نداشته باشد هیچ انسانی از زشتیِ کارش آگاه نخواهد شد و این ندانستن پلی به سویش خواهد گشود تا در جهل به زشتی دامن زند و این شروع مصیبت‌ها است

چیزی که امروز به آن دچاریم گاه بی‌دانشی است و گاه دانستن دانشی زشت است.

هردوی این عناوین به یک اندازه مخرب خواهد بود و جامعه را به سوی بدی سوق خواهد داد، هم انسانی که نمی‌داند خطرناک است و هم انسانی که زشتی را آموخته، هردوی آن‌ها به یک اندازه برای جامعه مضر و خطرناک هستند و احتمال بروز هر زشتی از آنان وجود دارد

آزادگان باید در برابر این جهل و گمراهی بایستند، باید با این دو مفهوم  
از ندانستن مبارزه کرد،

جامعه‌ی آزاد ما با حکومتی از قلب آزادگان، تعلیم را گره‌گشای رهایی  
از تمام ظلم‌ها می‌پندارد و این ارزش مقدس را می‌ستاید، این ارزش  
مقدس، بخش لاینفکی از دنیای ما خواهد بود، همان دریچه‌ی زیبا که  
باعث پیدایش باورهایمان شد

این معرفت و شناخت داشتن، این تعلیم رهایی که در دیارمان به ارزشی  
والا انگاشته خواهد شد و هماره جایگاه رفیعش خواهد درخشید و هر  
روز به ارزش و اعتبارش خواهیم افزود، دنیایمان را زیبا خواهد کرد،  
هرروز دریچه‌ای زیباتر به رویمان باز می‌کند، این ارزش والا از آن تمام  
انسان‌ها است، باید که به خدمت آدمیان در آید که همه از موهبتش  
لذت ببرند و جامعه‌ای بیدار پدید آوریم.

جامعه‌ی آزاد این ارزش مقدس را به بایدی جاودانه بدل می‌کند، باید  
این باور مقدس را به میان تمام انسان‌ها بیاوریم تا همه یکسان در این  
فضیلت غوطه بخورند

وقتی از حکومت آزادی و قلمروی آرمانی حرف می‌زنیم و جهان در  
پیش رویمان که در سرایی آزاد، آزادگان با هم و در کنار هم زندگی  
کنند، می‌دانیم که تعالیم مهم‌ترین بخش برای پویایی ما است، مهم‌ترین  
بخش پیشرفت جهان همه‌ی انسان‌ها است

باید چنین ارزش والایی را اجباری و همگانی کنیم باید از هر هزینه‌ای  
بکاهیم و این طریقت روشن و پاک را هر روز از پیش‌تر بیشتر گسترش  
دهیم، می‌دانیم که بهترین راه برای پیشرفت جهانمان تعلیم خواهد بود،  
طریقتی که باعث رسیدن ما به تمام خواسته‌ها است

انسان‌های آزاده نه تنها آزادی و قانونش را درک کرده که در پیشبرد آن با دل و جان خواهند جنگید و فقدان این ارزش مقدس باعث جهل و پسرفت خواهد شد، از نادان و جاهل چه انتظار که به قوانین آزادی پایبند بماند از این روی و به هزاران دلیل این ارزش مقدس اجباری خواهد شد، باید هزینه‌ها در این طریقت روشن گردد و از هیچ فروگذار نبود که ذهن پاک و تعلیم دیده بیشتر از هر چیز مایه‌ی درمان است

این تعلیم، این گره‌گشای جهان ما باید که رایگان باشد، این رایگانگی بدین معنا است که نمی‌توان از این ارزش والا تجارتنی به پا کرد و علم را فروخت که دانستن باید در تمام این رایگان و در اختیار همگان باشد

حقا که قانون آزادی یعنی ارزش یکسان میان جانداران و باید این تعلیم به ارزشی والا مزین باشد و هیچ ارزشی در جهان بالاتر از آن نخواهد بود که آدمی را از نو بنیان کنیم،

اختصاص هر هزینه‌ای برای این طریقت پاک لازم‌الاجرا است

تعلیم در تمامی سطوح در تمامی اشکال در تمامی اماکن باید که  
رایگان باشد، هیچ‌کس نباید در این طریقت پاک دچار کوچک‌ترین  
مشکلی شود،

وقتی از اجباری بودن این تعالیم صحبت می‌کنیم باید سطحی برای آن  
مشخص کنیم که کسی به واسطه‌ی ندانستن مرتکب زشتی نشود، این  
جبر برای احترام به قانون آزادی است و دانستن همه و پروراندن آزاده  
از دل تمام انسان‌ها

با این تفاسیر باید که سطحی برای این جبر شناخته شود، اگر پس از آن  
نیازی برای دانستن در خویش ندید و در ادامه خواست که از این  
طریقت دور بماند، دریچه برای گمراه بودن و جهل در پیش نداشته  
باشد و به این زهر مسموم نشود

اما رایگان بودن به این معنا است که هیچ‌گاه از این دانستن و دانش بازار و تجارت نسازیم و این دانستن آن قدر در پس خود رفاه به همراه داشته باشد که کسی به جبر از آن دور نماند،

جبر در دانستن باید همیشه وجود داشته باشد و سطحی برای همه‌ی آزادگان در پیش روی باشد و از ندانستن کسی رنج نبرد و از میان برداشتن جبری که به واسطه‌ی نداشتن هزینه‌ها است وظیفه‌ی دولت آزادی است، به واسطه‌ی نداشتن ثروت کسی از دانستن دور نماند باید در رسیدن به سقف دانستن رها باشد و بتواند تا هرجایی از این دریای بیکران پیش رود و بی‌مشکل به پرواز درآید و حکومت برای او بال بسازد که ما حکومت را همواره رفع‌کننده‌ی مشکلات می‌دانیم.

باید دولت متحمل هزینه‌های تحصیل شود و این دانستن برای عموم دروازه‌ای باز به جبر و تا انتهای از میان برداشتن جبرها برای ترک طریقت دانستن باشد.



وقتی از آموزش و تعالیم سخن می‌گوییم، درباره‌ی علومی صحبت می‌شود که امروزه در همه جای دنیا مرسوم و قابل وثوق است و دستاورد هزاران ساله‌ی آدمیان است، انسانی که به طول این هزاران سال در حال شکوفایی و پیشرفت تلاش می‌کند و همین دانسته‌ها و علوم که شانه به شانه از انسان‌ها به یکدیگر نقل شده راهگشای بسیاری از زشتی‌ها در جهان پیرامون ما شده و خواهد شد

آزادگان در تعالیم این علوم باید که از همه سبقت گیرند و در این علوم پیشتاز باشند، به واسطه‌ی همین علوم و با مدد از هر کدام طریقت تازه‌ای پدید آورند تا جهان را از زشتی‌ها دور و دورتر کنند، این علوم پایه و پیشرفت و ثمره‌ی هزاران سال تجربه‌ی آدمی است و انتقال تجربه‌ها باعث پیشرفت و کامیابی خواهد بود.

به مرام پاکی و آموزه‌های آزادی باید در این علوم شکوفا شد، آن‌ها را هر روز دریافت و خویشان پیش‌برنده و کامل‌کننده‌ی این راه پر نور شد و از خویشان و جان‌روشنایی بخشید،

باید برای کامیابی همه‌ی جان‌ها از این علم مدد خواست تا جهانی بهتر از پیش ساخت و برای دریافت علم و تعالیم از همه‌ی شاخه‌ها باید که کوشا بود باید در میان آزادگان این علوم را رواج داد و وقتی از تعلیم سخن گفتیم بخش عمده‌ای را از دل همین آموزش‌های هزاران ساله‌ی انسانی می‌خواهیم که باید با نگرش به قانون آزادی در راه پیشبرد آن کوشا بود

پس صحبت از علوم، نخستش شامل تمام علوم جهان پیرامون و انسان‌ها خواهد شد که عالمان در شکل‌گیری آن نحوه و آموزشش کوشا خواهند بود و با توجه به زمان و مکان هر چه نیاز آزادگان است تدارک می‌بینند، هرروز از این علوم بیشتر می‌دانند و در پیشبردش پیشگام‌تر

خواهند شد و تنها معیار آن‌ها قانون آزادی خواهد بود، آزار نرساندن به دیگران بخش جدا نشدنی از زندگی آزادگان و باورمندان به مرام پاکی است، اما شاخه‌ها شروع و خاتمه پیشبرد و نحوه‌ی آموزش و تمام امور این علوم با توجه به قانون آزادی توسط عالمان و آزادگان طبقه‌بندی خواهد شد و با توجه به نیازها پیش خواهد رفت

این‌ها مباحثی است در آینده‌ی جهان ما که عالمان غیور در پیش بردن و گسترش آن کوشا خواهند بود،

اما در این تعالیم اجباری باید که همه‌ی آزادگان با مفاهیمی آشنا شوند بخشی علوم پایه‌ای خواهد بود تا به واسطه‌ی آن بر تمام نیازهای روزانه و شخصی فائق آیند که با توجه به شرایط توسط عالمان ذیصلاح تعیین خواهد شد و به اجبار و رایگان در بین همه جاری و ادامه پیدا خواهد کرد، این علوم الفبای دانستن را خواهد ساخت

و اما تعالیم پاک از باور آزادی نیز باید میان همه‌ی انسان‌ها اجباری  
آموخته شود و از همان سنین کودکی آغاز شود و به فراخور بزرگ  
شدن بیشتر و افزون‌تر شود تا پایان دوره‌ی تعلیم اجباری همه‌ی مفاهیم  
به طرق مختلف و با توجه به سن و شرایط فرا داده شود و جامعه‌ی  
آزادگان در پیشبرد این تعالیم هم در سرای آزادی و هم در جهان  
پیرامون باید که کوشا باشند و جنگ خویشتن را در تعلیم به انسان‌ها  
بدانند و مطمئن باشند راه بیداری انسان‌ها در دانستن و بیشتر دانستن  
آنها از مفاهیم آزادی، قانون آن و مرام پاکی است

تعالیم مرام پاکی و باور به آزادی با توجه به سن کودکان و در حال  
بزرگ شدن آنها باید با آنان در میان گذاشته شود، این آزار نرساندن  
به دیگران یعنی همه‌ی جان‌های جهان باید به همگان از همان کودکی  
فرا داده شود تا بدانند، آزادی پدیدار نخواهد شد مگر با احترام به قانون

پاک رهایی

باید این محترم شمردن قانون پاک آزادی تعلیمی اجباری و رایگان  
برای رهایی همهی جانداران به انسان باشد و باید که به میان انسان‌ها  
هزاران بار به اشکال مختلف و در سنین مختلف گفته شود،

باید این برابری، جان پنداشتن نسبت به همهی موجودات به آن‌ها گفته  
شود و انسان را برابر و یکسان موجودات ببینند و بدانند تنها راه زندگی  
آرام آرامش بخشیدن است

باید همگان بدانند که آزار زمانی از میان برداشته خواهد شد که به  
دیگران آزار نرسانیم و حقوق همگان را محترم بشماریم

باید در تعالیم کوشا باشیم و هر روز از آدمیان آزادگانی در رزم بسازیم  
که جهان را پیش ببرند و در شکوفایی جهان کوشا باشند.

باید ارزش‌های پاکی به تعلیم میان همهی انسان‌ها بدل شود،

نباید هیچ جانی را آزار داد و باید این را به همگان آموخت تا کودکان  
از همان طفولیت با این واژگان زیبا آشنا شوند و جهانشان را به وسعت  
این عشق زیبا و زیباتر کنند،

در هفته در روز در ماه در سال باید پیشرفت و هر روز یک گام به  
آزادی نزدیک و نزدیک تر شد و در این اقیانوس زیبایی ها فانوس دار و  
طریقت یاب بر دیگران شویم، باید تعالیم اجباری از انسان، آزاده‌ای  
بسازد که پرشور است و لحظه‌ای از حقوقش کوتاه نمی‌آید،

در این تعالیم باید به او بیاموزیم که در برابر بیدادگری و ظلم باید ایستاد  
و جنگید، باید از حق خویشتن دفاع کرد و هیچ‌گاه کوتاه ننشست و این  
شور را باید که آموخت و مرام پاکی را با تمام تعالیم والایش به رایگان  
و اجبار به انسان‌ها بدهیم که در پشت سینه هر انسان، آزاده‌ای خفته که  
به طول هزاران سال عذاب و رنج کشیده است

تعالیم پاک، مرام آزادی، قانون پاکش، احترام، آزار نرساندن، دانش  
فرزندآوری و تمام زیبایی‌های نهفته به مرامان را بیاموزیم، پس در میان  
تعالیم اجباری باید زمان مشخص و درستی پیرامون این آموزه‌های پاک  
تعلق گیرد، همه‌ی انسان‌ها به واسطه‌ی این تعالیم پاک از مرام آزادی  
دل به دریای رهایی زنند و آزاد شوند و به دیگران آزادی ببخشند.

ما آزادگان در سیستم آموزشی باید بی‌تعصب باشیم و دروازه‌های  
همه‌ی علوم را به روی خویشتن بگشاییم، ما به قانون آزادی پایبندیم و  
تنها ارزش والای جهان هم همین ارزش پاک خواهد بود، پس هر باور  
و علمی باید از این سنگ تراز به سلامت بیرون آید، هر بخش از آن  
که به آزار دیگران مرتبط است، جدا شود و شیرهی پاک آن باقی بماند  
تا راهگشای جهان ما شود، ما به آزادی معتقدیم و باور داریم تمام ادیان  
باورها و تفکرات باید آزادانه به نشر ایمان خویش پردازند و شاید

روشنگر راه رهایی انسان‌ها شوند لیکن باید هر باوری حال دین باشد یا

تفکرات انسانی از زشتی‌ها و ظلم به دور بماند

در جامعه‌ی آزادگان باید سیستم آموزشی آزاد و رها باشد و در آن هر

باوری تعلیم داده شود تا هر کس آزادانه راه و طریقت خویش را دریابد

و اگر خواست به هم‌باوران خویش بپیوندد و بودن و ماندنش میان این

جامعه‌ی آزاد هیچ جبر و تحمیلی در خویش نخواهد داشت،

اگر می‌گوییم باید از باورها زشتی دور شود باید دانست که این جبر

برای زندگی بهتر جمعی همه‌ی جان‌ها است زیرا که برای همه‌ی ما این

اصل یکسان است و آزار رساندن به دیگران زشتی است

برای درک بهتر باید به خویشتن رجوع کرد که آیا طالب آزار دیدن

هستی؟



مطمئناً پاسخ همه یکسان است و می‌فهمیم که آزار رساندن به دیگران زشتی است و راه به سوی آزار دیدن خویش خواهد گشود و هیچ‌گاه ایمان به آزادی با آزار رساندن به واقع بدل نخواهد شد و جهان آزاد نخواهد بود مگر اینکه قانون آزادی را پاس بداریم

چگونه طالب جهانی در صلح خواهیم بود وقتی جنگ افروزی کنیم؟

چگونه می‌خواهیم از دیگران آزار نینم و وقتی خویشان آزار داده‌ایم؟

باید در این اصل و ارزش با هم پیمان و عهد کنیم تا جهانی به دور از زشتی‌ها بسازیم،

باید جامعه‌ی آزادگان در آزادی پیشگام باشد و تنها مرز را همان قانون

همیشگی و پایدار یعنی آزار نرساندن به دیگر جانداران بداند و فرای آن

تمام علوم تمام باورها و ... را آزادانه میان مردم نشر دهد

در علم هم همین طریقت صدق خواهد کرد، فرای آن خط قرمز  
همیشگی جهان، قانون آزادی، باید بدون نگاهی متعصبانه هر فکر و باور  
و نگاهی را نشر داد، اگر نظریه بود، اگر مخالف داشت باز هم نشر داده  
شود، باید در این پویایی پیشگام بود و در پی جستن طریقت‌های نو بود  
و با هیچ حصاری خویشان را محصور نکرد

باید هر نگاه متعصبانه و خشکی را که باعث دور ماندن از علم و دانش  
است از دنیایمان دور کنیم که حقا آفت پویایی مان خواهد بود و ما را از  
رسیدن به کمال باز خواهد داشت

تنها قانون راستین در پیش روی ما است و هر چیزی که منافاتی با آن  
ارزش والا نداشته باشد قابل تأمل است، باید آموخت و آزمون و خطا  
کرد و پیش برد این هدف هزاران ساله را، باید از هر گونه نگاه متعصبانه  
و خشک دور ماند و به این پیکره جان بخشید و در غربال شدن و  
بزرگ شدنش مدد رساند و از مدد همگان بهره برد

باید که همه‌ی حرف‌ها را شنید و بر همه اهمیت نهاد و نگاه خشک را از خویشتن دور کرد که چه کسی گوینده‌ی سخن شده است که در برابر چه گفته است و چه طریقتی در پیش روی ما است،

باید نگاه به آزادی را به عظمت زیبایی آزادی وسعت داد و با هیچ میله‌ای در برابرش راه را سد نکرد مگر قانون آزادی که راهبر ما در جهان پیرامون است

دانستن بی‌پایان است، باید هر روز به خویش گفت که هیچ نمی‌دانی تا در آن کامیاب شوی، باید هر روز خویشتن را ندانسته بدانند که بدانند و بیشتر پیش روند، تعالیم پاکی قانون آزادی و علوم مورد نیاز اجباری تا پایه‌ای که نیاز است رایگان در همه‌ی سطوح بی‌هیچ تعصب و نگاه خشک برای پیشبرد و پویایی و حل کردن تمام مشکلات جهان پیرامونمان قدرت و قوت خواهد داشت.

کودک دوان دوان به پیش می‌رفت او عاصی بود از هر آنچه تا کنون خوانده بود و بر او خوانده بودند، این چه قساوتی است، مگر ممکن است، این‌ها دور از واقع است و او نمی‌توانست چنین دنیایی را باور کند او را به میان اتاقکی محصور برده بودند، همه جا سفید بود، دیوارها به او هجوم می‌آوردند و او را به خود می‌بلعیدند و هر گاه امکان داشت در سردی این فضا مدفون بماند، او دیده که فردی سپیدپوش آمده است

ناممکن بود، این دور از واقع بود، نمی‌توانست چنین کابوسی را باور کند، فرد سپیدپوش نزدیک می‌شد تا او را در بر گیرد، او آمده بود تا او را در بند در آورد، او آمده بود تا بر او چیره شود و کودک دید که او چگونه و با چه قساوتی سوزن را فرو برد،

تنش را زخمی کرد، او از جلادان بود، او سلاخ این صومعه بود، او را در این محراب برای قربانی کودکان دیده بود،

آری چه خوش خیال بود که بدین سادگی از آنجای گذشت،

صدای کودکان دوره گرد را نشنیده بود؟

هر کس به آن اتاق آمد با فریاد خارج شد، رنج دید و با درد از اتاقک

سپید خارج شد، همه‌ی آنان را برای مجازات بدانجا بردند،

این مجازات بود؟

شاید آن‌ها قربانی بودند، آری حتماً که ما از قربانیانیم و او جلاد این

واقعۀ، او است که قربانیان را تقدیم آن روح قدسی خواهد کرد، او با

پاره پاره کردن تنان به این ارزش دست خواهد برد

مدام تصویر فرد سپیدپوش در برابرش بود، مدام در برابر دیدگانش به

رقص در می‌آمد، با دستکشی سپید در دست و سوزنی بزرگ به دست

گرفته، آن‌ها از قبیله‌ی مرگ پرور سپیدرویان آمده‌اند،

آنان در این نور بر آمده تا یکایک کودکان را بدین درد وادارند،

بعد از رفتن آن جسم آهنین دردناک در تنم تا چند روز دیگر زنده

خواهم بود؟

شاید آنان مرا به بندی نامرئی داده تا همیشه مرید آنان باشم؟

این قربانی بودن چه معنایی خواهد داشت و این درد چه فرجامی خواهد

داشت؟

سپیدپوشان برای چه فرقه‌ای کار می‌کنند؟

حتماً آنان ما را بعد از این مسخ کردن در روزی مشخص به دور خود

جمع خواهند کرد و همه را به درون دیگ‌ها خواهند سپرد، این شیء

دردناک ما را تا آن روز آماده خواهد کرد تا فربه‌تر شویم، حتماً همین

کار را خواهند کرد

چگونه چشم در چشمانم نگاه کرد و با تکرار این ورد که تمام می‌شود، رنج را به جانم هدیه کرد، مرا در این جبر رها کرد و به بدین درد وانهاد دستانش را چه آرام و بی‌پروا به جانم فرو برد، سوختنش هنوز هم همراه من است، او بی شک از قبیله‌ی کودکان خواران است

این را خود ندانست که یکی از دیگر کودکان عاصی به او گفت، کودکان عاصی بعد از کشیدن آن رنج و تحمل آن درد به بیرون محراب می‌آمدند و حالا چند نفری از آنان در کنار هم به دور خانه‌ای در میدان این محراب جمع آمده بودند

جملگی از آن اتفاق می‌گفتند و هر کدام روایتی از ماقوع داشت، پس از چندی گفت و شنود میانشان سخن بدانجا رسید که آنان از قوم کودک خواران‌اند و به زودی همه‌ی آنان را خواهند خورد، همه را در بند به زنجیر خواهند سپرد و این‌گونه در میدان شهر خود همه را به سیخ

خواهند برد و با همان میله‌ها که در تن آنان کرده‌اند تنش‌ها را بریان  
خواهند کرد،

همه‌ی کودکان می‌گفتند و در میان این گفتن‌ها بارور و بارورتر شدند و  
در میان همین افکار پیش رفتند

کودکان عاصی گاه و بیگاه از بزرگ‌ترها شنیدند، بزرگ‌ترها بدانان  
گفتند که این رفتار با آن‌ها، این سوزن به تن بردن برای سلاح آن‌ها  
است و آنان را در برابر امراض در آینده‌ای نزدیک مصون خواهد  
داشت و محافظ آنان در برابر این رنجش‌ها خواهد بود،

اما کودکان، کودکان عاصی باور داشتند که والدین هم از میان همان  
قوم کودک خوار برگزیده شده‌اند، در میان همان جمع یکی از آنان  
گفت، من می‌دانم که آن مرد و زن پدر و مادر من نیستند، آنان مرا به



نزد خود نگاه داشته تا در روز مشخص مرا تحویل قوم کودک خوار

دهند

دیگری گفت، من دیده‌ام که والدینم با آن قوم ضاله سخن‌ها می‌گویند،

با آنان فرار و مدار گذاشته است، آن‌ها برای تحویل من و آینده‌ای که

در انتظار من است برنامه‌ها دارند و نقشه‌های خود را کشیده‌اند

دیگری گفت و گفته‌ها بر گفته‌ها افزوده شد، یکی از کودکان تازه

وارد در میانشان که همتای آنان فرار نکرده بود و رام در میان حیاط این

محراب گام برمی‌داشت و از سخنان آنان بسیار شنیده بود، به آرامی رو

به آنان خواند:

آن‌ها برای سلامت خودتان به شما آمپول زدند، آنان شما را در برابر

امراض واکسینه کردند،

هنوز جمله‌اش تمام نشده بود که یکی از کودکان با صدای بلند رو به جمع با هیجان بسیار گفت:

می‌دانستم این هم از تأثیرات مخرب همان زهره‌ی کشنده است، بعد از مدتی تو را مسخ خود خواهد کرد و این‌گونه آن درس‌ها را به خاطر خواهی داشت، آنچه آنان خوانده‌اند را تکرار خواهی کرد

کودک تازه وارد با بی‌میلی رو به جماعت خواند

اما من تحت تأثیر ماده‌ای نیستم و این‌ها را خودم فهمیده‌ام

همه‌های در میان کودکان عاصی در گرفت و پس از چندی همه با هم او را کافر خواندند، او به آنچه آنان باور داشتند بی‌ایمان بود و این بزرگ‌ترین نشانه از کفر او بود،

برخی باور داشتند او از خودفروختگان است، برخی تأثیر داروها را بر روانش می‌دیدند، برخی او را مسخ شده و برخی عامل بیگانه می‌دانستند

هر چه می‌دانستند و نمی‌دانستند او را از جمع خود دور کردند و دیگر با او و هزاران چو او سخنی به میان نیاوردند جمع کودکان عاصی تنها خودباوران این ایمان را در خود جای داد.

این عاصیان به فردا در میان رؤیا و خیال کودکان خود را دور از این چرخه نگاه داشتند، در برابر این جبر ایستادند و تکیه زده جبر در برابر را دیدند، جبر یکدیگر را می‌بلعید، هر جبر برای بلعیدن جبر دیگری به میدان آمده بود تا غول هزارتوی بزرگ‌تری فراهم آورد، او هر چه در برابر بود را به جان بلعید و این‌گونه شد که دیوی هزار سر و غول آسا پدید آمد که همه را بلعیده و غول‌پیکر در برابر آنان در میان رویایشان نشسته بود

کودکان آنان را بلعید، همه را در امراض و بیماری‌ها بلعید، جبر در برابر عده‌ای را عاصی کرد و این عاصی بودن خواسته‌ی او بود، خواسته‌ی جبری که دیده بود نه جبر ساختگی و مهار شده به دست بشر

برای دور خواندن او است، او به خیال آنان هر چه جبر ساخته و مهار شده بود را به جان بلعید تا آن دیو هزار سر را پدید آورد و حالا که او را پدید آورده است با خیالی آسوده یک به یک آنان را در خود خواهد بلعید جبر فریادکنان می خوانند، مرا مهار نکنید، مرا به بند در نیاورید که همه را از ریشه خواهیم کند، من در بند نخواهم بود و برای دریدن به میدان آمده ام، او مدام می خواند و حال در پی بیدار کردن برخی در این چرخه است او خود دست و پای قدرتی نخواهد داشت، اما به گفتار و ترغیب بسیاری دست و پا خواهد داشت تا همه هر آنچه او خوانده را به دیده منت بگیرند و آن کنند که او فرموده است

حالا از جماعت بیشمار از کودکان پدید آورده بسیاری را که هر آنچه او می خواند را به تکرار بر هم می خوانند، آنان از این جبر مهار شده عاصی به فردایی در جبری در خواهند آمد که همه ی دنیای خویشان و

کودکانشان را از ریشه برکند

جبر این دیو هزار سر بدطینت و زشت رخ در انتظار است، در انتظار است تا ما مهارش نکنیم و او را جولان دهیم تا همه چیز را به خود ببلعد، او و آن اشتهای سیری ناپذیر برای خوردن و بلعیدن همه به میدان آمده است، آمده است تا همه را به خود ببلعد و همه را در این زور و ظلم به بند در آورد، او اسیر بسیار خواهد خواست و گاه مسخ شده بیشمارانی را در این خدمت خواهد گماشت

دانسته گاه سلاح در برابر دشمن استفاده از همان سلاح او است این آوازه‌ی نامداران در میدان جنگ را تکرار کردند و برخی دانستند که بزرگ‌ترین سلاح برای در برابر جبر ایستادن استفاده از جبر است، او را به بند در آورده از آنچه توان در اختیار او است مدد برده تا دیگر آن جبر بدسیمای میدانی نداشته باشد و حال آرام رام می‌خوانند که او را از میان برده‌اند، همه در اختیار و اختیار همه‌ی جهان است

از برای پدید آوردن اختیار بود که جبر را به بند خویش در آورده از او برای این سامان بهره بردند و باز هستند آنانی که چون کودکان در بند جبر از این جبرپرستی بخوانند که ندیده در رؤیا چگونه یکایک کودکان را به کام مرگ جبر فرستاده در عزای او بر سر و صورت می‌کوبند

او کودکش را دیگر برای واکنس زدن و سوزن به تن رفتن به میان محراب نبرد، او را نبرد تا طیبیان او را ببینند که همه‌ی خواسته و دنیای آنان را در میان جبر می‌دید او از آنان بود که در برابر هر چیز که ساخته ایستاده است، او از آنان بود که تنها برای نابودی به میان آمده بود و اینسان دید که چندی بعد کودکش در برابر دیدگانش به زمین افتاد

دیو بدصورت و زشت سیمای جبر را دید که به بالای سر کودکش آمده است، او را دید که با نگاهی به او خنده‌ای آرام و سپاسی با چشمان کودک را در آغوش گرفت و با خود برد، حالا می‌داند که چه

کرده است، حالا دانسته که چندی در اختیار جبر بوده و به دنیای او خدمت کرده است حالا می‌خواند و باز می‌خواند آنان که عاصی و در برابر هر ساخته انسان ایستاده‌اند، آنان که تنها ضدیت را شناخته و تنها در میان آنچه او خوانده راه خواهد رفت، در میدان او فریاد خواهند زد و دانسته و ندانسته حالا عمری است که در خدمت جبر در آمده بر پای او بوسه زده‌اند، اینان مرگ فرستان به روان جبر بودند، اینان مرگ را فرا خواندند مرگ آنان را فرا گرفت،

دیده‌ای از این جماعت بی‌شمار شعار گوی دیده‌ای، همه به خیابان خواهند بود و در میان سرزمین فریاد خواهند زد

هر بار درودی در میان است، زنده باد شنیده خواهد شد و مرگ بر همگان خواهند خواند و بدینسان مرگ رواج و در میانشان عروج خواهد کرد و این‌گونه بود که آنان را مبتلا به خود کرد

حالا دورزمانی است که بسیاری در بند او این‌گونه به اسارت در آمده‌اند حالا دورزمانی است که بسیاری را به بردگی خود گماشته و آنان آن خواهند کرد که او آرزو مرده است او بی دست و پا در میان این بیشماران توان ایستادگی نداشت و ارتشی به جهل برای خود ساخت، جهل را دیده‌ای چگونه می‌خزد و به پیش می‌رود، چگونه چنگال می‌گسترده و بسیار را به کام جبر خواهد داد،

او نشسته است، در انتظار بیشمار از قربانیان چشم دوخته تا رام به میدان بیایند، آرام بخوانند تا بر زبانشان برانند، مرگ را ندایشان خواند و آنگاه به همدستی جبر همه را در خود خواهند بلعید و حالا دور زمانی است که همه را می‌بلعند

ندای ممتد آنان است، می‌خوانند، دوباره می‌خوانند و به تکرار در برابر جبر ایستاده‌اند بی‌آنکه بدانند خود به جبر خدمت کردند و در میان او نفس بردند، آری ما به جبر آمیخته تا او را از میان ببریم و آنان در خیال



نابودی جبر به خدمت او در آمده‌اند برای از میان بردن آنچه جبر است  
باید که از جبری مدد گرفت که توان باز ایستادن او را خواهد داشت،

جبر بزرگی در پیش است که توان نشر مرگ را دارد و مهار شده جبری  
آن قدرت بیکران او را به بند خواهد برد، او را به خدمت خواهد گرفت  
تا از نشر مرگ جلو بگیرد و در برابر او بایستد، حال که دانسته از او بهره  
جسته‌ایم و او را به خدمت خوانده‌ایم مبتلا به او نشده و در برابرش چون  
سدی استوار ایستاده‌ایم، کودکان نگاه خواهند کرد و خواهند آموخت  
که از آن جبر دهشتناک در برابر ما را رهایی داده است، لیک به  
آموختن آنان را باید که فرا خواند و بر آنان گفت از زشتی و بدسیرتی  
جبر، از آن غول در کمین که هر بار در آرزویی بلعیدن بیشماران نشسته  
است، هماره او خواهد خواند و در کمین بیشماران خواهد نشست تا او  
را خدمت کنند و در این تعلیم بر آنان باید خواند تا بدانند ما او را به  
خدمت برده تا از آن ابتلای بزرگ جلو بگیریم

کودکان در میان محراب حالا که بر آنان مدام می‌خوانیم خواهند دید که اینجا درمانگاه است، دردها را می‌شناسند و برای درمانش آنچه لازم است را خواهند کرد، آن سپیدپوش با سوزن در دست را به مانند طیب خواهند دید که برای پیشگیری به میان آمده است،

درمان ما پیشگیری از دردها است، درمانی در میانه نیست مگر آنچه ما از پیشگیری طلب کنیم، درمانی در میانه نیست مگر از دورتر زمانی بر آن اندیشیده و آن را بارور کنیم و حالا در این راه طول و دراز ما بر آنیم تا از آنچه بدین طریقت پدید آورده بهره جویم

در راه ساختن این علاج بزرگ مدد از دستان خویش برده‌ایم، خویش اندیشیده و به مهار جبر را فرا خوانده‌ایم، اوایی که در اختیار ما است جبری که به اختیار باور همگان در آمده و از آنان می‌خواند دیگر توانی نخواهد داشت، دیگر توان بلعیدن نخواهد داشت و دیگر، دیگران را به

بند نخواهد برد، حالا او است که تنها برای آنچه ما می‌خوانیم می‌خواند

و تکرار می‌کند،

کودکی آنگاه که سوزن بر جانش رفت و دانست که این رنج پیشگیری

از رنج بزرگ‌تری است، آنجا که دانست این جبر برای در امان داشتن

او از جبر بزرگ به هم آغوشی مرگ است خود این طریقت را بیشتر

به پیش خواهد برد، خود در راستای این پیشگیری فکر خواهد کرد، راه

خواهد ساخت و دنیا را بدین طریقت آشنا خواهد کرد، او است که

حال این راه را می‌سازد و به پیش می‌برد و فردایی در عمق افکارش

راهی خواهد ساخت تا بر هر درد بی درمان‌علاجی در پیش از درد

بجوید، درمانی به واقع و معنایش بسازد و همه چیز را در پیش از وقوع

رنج‌ها دریابد

چشم دوختگان به درمان که بعد از حادث شدن واقعه در میدان‌اند را

دیده‌ای، آنان بر خواهند آمد تا هر چه در برابر است را قطع کنند، دست

دزدان را ببرند که دیگر مردمان بی دست توان دزدیدن نخواهند داشت،  
سر از تن جدا خواهند کرد که دیگر مردمان بی سر و جان توان کشتن  
نخواهند داشت و درمان دردهایشان در از میان بردن است، از بین بردن  
است، این‌ها همه از قماش همان نابودی خواهان‌اند آنان که تنها دل به  
نابودی خوش کرده و هیچ در راه ساختن به پیش نبرده‌اند و به فردای  
من آن کودکان را دیدم که چگونه در میدان برای آنچه در راه  
پیشگیری از درد فریاد می‌زنند، راه می‌جویند و آینده را می‌سازند

اگر لازم به جبر است جبری را فرا خواهند خواند که از رنج و درد و  
جبر راستین ما را در امان دارد، دل خوش نکنند آنان که جبرپرستان  
جهان‌اند، آنان که دل خوش بدین معرکه‌گیری‌ها کرده‌اند، در پی  
ساختن این راه دیوانگان‌اند دل خوش نکنند و در پی ساختن طریقتی  
برای خوش خدمتی به جبر در نیابند که ما جبر را مهار و در خدمت  
گرفته تا پیش از دادن رنجش او را عزل و به گوشه‌ای بنشانیم و این

سرمستان ندای جبر و مرگ توانشان نیست که میانه‌دار شوند که با فریب  
و نیرنگ بیشمارانی را به دستان این دیورویان بسپارند،

معنا در میانه است راه در برابر است، هیچ‌گزیزی و نگرانی در کار  
نیست که کسی را یارای سوءاستفاده نخواهد بود، همه را در خطی برای  
ساختن درمان راستین راد به میدان خواهند بود که تخطی معنا نخواهد  
داشت و کسی نمی‌تواند بدینسان از آنچه راه در پیش از پیشی گیرد و  
راه بیراهه خود را معنا بخشد که معنا و راه هرگاه لازم است در میانه  
است،

کودک خود راه را ساخت و حالا گام را به پیشتری خواهد برد که همه  
را در کابوس شبانه از این دیورویی جبر دیده بود، حالا همه کار خواهد  
کرد تا او را به بند در این ناملایمات برای در خدمت گرفتن جلو گیرد  
و هر راه را برای این طریقت خواهد پیمود.

چرا جبر در آموزش همگانی؟

برای مهار جبری به بزرگی جهل

جهل این زایش‌گر جبر، جهل میدان‌دار خواهد کرد و جبر را به پادشاهی خواهد رساند، او قدرت را به دستان جبر خواهد داد و حالا که دیده جهل چگونه جبر را میدان خواهد داد، به مهار جبر در برابر جهل و جبر ایستاده‌ایم،

او که در جهل و امانده است را دیده‌ای؟

او که دنیا را در جهل و انهاده است را دیده‌ای؟

او است که جهان را به پای جبر خواهد سپرد، او است که بیشماران را به محراب برای سلاخی خواهد داد، او است که دنیا را به تیرگی جبر خواهد خواند،

جهل در وجودش رخنه خواهد کرد و او را به تسلط خود خواهد گرفت  
و او است که تنها در میان هر رخداد ندایی را تکرار خواهد کرد و از  
دستان دیوروی بزرگ جبر استمداد خواهد خواست

در جهل ماندگان را بنگر، آنان را بین که چگونه در تمنای سرنوشت و  
ذات درمانده، وامانده‌اند، آنان را بنگر که همه‌ی دنیا را در میان جبری  
از پیش خوانده فریاد می‌زنند، آنان را هر جی با فکر کردن نیست، سر  
آشتی با دانستن نیست و همواره راضی به رضای قادری مطلق خواهند  
بود، جاهلان در درد و دردمند را بنگر که خود را به هر آنچه در پیش  
است فروخته‌اند، خود را به دستان توانگر جبر واداده‌اند و می‌دانند که  
همه‌ی این سست عنصر بودن خود را به جهل در خویش خوانده‌اند

آنکه نمی‌داند دیوارهای محصورکننده‌ی بسیار در برابر خود خواهد دید  
و آنگاه به هر دست غیب و ناغیب در برابر گسیل خواهد شد تا شاید

راهی، درمانی، علاجی برای درد خود بجوید و این گونه است که

بیشماران در این درد به سرنوشت خود چشم خواهند دوخت

ندای دنباله‌دارشان در گوش هم تکرار خواهد شد،

این تقدیر تو است

این سرنوشتی است که برای تو رقم خورده است

به آنچه در برابر و رویت در پیش و به اتفاق است، کفر مگو و آن را

کتمان مکن که این تمرد راه به مرگ خواهد گشود

جاهلان در بند با ریسمان‌هایی بلند در گردن به برابر غول بدسیمای جبر

حاضر شدند، دستانشان بسته و در برابر بزرگی و جلال جبر بر خاک در

آمدند، یکی از خودشان به پیش رفت و بزرگی و شکوه جبر را ستایید

و به خواندن او بود که بیشمار از آنان در خاک به برابر او افتادند و

جایگاه قدسی او را پرستیدند،



جبر چیزی نمی‌خواند و آنان این نخواندن او را به ناخشنودی‌اش تعبیر کردند و این‌گونه بود که در برابر شکوه و بزرگی او تعدادی از خود را قربانی کردند، قربانیان و قربانی کنندگان هر دو خوشحال بودند و جبر به آنان چشم می‌دوخت و به دستان جهل نظر می‌افکند

جهل را می‌دید که چگونه در وجود این جماعت بیشمار رسوخ می‌کند و چگونه از آنان شده است، چگونه آنان را به بند او در آورده و چگونه یکرنگ با خود کرده است و آنگاه بود که شمشیرها بالا رفت و بیشمار از جاهلان را در راه جبر و شکوهش بی‌جان ساخت، جبر با یاد جهل لبخند به لب زد و جاهلان شادمانان فریادزنان از رضایت جبر به خود بالیدند،

حال گاه جبر می‌خواند، گاه نخوانده آنان می‌رقصیدند، او قادر بود، بی‌آنکه قدرتی در اختیار داشته باشد، او از جهل اینان هر بار قدرتمندتر شد و هیچ‌تن نداست، تمام قدرت جبر در میان دستان جهل خفته است

آنان که می‌دانند، به جستجوی دانستن بر آمده و خود را به چنگال  
دستان دردآلود جهل و جبر نسپردهند و آن جاهلان از دانستن عبا  
خواهند کرد، شاید ترسیده‌اند، شاید از خشم جبر، شاید از بخل جهل،  
شاید از خویشتن و در هم پیچیدن با خرد

می‌ترسند، جاهلان می‌ترسند و در تمنای قدرتی بر آمده تا او را سجده  
کنند تا آنان را از این بدذاتی و بدراهی و بدپیشی در امان دارد و قدرت  
بزرگ را بستایند تا سرشت و سرنوشت آنان را تغییر دهد و در برابر  
آنان که از خرد بهره و دل به دانستن خوش کردند، بر آمدند تا خویشتن  
راه را بسازند، جاهلان در تمنای بارانی به جبر در آمده تا شاید روزی  
بخورند و نان که دانستند بذری کاشتند که باران نخواست و آنان را  
سیراب کرد،

باز ندایی در میانه است

می‌خواند چرا جبر در آموزش همگانی؟

آنگاه که جهل را دید، آنگاه که جبر پیشتر را دید و آنگاه که دانستد بی دانستن چه دنیایی در پیش است و دوباره خود را دل خوش به دستان جبر کرد باری دنیای جاهلان را برایش ترسیم کن تا بداند چه روزگار در پیش رو خواهد بود، آنان که دل به جهل خوش کرده‌اند چه روزگاری خواهند داشت و دوباره به خواندن چنین پرسشی بر همگان از جهل و دستان پر توان جبر بخوان که به نادیدنش چگونه همه‌ی دنیا را از آن خود خواهد کرد

از خود پرسید چرا حکومت تشکیل دادند؟

دولت برای چه در میان آمده است؟

او برای پاسخ به آنچه در دلش بود جهان را نگرست و دانست، حکومت و دولت برآمده است تا برخی را به تاج خدایی میهمان کند،

او آمده است تا برخی را خداوندگار جهانیان کند، او دانست که این  
برآمدن از برای توان بخشیدن برخی بوده است، او دانست و به تکرار  
تکرار کرد که همه چیز برای قدرت است

او ندای دنباله‌دار هزاران ساله‌ی بشری را شنید و این‌گونه بود که دانست  
هدف از ساختن دولت چیست

آری چیست؟

ما دل به بهتر زیستن در جامعه خوش کردیم و دولت را حامی رفاه  
اجتماع دیدیم، دیدیم که چگونه با دولت و در جمعی برای جامعه  
می‌توان راه‌های بهتر زیستن ساخت و آنان به طول این هزاران سال با آن  
معنا و آن ادراک خود از خدا معنایی بدان بخشیدند که بیشمار در جهان  
خواهند خواند

از نفرت خود به حکومت خواهند راند از طغیان بر دولت خواهند گفت  
و در برابر هر نظم خواهند ایستاد که معنای نظم مترادف با در اختیار  
داشتن قدرت است

پادشاهان ردا را برکنده از تن خویش با گردن بریده بر زمین و گاه بر  
دار به تن رئیسان دیدند، وزیران در پیش‌اند و هر کس آمده تا از  
جنازه‌ی بر زمین شاه برای خود تکه‌ای بردارد،

کسی دستش را برید و دیگری دیبا را به تن کرد، یکی انگشتی او را به  
انگشت برد و هر کس از این جنازه‌ی در برابر تحفه‌ای برای خود برد و  
این‌گونه بود که آنچه نظم از دیرباز در جریان بود را به جریان در  
آوردند

دوباره همه چیز در جریان است، دوباره همه را فرامی‌خوانند تا در این  
نظم بیمار در آیند و بر آن خدمت کنند و حال بیشمار از آدمیان دیده

که چگونه دولت را برای در اختیار داشتن قدرت سپری در پیش داشته‌اند و در میان ندای پرتکرار را خواهی شنید

هرج و مرج طلبانی پدیدار خواهند شد که از همه‌ی نظم بیزارند، بی‌آنکه لحظه‌ای به الزام وجود نظم بنگرند، به رفاه بیشمار مردمان دل خوش کنند، به امنیت و آزادی به آموزش و تعلیم، به با هم بودن و اجتماع نظر کنند،

هر که از هر چه در برابر آنان گفته او را به تعبیر گفتنش از شاه و شاه‌پرستان خواهند خواند، آخر این قدرت میانه دار در دنیای اینان این‌گونه همه را معنا بخشیده است

معنا را دوباره باید خواند، دوباره باید بر آنان گفت و لازمه‌ی وجود دولت خواند که ما از یاغیان و یاغیان از ما هستیم،

طغیانگران و آزادگان در کنار ما هستند و این دیورویان به هزاران سال  
آن قدر آنان را بدبین از زیستن کردند که حال همه‌ی معانی را دوباره  
باید از نو سرآغاز کرد و به فردا برای آنان خواند که هر جا سخنی از  
دولت در میانه بود آنان تعبیر به مدیریت کنند،

آنان معنای به رفاه کنند و دولت و حکومت را وسیله‌ای برای بهتر  
زیستن جمعی بدانند،

در برابر شاه ایستاده است، وزیران بیشمار کناره‌اش را گرفته‌اند، روسای  
بسیار گوش تا گوش صحن را پر کرده‌اند و بالای میدان از آن خدا  
است، او که همه‌ی این مقامات را آفریده است او که با نگاه بدان  
جایگاه مردمان بر آن شدند تا هر بار مقامی به وسعت او بیافرینند و  
این گونه او همه‌ی جهان آنان شد

حال در برابر آنان سخن از دایره‌ای ساختن که رفاه را پیش آورد سخت است، آنچه دیده را باور خواهند کرد و دل به گفته‌ها خوش نخواهند داشت که همه عمر هر چه از این ساخته‌ها دیده‌اند برای در اختیار گرفتن قدرت بوده است،

در میان جمعی که آرزوی ساختن رفاه برای همگان را دارند بی داشتن نظم چگونه برپایی رفاه ممکن است؟

این را از هم پرسیدند و دوباره به آن جمع‌های قدرتمند چشم می‌دوختند که بی‌پروا تنها دل به بلعیدن قدرت خوش کردند و نظمی که از نخستین خشت تنها همه را برای مبدل شدن به مرید و مراد پرورانده بود و چه دور از واقع بود باور به دنیایی که نظمی برای ساختن رفاه دیگران پدید آورد و در میان همین افکار و در دل هرج و مرج دیدند که نداشتن دایره‌ای برای این نظم دادن به دنیا دوباره قدرت



پرستی را میانه دار خواهد کرد و هیچ راه جز منظوم کردن دنیا در پیش نیست،

از داد مدد گیرید و قانون را میانه دار کنید که او را توان در امان داشتن آنچه بدان باور دارید را خواهد بود، لیک اینان که قانون را نیز به کام خود خواهند بلعید، آنکه قانون را نگاشته است همه چیز را برای خود تأویل و تفسیر خواهد کرد و این قانون گزندی او را نخواهد رساند و دوباره چشم بدان نظم پیشینیان بستند و دیدند در میان دنیای آنان هیچ راه و کورسوی امیدی بدین معرفت نخواهد بود،

رفاه در میانه است لیکن برای آنانی که این نظم را ساخته و یا بدان وفادارند دوباره دایره‌ای بسیاری به پیش خواهد بود تا میان آنان میانه دار شود، دوباره در این تقسیمات برخی رفاه خواهند داشت و برخی

لذت برای برخی ذلت برای دیگران را خواهد آفرید و این گونه بود که اینان بدین تر از پیش تنها ندایی به هرج و مرج را فرا خواندند و از هر نظم دوری گزیدند، آنان که نظم خواستند هم دل را به آنچه هزاران سال به گوش شنیده بودند خوش کردند و تنها برای ساختن بنایی به کام شاهان و خدایان دل خوش کردند و این نظم تازه‌ی ما نظم‌ی است که باید خلف گردد و از نو بنا شود

نظمی که در آن ما برای رفاه جمعی دولت خواهیم ساخت، نظم‌ی که در آن دولت تنها مدیریت خواهد کرد، نظم‌ی که در آن طبقات بی‌معنا است و همه در پناه برابری خواهند بود،

دل به ندایی خوش خواهیم کرد که همه را جان خطاب کرده است، در این معنای تازه از برابری که هیچ راه برای تقسیمات به میان نگذاشته است چه کسی یارای آفریدن طبقات خواهد داشت، چه کسی خود را

به بالای هرمی که در میانه نیست خواهد رساند و چه کسی تنها در طلب

رفاه خود بر خواهد آمد که رفاه در میان جمع معنا خواهد شد

حکومت رفاه در میانه است، دولتی که بی طبقات بر آمده تا نظم میانه

زادگان را معنا بخشد، در میان یاغیان که طبقات را نمی‌شناسند، بدان

معنا نخواهند داد و این‌گونه است که جایگاهی برای این برتری و کهنتر

بودن خوانده نخواهد شد،

قدرتی در میانه نیست و هر چه در میانه قدرت است را به تقسیم و

تقسیم در آورده‌ایم، حال چه کسی یارای ن خواهد داشت تا از این

توان در بند بهره‌ای جوید

به دستان جبر و قدرت بند آویزان کرده‌ایم و آنان را به بند خود در

آورده تا برای رفاه جمعی از آن بهره ببریم، آنچه در دیربازان ما را به

دوری می‌کشاند را شناخته و حال در مهار آنان برآمده‌ایم،

قدرت را نفی نخواهیم کرد که قدرت توان بودن ما در کنار هم به رفاه خواهد بود، اما آنجای ما را به بند در آورده است که وحدانیت به میانه در آید، آنجای که توحید همه جای را فرا گیرد و آن ندای دنباله‌دار آدمیان را فرا خواهد خواند تل به دنبال سروری برای خود بگردند

اما را که به سروری و تاج و تخت راه نیست ما قدرت را در افسار خود می‌خواهیم، ما آن را به بند خود در آورده و در میان بیشماران به تقسیم خواهیم برد و قانون را برای مهار او مدد خواهیم گرفت، آنجای او است که در اختیار ما است و نه ما در بند او

قدرت این دیو بدصورت و پلید به دستاویزی با جبر هر آن در کمین است تا بیشماران را به بند خود در آورد و حال که ما آن را شناخته و به بند در آورده‌ایم تنها برای رفاه جمعی میانمان از او مدد خواهیم گرفت و او در خدمت ما است و نه ما در خدمت او

آموختن را به جبر در میان همگان قانون کردیم و این گونه خواندند که اینان به جبر در آمیخته‌اند و حال با به بند در آوردن قدرت رفاهی رایگان برای همگان ساخته تا از جهل دور بمانند، می‌دانیم که جهل پدید آورنده‌ی جبر است و بدینسان بر بشماران خواندیم تا بدانند و از جهل دور بمانند که او آنان را کت بسته در این میعادگاه نامیمون به محراب رنج خواهد سپرد، او یکایک آنان که در جهل وامانده‌اند را به قربانی خواهد داد تا بر دیبای قدرت خود بیفزاید و این گونه ما از آنچه از او می‌دانیم در برابرش ایستاده و در کمینش نشسته‌ایم

ما مردمان را به آزادی فرا خواهیم خواند و از قانون پاکش بر آنان خواهیم گفت تا بدانند و جهل را دور بدارند تا آنگاه از آنان متوقع خواستار ساختن جهانی بکر باشیم،

آنان که در جهل وامانده و اسیر مانده‌اند را که هر جی نیست و نمی‌توان  
از آنان خواست تا جهان را بسازند و باید بدین سیل بیشماران آموخت تا  
در برابر زشتی‌ها بایستند و حال ببین که آنان ایستاده‌اند

بنگر بدین جماعت بیشمار که لبالب از دانش بر آمده و در میدان‌اند را  
بنگر آمده تا جهان را دگرگون کنند و بر آنان هر چه خوانده‌ای را  
خواهی دید

جبر می‌خواند از طنین و ذات خواهد خواند و ما را به یاس فرا خواهد  
راند، لیک آن را بگو که ذات را تغییر با آموختن در میانه است ذات را  
به بند در آوردن در میانه است، آنچه در برابر این تغییر ایستاده را بنگر  
که به بند ما در آمده است تا دیگر توانی به گمراهی ره نبرد و او را به  
بند در آورده‌ایم

باز از ذات خواهند گفت و این جاهلان را به دور خود خواهند نشاند و

کسی آنان را نخواهد خواند

تعلیم از اینان این گونه بدذاتان ساخت

تعلیم هزاران ساله را دوره کنید، از آن بخوانید و آنگاه بدانید که این

بدطینتی نهفته در وجود آدمی از کدامین دانسته‌ها بر آمده است

به تعلیم ناخوش کرده‌اند بشماران را به بند در آورده و آنان را به طینتی

از زشتی خوانده‌هایشان رسانده‌اند، آنگاه که دمام از قتل و خون

خواندند چه روزگاری را در پیش می‌دیدند که تنها به دایره‌ی آنان

لطمه‌ای فرود نیاید و همه در میان دایره‌ی آنان آن کنند که آنان

فرموده‌اند؟

حال آنچه خوانده را به طینت خود بدل کردند و این گونه تمیز دادن از

طینت و آموزش آنان سخت است، نمی‌توان گفت که آنان را ذاتی

این گونه به بیماری و رنج دادن فرا خوانده است یا آنچه خواندند از آنان این دیورویان را ساخته است، ما که خواندیم آنان آن کردند که بدانان آموخته شد، هر چه کاشتند را ثمر دیدند و جاهلان دوباره خواهند خواند که این از بدطینتی اینان است

ما را با این بیشمار بدطینتان رها دارید و بگذارید تا آنان را بیاموزیم از آنچه آزادی به ما آموخته است از آنچه درختان و حیوانات آموخته‌اند، از آنچه زیستن و زندگی به ما آموخته است، آنگاه ذات به بند در خواهد آمد و ما را خواهید دید که سالیانی است دشمنان قسم خورده خود را به بند در آورده تا از آزار رساندن دیگران آنان را دور برداریم و زندگی کنند، همه زندگی کنند، جبر هم زندگی کند، ذات هم زندگی کند و دیگر توان آموختن به رنج نتواند که داد، داد است که میانه دار است، هر چه خواهند خواند و خواهند دید که دنیا به کام همگان است،



در میان برابری است و به دنیای آزادگان و یاغیان دیگر جای خواندن از  
جهل نخواهد ماند

ما را با جاهلان کار نخواهد بود و از آنان توقع به خوب زیستن نخواهد  
ماند که ما بر آنان که تعلیم داده و زشتی را به اعماق جانشان به بند در  
آورده‌ایم کار است، ما آنان را با معانی بسیار در میانه رها کردیم و حال  
آنان‌اند که می‌دانند دنبال چه جای و هدف از زیستن چیست، آنان‌اند  
که می‌دانند، آزار چیست و معنای آزادی کدام است و حال آنان‌اند که  
دنیای را به زیبایی خواهد رساند

جاهلی در میانه نیست که اگر خون ریخت و آزار کرد چگونه می‌توان  
او را به بند در آورد و از او پاسخ خواست که خواهد گفت

مرا این‌گونه تعلیم کردند و این‌گونه در جهالت وا نهادند، او را عمری به  
اتاقی در بند دادند، نوری ندید و هر بار برای دریدن او را آموختند

حال که به میدان آمده است هر که در برابر را دید درید و از او چه خواندن و چه خواستن که هر چه کرد را جاهلان به ذاتش خواندند و ما در تعلیم او دیده‌ایم

ما را تعلیم به آزادی در میانه است و به فردایی در دوردستان کسی نخواهد بود که از این تعالیم دور بماند و همه را در برابر داد حق و وظیفه است، همه از آزار نرساندن خواهند خواند و همه از آزادی بهره خواهند برد و باز شنیدیم که کسی خواند این آزادی خواندن شما معنای آزادی نیست

او در میان مردمان می‌دوید و همگان را فرا می‌خواند تا آزاد زندگی کنند، او به همه خوانده بود که آزادی به معنای هر کرده و هر افکار در میانه است، او می‌خواند تو در آزادی رها به انجام هر کار خواهی بود و هیچ بند در برابر تو نیست

او این گونه خواند و مریدانی او را فرا گرفتند، به آنچه او گفت عمل کردند و دنیای را آزادی خوانده‌ای او فرا گرفته بود

حال دنیا بدل به جایگاه قدرتمندان بود، یکی از آنان که قدرتش بیش بود، خواند من از گوشت تن نوزادان آدمیزاد بهترین بهره را برده‌ام لذت را در میان آن جسته‌ام، همه‌ی تعریف من از آزادی در خوردن گوشت تن آنان است

او گفت و به قدرتش بشماران را در بند خود در آورد، کودکان بسیار را به سیخ کشید و کودکان نسلشان را به او هم پیمانان او که حال قدرت بسیار داشتند باخت‌اند،

دیگر طایفه‌ای به زنان دیگران نظر افکند و خواند

ما را به در آغوشی زنان اجانب لذت است، ما هر چه آزادی است را در میان این هم خوابگی دیده‌ایم،

آنان به در آویزی با قدرت آن کردند که فرمودند و حال در دنیا هر چه  
زن شوهردار بود به کام آنان در آمد و این گونه آنان آزاد و بسیاری به  
بند در آمدند

دوباره گروه‌ها و قشون بسیار خواندند، طایفه‌ها از آنچه خود آزادی  
دانستند گفته‌اند و هر بار کسی این دایره را کوچک و بزرگ کرد  
مردمان بسیار سالیان به سر و صورت خود زدند تا از آنچه آزادی  
خوانده‌اند ذره‌ای نصیب شوند و جهل به بالای کوه دست در دستان  
جبر بدانان می‌خندید،

آنان می‌خندیدند و مردمان در تمنای آزادی به سر و روی هم  
می‌کوفتند، یکی قدرتی در اختیار داشت و دوباره آزادی خود را تعبیر  
به معنایی کرد و حال مردمان دور زمانی است که در آرزوی آمدن  
قدرتمندی عادل نشسته‌اند تا شاید جرعه‌ای از آزادی را بدانان نیز تحفه  
دهد و جبر و جهل دوباره می‌خندیدند

آنان به آنچه آرزو کردند رسیدند و مردمان را در حصر خود در آوردند  
و حال دورزمانی است که همه در این معانی و مفاهیم در بند در آمده  
در جستجوی زنجیر آزادی در آمده‌اند

آنان را دیده‌ام که زنجیرهای بلند به گردن می‌نهند که روی آن آزادی  
را حک کرده‌اند، گاه آن را به گردن خود و گاه به گردن دوستان و  
دشمنانشان می‌اندازند و همه کماکان در آرزوی رسیدن به آزادی دست  
و پا می‌زنند و ما خواندیم آزادی چیست

جاهلان آمدند تا بدرند، آمدند تا آنچه ما خوانده‌ایم را مغایر با آزادی  
بدانند، بیشتر از آنان در این وادی دنیا برای قدرتمندان و قدرت پرستان  
بود آخر آنان به هر آنچه آزادی بود دست یافته بودند، ما خواندیم و  
آزادی را آزار ندادن تفسیر کردیم و دیدم یکی از همان قماش که  
نوزادی انسانی در دهان داشت گفت

این گیاه خواری و نخوردن گوشت دیگران آزادی مرا صلب می‌کند،  
آنگاه که مردمان او ندیدند، با شیون در حالی که از دهانش خون  
می‌چکید گفت

ای کافران شما را چگونه دلی در میانه است که جان گیاهان را می‌درید  
در میان آنچه ما خواندیم آزادی را معنا دادیم و به تعلیم فرا خواندیم تا  
به بیشماران بخوانند و جهان را از این معنا پر کنند، کسی فریاد زنان  
خواند، چرا باید بدین معنا از آزادی باور داشت و آزادی را به رها بودن  
معنا نکرد، چگونه می‌توان آزادی را در بند نگاه داشت و شرطی برای  
حضورش خواند

آزادی بی بند و بار تنها میانه‌داری از قدرت است، آزادی معنا نخواهد  
شد آنجای که قدرت میانه دار است، آزادی را به معنایی وسیع خواندیم  
دانستید که دنیا، دنیای محدودیت است، دنیا را بی حد و در نهایی نتوان

دید که هیچ معنایی از زیستن از مرگ تا زندگی در آن معنا نشده است  
همین مردن معنایی از این حد است و آنگاه که باور کردیم دنیا را حدی  
در میانه است، آنجای آزادی را در اختیار همگان خواهیم دید، دنیا را  
در برابری و در میانه این احتمال با قائل شدن به حدود دنیا خواهیم  
خواند

آزادی در آزار نرساندن به دیگران معنا خواهد شد

این گونه با آنچه از حدود در میانه است خواهیم دانست که آزادی تا  
نهایت مانا بودنش تنها بدینسان در میانه ما است، اگر دل خوش به بی بند  
و باری کنیم هر که قدرتش بیش باشد آزادی خواهد داست و هر بار از  
نوزاد خواری تا هم خوابگی با زنان دیگران تا کفر و ارتداد تا لذت و  
مرگ پرستی میداندار خواهد شد، تنها قدرت است که معنا را معنا  
خواهد بخشید و هر بار در انتظار معنای تازه‌ای خواهی بود

ما را به آزار سر سازگار نیست که به آزار رساندن ما دنیایی از آزار  
پدیدار خواهد شد و به نبودن فقدان این رنج دیگر رنجی در جهان  
نخواهد بود،

آنجای که آزادی را در آغوش بردم، او آرام برایم از بزرگی جهان در  
میان وجودش خواند و دیدم که چگونه همه در این بودن مانا به آنچه  
آرزو کرده اند دست یافتند بی آنکه آرزو به آزار دیگران کنند، خود  
بخواهند و آنچه خواستند را بسازند، ساختن در برابر نابودی است

حال ما به رفاه در آمده تا حکومتی بر آوریم که در میان آن تعلیم را  
گرامی داریم، آن جایگاه قدسی را بستاییم که می دانیم او در برابر جهل  
و جبر و قدرت و هر دیوانگی ایستاده است



به رفاه آیندگان در آمده تا دنیایی به وسعت رؤیاهای خود بسازیم تا آن  
روز آزادگان و یاغیان به کنار هم برای ساختن است جهان در میدان  
رزم خواهند بود و دولت خود را خواهند آفرید

ما آفرینندگان جهان خویشتن هستیم و آنچه رؤیا کردیم را خواهیم  
ساخت، تنها باید برای لحظه‌ای چشمان را بست و آرزو کرد آنگاه که  
چشمان باز شده است خواهی دید که آزادگان در حال ساختن آرزوی  
در خیال خود بر آمده‌اند، آنان که می‌سازند از ما و ما از آنانیم...

امنیت

به دیوارهای نامرئی معرفت، جهانی در امنیت پدید خواهیم آورد که به

درون آزادی امن زندگی کنیم

امنیت را با تمام اشکال باید در سرزمین آزادی پدید آوریم که آزادگی

حامی این امنیت خواهد شد، از انسان‌ها باید دایره‌ای ساخت که خویش

حافظ جهان پیرامون، جان‌ها و خویشانشان باشند، آن قدر در این

معرفت به کمال خواهیم رسید که امنیت را خویش برای خود و دیگران

پدید آوریم و از هیچ نهراسیم که خویشتن حافظ این آزادگی خواهیم

بود و جهان را به وسعت آرمانمان پیش می‌بریم.

آزادی که به درازای هزاران سال برای تحقق و عملی شدنش جنگیدیم و از جان گذشتیم، در روزی که آن را به دست آوریم برای استقرار و جاودانگی‌اش باید که کوشا باشیم و از جانمان برای پاسداشتش نیز خواهیم گذشت که نه‌ای زیستن به مرام ما نه خویشتن که آرامش همه‌ی جانداران است و سرآخر این زحمت و کوشش هزاران ساله به بار خواهد نشست و باید که پاسدار این حریم پاک و با ارزش بود، باید امنیت را در تمام اشکال پدید آورد تا هیچ ترسی بر کسی پدیدار نشود و آزادی به قهقرا نرود.

سرای آزادگان باید در همه‌ی شرایط امن باشد، باید از هر حیث به امنیت برسد و برای رسیدن به این امنیت باید برنامه‌ریزی درستی توسط عالمان صورت گیرد تا در تمامی اشکال قلمرویی امن پدید آوریم و برای رسیدن به این امنیت باید به فراخور زمان بحث شود و هر روز راهکارهای تازه‌ای برای رسیدن ارائه کنیم.

در امن ساختن جهان باید هر روز از روز گذشته پویاتر و در تکاپو تر بود، امنیت روانی، شغلی، جانی، مالی و ...

برای رسیدن به این امنیت‌ها، عالمان باید که هر روز نظر دهند، نظرات را به آزمون و خطا بگذارند تا به راهکارهای درستی دست یابیم و طریقت درستی بر این امنیت‌ها به کار بندیم، با داشتن این امنیت‌ها انسان با خیالی آسوده به راه پیشبرد جهان بهتر تلاش خواهد کرد و از ترس و اضطراب که باعث دورماندن از پیشرفت است ما را دور خواهد کرد تا با فراغ بال تلاش کنیم.

در این بخش باید پیرامون امنیت داخلی بیشتر صحبت کنیم و بدانیم در سرای آزادگان چگونه باید حافظ امنیت داخلی سرزمین خود باشد،

تعلیم درست که باعث از میان برداشتن اوامر مخرب برای امنیت خواهد شد و سرزمینی آرام پدید خواهد آورد و ما همواره تعلیم را والاترین

عامل تغییر می‌پنداریم و این آموزش باعث بسیاری از زیبایی‌ها در جهان خواهد بود، برای این امنیت باید هر روز راه کار تازه‌ای داد و وسیع‌ترش کرد،

اما هر وقت از امنیت صحبت می‌کنیم ناخودآگاه به یاد نیروهای امنیتی می‌افتیم، این موضوعات از هم جدانشدنی و در قلب یکدیگر زندگی می‌کنند، یعنی امنیت و نیروهای امنیتی به هم گره خورده و لازم و ملزوم هم هستند و باید برای امنیت داخلی از این راهکار استفاده کرد،

امنیت به شکل کامل هیچ‌گاه بدون نیروهای امنیتی شکل نخواهد گرفت، هرچند که عوامل بیشمار دیگری باعث امن شدن سرزمین خواهد شد لیکن دوباره به نیروهای امنیتی باز می‌گردیم و این تصاویر در هم گره خورده‌اند، نکته‌ی اول و حائز اهمیت در سرزمین آزادگان این است که باید ما را به نابودی هر گونه سلاح در سرزمینمان برساند، ما باید در سرزمینی که منزلگاه آزادگان است، هیچ‌گونه اسلحه‌ای

نداشته باشیم و ریشه‌ی این ظلمت را برکنیم، عاملی که یکی از بزرگ‌ترین دلایل زشتی‌ها است و برای آزار دیگران ساخته و کاربرد دیگری جز آزار بر دیگران ندارد و لزومی هم برای وجودش در جامعه‌ی آزاد ما نیست، پس باید این سرزمین را از وجود چنین عامل مخربی پاک سازیم،

این پاک‌سازی به مفهوم آن است که نه مردم و نه نیروهای امنیتی داخلی که وظیفه‌شان حفظ امنیت در داخل کشور و بین مردم است نباید هیچ‌گونه سلاحی داشته و به همراه داشتن آن مبادرت کنند، اما اگر در داخل مرزها مسئله‌ای پیرامون نفوذ بیگانگان مسلح رخ دهد آن مسئله‌ای است که باید پیرامونش در امنیت خارجی صحبت شود که کمی بعدتر خواهم گفت، اما در راستای امنیت داخلی باید همه‌ی سلاح‌ها نابود شود و از میان برداشته شود تا نه مردم و نه مأموران امنیتی هیچ‌گاه به آن دستیابی نداشته باشند زیرا که باعث آزار به دیگران است

ما به همه‌ی چون و چند قانون پاک آزادی واقفیم و یکی از عناوین قانون رهایی برابری است، ما باید در بین نیروهای امنیتی و به هر شکل از زندگی اجتماعی این برابری را لحاظ کنیم و هر نگاه تبعیض‌آمیز را از میان برداریم این نگاه زشتی‌ها که عاریت از ادیان الهی و حس قدرت‌پرستی آدمی در جهان کنونی است و امروز میان مردم حضور پررنگی دارد، عامل بسیاری از زشتی‌ها است و باید که به طور کلی در سرزمین آزادگان از میان برداشته شود و هیچ‌گونه تفاوت نگاه بین آدمیان و جان‌ها وجود نداشته باشد و ما همه را یکسان و برابر ببینیم

وقتی از برابری صحبت می‌کنیم، یعنی در بین نیروهای امنیتی هرگونه درجات، طبقات از میان برداشته شود و نیروهای امنیتی هرکدام با دیگری از نظر اعتبار و ارزش هیچ تفاوتی نداشته باشند و در برابری

کامل در راه پیشبرد امنیت تلاش کنند



مطمئناً آن‌ها آموزش‌های لازم را فرا خواهند گرفت و به واسطه‌ی  
علاقه‌ای که در طول عمر پیدا کرده‌اند وارد این شغل شده‌اند، اما باید  
بدانند نظام برتری و کهنتری در باور پاک‌هی هیچ جایگاهی ندارد و همه  
باید که برابر باشند، پس میان نیروهای امنیتی و همه اقشار جامعه نباید  
هیچ‌گونه تفاوتی وجود داشته باشد و هر کس وابسته به آموزشی که  
دیده و قابلیت‌هایی که دارد باید وظیفه‌ی خویش را انجام دهد و هر  
گونه تغییر و تصمیم و اعمال نظر با خرد جمعی میانشان انجام پذیرد

اما وقتی از امنیت صحبت می‌کنیم ناخودآگاه به سوی نیروی امنیتی  
می‌رسیم باز هم در این مسیر به یاد قدرت خواهیم افتاد، هرچند ما برای  
مهار آن از راه‌های بسیاری استفاده خواهیم کرد اما باز هم مطمئناً قدرت  
در جوهره‌ی این اتفاق وجود دارد و می‌توان عامل بسیاری از زشتی‌ها  
شود، باز هم باید برای از میان برداشتن آن گام برداریم و تلاش کنیم

ما ساختاری از نیروهای امنیتی خواهیم ساخت که هیچ‌گونه سلاحی حمل نکنند و هیچ‌گونه طبقاتی میان آنان وجود نداشته باشد و همه با هم برابر باشند و همه تصمیمات با خرد جمعی و رأی‌گیری اتفاق بیفتند، نیروهایی که آموزش دیده و علاقه دارند وارد این حرفه شوند، با رأیی یکسان و نگاهی برابر در کنار هم برای امنیت کشور تلاش کنند، اما باید همواره نظارت شوند تا از قدرت در اختیار سوءاستفاده نکنند و باعث زشتی‌ها نشوند

ما برای مهار قدرت همواره از نیروهای ناظر مدد می‌جوییم و درباره‌ی نیروهای امنیتی باید نظارت سه‌گانه‌ای در کار باشد تا این سه دسته با نگاهی جمعی و یکسان و آرای جمعی بر کار آنها نظارت کنند،

یک بخش از این گروه ناظر باید محسوس به کار نظارت در میان نیروهای امنیتی به کنکاش و مبارزه با زشتی‌ها پردازند، گروه دومی که باید به طور نامحسوس عملکرد این گروه‌ها را زیر نظر بگیرند و گروه

سومی که باید در دل مردم و با مدد از مردم کارهای نیروهای امنیتی را مورد کنکاش قرار دهد، با کسانی که با آنها مقابله شده و یا تنها ناظر بودند و یا اصلاً مردمان عادی که می‌توانند در راستای این تحقیقات و نظارت‌ها کمک کنند

سه گروه نظارتی که هیچ وابستگی به نیروهای امنیتی نداشته باشند، این نیروهای امنیتی باید با کوچک‌ترین تخلف از خدمت عزل شوند تا موجب بروز زشتی‌ها و سوءاستفاده از قدرت در جامعه نشوند.

اما وقتی از امنیت صحبت می‌کنیم، امنیت خارجی در برابرمان است و این قلمروی آزادگان در جهانی حاضر است با باورها و کشورهای مختلفی که باید برای امنیت خارجی خویش تلاش کند،

اما هدف اصلی ما آزادگان باید برپایی جهان آرمانی باشد که پیرامونش مفصلاً در کتاب مذکور توضیح داده‌ام، پس وظیفه‌ی اول و همیشگی

آزادگان در جهان برپایی جهان آرمانی است که هیچ کشوری در جهان مسلح نباشد و سلاح برای همیشه از بین برود و هیچ کشوری قدرت نظامی نداشته باشد تا بتواند باعث تخریب و جنگ‌افروزی شود

ما باید هیچ از آن قدرت باقی نگذاریم و سازمانی بین‌المللی پدید آوریم که با رأی جمعی انسان‌های سراسر جهان اداره شود و وظیفه‌اش پدید آوردن امنیت جهانی باشد و نگذارد تا هیچ کشوری به هیچ دلیلی به دیگر کشورها حمله کند، این سازمان بین‌المللی متشکل است از تمام کشورها، تنها قدرت نظامی جهان که در خدمت صلح جهانی است،

ریشه‌ی نظامی‌گری در جهان خشک شود و به جز این قدرت عمومی هیچ کشوری قدرت نظامی نداشته باشد،

اما اگر آزادگان صاحب کشوری شدند و هنوز جهان آرمانی وجود نداشت، شرایط چگونه خواهد بود؟

خب حقا در گام نخست همت را به کار می‌بندیم تا جهان آرمانی را در  
جهان عملی سازیم و هیچ‌گاه از این تلاش فرو ننشینیم اما جهان معمول  
و حاضر دنیا اگر کماکان قدرت داشت چه کنیم

در گام نخست باید که به دنبال هم‌پیمان بگردیم، در صورتی که جهان  
آرمانی شکل نگرفت و قلمروی آرمانی را تشکیل دادیم باید بتوانیم در  
سراسر دنیا کشورهایی را برای هم‌پیمانی با خویش پیدا کنیم تا به اتفاق  
هم نیرویی برای امنیت کشورهای متحد فراهم آوریم، در این صورت  
هم قدرت بیشتری برای دفاع در برابر دشمنان خواهیم داشت و هم در  
کنار آن هزینه‌های کمتری برای داشتن ارتش خواهیم پرداخت و افکار  
خود را بیشتر از هر چیز معطوف به آموزش و تعلیم خواهیم کرد و رفاه  
اجتماعی قلمروی خویش را بالا خواهیم برد

اما اگر در جهان پیرامون پس از تشکیل قلمروی آرمانی هیچ کشور  
متحدی نداشتیم اوضاع چگونه پیش خواهد رفت؟

باید در چنین دنیایی صاحب ارتشی باشیم که حافظ و مدافع مرزها و جان همه‌ی جانداران و آزادگان باشد، باید نیروهایی را تدارک بینیم تا در برابر هجوم بیگانگان از جان جانداران و آزادی پاسداری کنند

پس ما به نیرویی برای دفاع و امنیت خارجی در جهان کنونی نیازمندیم تا از آزادی دفاع کند، اما مثل همیشه دل به برپایی جهان آرمانی می‌بندیم و برای برپایی این جهان تلاش می‌کنیم و در مرحله‌ی بعد به دنبال جستن متحدانی می‌گردیم تا با کمک هم بتوانیم سازمانی برای دفاع و صلح جهانی تشکیل دهیم در کنار این مواضع نیرویی برای دفاع گرد می‌آوریم تا در برابر دشمنان خارجی از قلمرویمان دفاع کند این نیروی امنیت خارجی باید دارای ضوابطی مطابق با قانون آزادی باشد،

در ابتدا باید این ارتشی اصلی غیر قابل حذف در خویش داشته باشد و همه‌ی عمر و تا ابدیت به آن پایبند بماند که قدرت نظامی کشور آزادگان هیچ وقت و تحت هیچ شرایطی پدیده‌ای به نام جنگ را به

وجود نخواهد آورد که جنگ به معنای نابودی آزادی و زیر پا نهادن قانون پاک آن است

تجهیزات و ادوات نظامی باید به اندازه‌ای باشد که در برابر حمله‌ی احتمالی مهاجمان ایستادگی کنیم به این معنا که نباید بودجه‌ی زیادی به آن تعلق دهیم و در رقابت تسلیحات نظامی کشورها شرکت کنیم،

این قدرت نظامی در حد نسبی فقط برای دفاع است و با توجه به اینکه در پیشبرد جهان آرمانی تلاش می‌کنیم احتمال حمله و جنگ را پایین آورده‌ایم و باید آماده باشیم تا به سرعت این سلاح‌ها را منهدم و نابود کنیم تا جهان را به صلح ابدی رهسپار کنیم

ساختار این گروه نظامی باید توسط اندیشمندان این حوزه تعیین شود لیکن باید این نیروهای مسلح همواره در اطراف مرزها مستقر باشند و وظیفه‌ی اصلی که به دوششان است دفاع در برابر حملات احتمالی

مهاجمان در نزدیک مرزها است، این نظام یکپارچه باید تنها هدفش  
دفاع در برابر جنگ و حملات بیگانه باشد

اما باید بخشی از آنها در داخل هم در کنار نیروهای امنیتی داخلی  
مورد استفاده قرار گیرند تا در صورت حملات احتمالی داخلی در برابر  
بیگانگان مسلح از سرزمین و جانها پاسداری کنند و از جان جانداران  
دفاع کنند، باید با نیروهای امنیتی داخلی تأمل و همکاری داشته باشند و  
گروه نظارتی بر نیروهای داخلی باید به اعمال آنان نیز نظارت کند

برای این اتفاق نیاز داریم تا تمام عالمان این دانش همه‌ی نخبگان در  
این امر حضور داشته باشند و کسانی که به این علوم بیشتر آشنایی دارند  
با هم‌فکری و خرد جمعی با اتکا به قانون آزادی این ساختارها را  
تشکیل دهند و تمام وظایف و اجرائیات باید در اختیار عالمان این دانش  
باشد و همه‌ی این اتفاقات باید با آرای جمعی پیش رود و هیچ  
طبقه‌بندی در این بین حضور نداشته باشد، تنها همه‌ی نخبگان برابر در



کنار هم برای دفاع و امنیت برنامه‌ریزی کنند و با رأی‌گیری هدف‌ها را پیش ببرند، این ساختار نظامی برای دفاع از خاک آزادگان باید با رأی جمعی و بدون دخالت سایرین و تنها با اتکا به علم عالمان این دانش اداره شود، اما تمام نهادهای حکومتی در جهان آزادگان حق نظارت بر رفتار آنان را خواهند داشت و می‌توانند آراء و نظرات را با هم در میان بگذارند و در برابر زشتی بایستند

و اما اصل مهم بعد، نظارت تمام ارگان‌های دولتی بر این ساختار نظامی و تشکیل سازمانی مستقیماً برای نظارت بر اعمال آن‌ها است تا در برابر هر تخلفی ما را از این زشتی‌ها ایمن سازند و باز هم باید همه‌ی آزادگان برای تمام این اوامر به جهان آرمانی فکر کنند و کوشا باشند تا صلح ابدی پدید آید،

فرای نظارت همیشگی و جاودان از تمام ارگان‌های حکومتی در میان قلمروی آرمانی ما باید در برابر این سازمان نظامی برای امنیت خارجی

کشور هر بار سدی بنا کنیم تا با آلودگی به قدرت در اختیار جمع، ایده، شخص و ... دیگری قرار نگیرد و از این بنیان سوءاستفاده انجام نشود، ما باید در میان قلمروی آرمانی احداث هرگونه سازمان ضدجاسوسی را ملغی شده بنامیم و هیچ‌گاه تن به ساختن چنین ارگانی نزنیم که این شروع دریچه‌ای رو به اقیانوس فریب خواهد بود،

ما برای دفاع هزینه می‌کنیم تا تمام جان‌ها محفوظ در قلمروی آرمانی آزادانه زندگی کنند و افق نگاهمان به جهانی پاک خواهد بود به وسعت جهان آرمانی تا در آن همه‌ی جانداران به آزادی که حق به یغما رفته از آن‌ها است دست یابند

قلمرو آزادگان همواره برای رسیدن به جهان آرمانی تلاش خواهد کرد و در این راه از هیچ فروگذار نخواهد بود که آزادگان به مرام خویش همواره به آزادی جمعی جانداران چشم دوخته و بزرگ‌ترین اصل و

هدف زندگی‌شان ساختن جهان پاکی در رؤیایها است که به همت ما از

هر حقیقتی حقیقی‌تر خواهد بود

او بسیار فکر می‌کرد، مدام در تخیلاتش به آینده‌ی سرزمینی که در

شرف ساختنش بود می‌اندیشید و برای آینده‌اش نظرهای طول و دراز

بسیار داشت، به اطراف نگاه کرد، با خود اندیشید

باید دایره‌ای پدید آورم تا در آن همه در امنیت زندگی کنند،

امنیت، باید او را به چنگ آوریم و از شهد جان‌بخشش به دیگران

بخورانیم، او به میدان می‌رفت، برای حضار سخن می‌گفت، می‌دانست

برای ساختن این جهان نیاز به دیگران بسیار خواهد داشت، او برای

ساختن این حریم بر آن بود تا بسیاری را به گرد خود در آورد، آنان را

به مرامی که بر آن معترف بود معترف کند، او باید همه را به این راه فرا  
می خواند

مردمان بدانید و آگاه باشید که همه چیز به نزد شما خواهد بود، همه  
چیز جهان را مالک خواهید شد، شما لایق زیستن در بهترین حال و  
آینده‌ای به سوی زیبایی خواهد بود، آنچه از گذشته است را به  
فراموشی بسپارید و برای آینده‌ی روشن خود حال را به پیش برید،

او برای حضار بیشمار فریاد می‌زد، مدام برایشان می‌خواند، با هیجان  
بسیار بلند بلند فریاد می‌زد و مردمان از شور او به شور می‌آمدند

برایشان از بزرگی آن‌ها می‌گفت، از آنچه لایق آن هستند و باید که آن  
را به دست آورند، برایشان خواند تا در میان آنان جماعتی به وجد آمده  
بر او لبیک گفتند،

فریاد لیبیک در میان حضار شنیده شد و یکی از مردان شهر در میدان شهر به سوی او آمد و در برابرش کرنشی کرد،

او شادمانان با احساسی که تا کنون تنها تصورش را داشت دستی بر سر مرد کشید و او را به نزدیک خود فرا خواند،

حال شوری در میان جماعت افتاده بود، آنان این رقابت بزرگ را خوانده بودند، دانستند که برای رسیدن به آن جایگاه قدسی باید از خود بخوانند بر او بمانند و با او برانند، یک به یک مردانی از دل صف حضار بیرون آمدند و خود را در برابر او به خاک نشانند،

او حال پر از احساس فریب در جانش بود، همه‌ی وجودش را همان احساس غریب در خود فرا می‌خواند، سالیان درازی در تمام آن روزگاران پیش این احساس را در خود بیدار کرده بود، به آن بال و پر داده و برای رسیدن به آن تلاش‌ها کرده بود اما خود احساس برایش

غریب بود، این احساس غریب را نفس می کشید به درون می بلعید و  
مستانه برایش خوش رقصی می کرد، او دوباره خواند و دوباره جماعتی  
از صف ها برون آمدند و در برابر جایگاه قدسی او به زمین نشستند،  
او را پرستیدند، او نماد این شهر بود، او سنبل این شهر شده بود و  
این گونه بسیاری را به گرد خود دید، همه را با دستی بر سر کشیدن به  
خود فرا خواند و دید که همه برای رسیدن به این جایگاه رفیع به سر و  
روی خود می کوبند، برای رسیدن به آن جایگاه والا به نزدیک او در  
می آیند و برای بودن با او به همه چیز چنگ زده اند،

حال او برای انتخاب آنان راه های دیگری را در پیش گرفته بود، تنها  
معیار او کرنش آنان در برابرش نبود، او آنانی را انتخاب می کرد که  
وفادارتر به نظرش می آمدند، یکی را به واسطه ی آنکه دستانش را بوسید  
انتخاب کرد، دیگری را به واسطه ی بوسه بر پایش انتخاب کرد و او را  
برای خواندن قبله ی عالم برگزید

این گونه بود که تعداد بسیاری را به گرد خود در آورد و با خواندن  
مردمان شهر بر او ایمان آوردند، حال هر روز بسیاری برای رسیدن بدین  
جایگاه بر او کرنش می کردند اما او ارتش خود را جسته بود

برای امنیت مردمان نیاز به ارتش است، ارتشی که بتواند امنیت را در این  
شهر به پا دارد، امنیتی که زندگی در صلح را فراهم سازد،

او شادمان از ساختن این ارتش بود که ندای قدرت گرفتنش در میان  
دیگر شهرها به گوش رسید،

کسی در میان کوه خواند

ترس خشم را ساخت و ضعف قدرت را آفرید

او در میان خواندن دید که بسیاری به سوی شهر آنان هجوم بردند، آمده  
بودند تا او را از میان بردارند، آنان باور داشتند که او قدرت تازه‌ای در  
میان آن‌ها خواهد بود، او در دل این ساختن‌ها برای دنیایش برای

شهرش ارتشی عظیم می آفرید، او آنان را مجهز می کرد، برایشان چوب می آورد، به دست برخی آهن می داد، برخی را به نیزه و برخی را به شمشیر مزین کرده بود و همسایگان دانسته از قدرت تازه ظهور کرده به سوی شهر آنان هجوم بردند،

او به میدان آمده بود در دل شهر گام برمی داشت و هر کس که در برابرش کرنش می کرد را فرا می خواند تا به سوی میدان رزم بشتابند بسیاری به او پیوستند و او به آرامی در گوششان می خواند

امنیت برای ما است، ما امن زندگی خواهیم کرد

امنیت از دل این دفاع برخواهد خواست، ما امنیت را به جنگ خواهیم آورد او در جستجوی امنیت بود و این گونه در دل جنگ با دشمن بی مهابا به دنبال امنیت می چرخید، مردمان سر از تن یکدیگر جدا می کردند، جنگ را خون به خود بلعیده بود و او فرمان داده بود تا



امنیت را برایش دست و پا بسته و اسیر بیاورند، جنگجویان در جستجوی آنچه او خوانده بود بر آشفته هر که در برابر بود را کشتند امنیت را نجستند، دفاع ثمر داد و توانستند مهاجمان را بیرون کنند، اما او دوباره به دنبال امنیت بود

فریاد زنان بعد از دفاع پیروز رو به جماعت کرد و خواند

ما آنان را شکست دادیم و دشمنان را از شهر برون کردیم اما امنیت را با خود بردند، آنان امنیت را به چنگ آورده و ما باید به آنان حمله کنیم

من امنیت را زنده می‌خواهم، من او را به بند خواهم برد

دوباره مردمانی به کنار او نشستند، در برابرش کرنش کردند، دستانش را بوسیدند، به پایش افتادند و او را پرستیدند، او آنان را دید و فرمان به

آتش داد، جنگ آغاز شد

ارتش آنان در دل صحرا به پیش می‌رفتند، رفتند تا امنیت را به چنگ

آوردند و او در میان تخت در حالی که فکر می‌کرد می‌خواند

امنیت برای مردمان شهر من است، ما امن خواهیم بود

جنگ خونین سر گرفت، مردان جنگجو با چوب بر سر دشمن

می‌کوفتند، یکی با آهن روده‌ی دیگری را برون می‌کشید و سربازان او

در دل اجساد به دنبال امنیت می‌گشتند روده‌های برون آمده را زیر و رو

می‌کردند، برخی در دل جمجمه‌ی کشتگان به دنبال امنیت می‌گشتند و

برخی در خانه‌ها، در دل خانه‌ای که زنی نشسته بود امنیت را جستند، زن

فریاد زد و سرباز خواند

امنیت در میان عصمت او است، او امنیت را بکر در میان خود افزون

کرده است، او فریاد زنان درید، عصمتش را برون ریخت و در میان

عصمت بر خون ریخته‌ی او امنیت را نجست،

فرمان یکتا بود، او خوانده بود تا در دل این شهر امنیت را نجسته‌اند باز نگردند و این‌گونه سربازان همه‌ی شهر را به آتش کشیدند، خانه‌ها را سوزاندند، آنچه در طول این سال‌ها آنان ساخته بودند را ویران کردند تا شاید در میان این خرابه‌ها بتوانند امنیت را بجویند و شهر ویران شد شهر سوخته به خاک نشسته بود و سربازان هر که در شهر بود را به اسارت برده بودند، باقی را کشته و هیچ از زندگی بر جای نگذاشتند او شنیده بود که کسی امنیت را برای آنکه به دست آنان نرسد خورده است از این رو بود که فریاد زنان برای ارتشش خواند، همه‌ی اسیران را دل و روده بشکافید، هر چه جنازه در شهر مانده را نیز این‌گونه کنید تا شاید امنیت را با خود به شهر بیاورید،

اسیران دست و پا بسته در برابر ارتش او بر خاک نشستند و مردان جنگی یک به یک را به میدان آورده با آهن روده‌هایشان را بر زمین

ریختند، در حالی که آنان نیمه جان فریاد می‌زدند در دل روده‌ها به دنبال امنیت می‌گشتند و امنیتی که پیدا نشد

مردمان شهر کشتن اسیران را به چشم دیدند، برخی از دیدن آنچه کشتن و رنج دیدن بود به ستوه آمدند ولی به اعتراض گشودند، او نیز شنید و همه دیدند که با چشم اشاره‌ای به ملازمان خود کرد، آنان که وفاداران او بودند، آنان که کف کفشش را لیسیدند و آنان که ارتش محافظ او بودند، آنان که به او وصل و موصول او بودند، همواره به همراهش رفتند و حال به سوی آنان گردن زدند،

کسی از ارتشیان گفت، خائنین امنیت را جسته و در میان روده‌های خود فرار داده‌اند، این‌گونه بود که هر خائن را به دل شهر روده دریدند و در کنار اسرا به خاک و خون کشیدند و او در میان قصر و بر تخت خواند

امنیت برای آنانی است که تسلیم باشند، یاغیان را بهره‌ای از امنیت نخواهد بود، او خواند و در میان شهر فرا خواند تا دیگر شهرها را بدرند، به سوی دیگر شهرها عازم شوند که او می‌دانست امنیت در میان روده‌ی یکی از مردمان دنیا است،

ارتش بزرگ او که حال مزدورانی نیز در خود داشت به دیگر شهرها هجوم برد، دیگر شهرها را نیز به آتش برد، همه را به آتش می‌سوزاند، روده‌ها را برون می‌برد و همه را به خاک می‌نشانند و سربازان در جستجوی امنیت هر که در برابر بود را به خاک می‌نشانند،

هر که در برابر بود به تیغ سپرده شد و همه در این جنگ فرسایشی به مرگ فرستاده شدند، شهرها یک به یک فتح می‌شد و او دوباره امنیت را در شهر دیگری دیده بود،

شاید شنیده بود؟

شاید خواننده بود؟

نمی دانست اما می دانست که امنیت در روده‌ی یکی از مردمان دنیا است  
پس دوباره فرمان می داد به سوی دیگر کشورها هجوم بردند، همه جا را  
به آتش بردند، شاهان، کدخدایان، رعایا، همه و همه را به زمین کوفتند  
و روده‌ها را برون کشیدند و دوباره امنیت را نجستند

در دل شهرش مردمانی از این جنگ طول و دراز خسته و به ستوه  
آمدند، برخی از آنچه غنیمت بود، می خوردند و شادمانان او را دعا  
می کردند و برخی از دیدن این دیوانگی زندگی می خواستند، کودکان  
در میدان جنگ، پدران دور از خانواده، همسران در خون و آنان فریاد  
زیستن سر می دادند و او فرمان داد تا امنیت را از روده‌ی جاسوسان برون  
بکشند و با صدای در بالای اجسادى که به مانند کوه در میدان شهر بالا  
آمده بود خواند

امنیت برای ارتش من است،

ارتشش به دیگر کشورها هجوم برد، دیگران را به خاک و خون کشید،

او فرمان می داد، می خواند و ارتشش به پیش می رفتند شعارهایی را مدام

بر هم می خواندند:

صلح از دل جنگ برون خواهد زیست،

جنگ همه ی معنای صلح است

بدون جنگ صلح معنایی نخواهد داشت

برای دانستن ارزش صلح باید جنگید

می خواندند و به پیش می رفتند و این گونه بود که در سالیان به جنگ

کشورهای بسیاری را ویران کردند، بسیاری را به آتش سوزاندند، آنان

را سوختگان می خواندند همه جا را آتش می زدند و مردمان را روده

برون می‌کردند، در جستجوی آنچه امنیت خوانده شده بود به پیش رفتند و هر کشور در برابر را از میان بردند و مردمان شهر بیشتر از پیش نالان شدند

حال او خود برخی را روده برون می‌داد، آخر باور داشت شاید یکی از ارتشیان خود او امنیت را جسته و در اختیار خود دارد، او به همه مشکوک و مظنون بود و این‌گونه شد که خود جاسوسان را روده برون کرد و در میان روده‌ها امنیت را نجست،

حال به ارتش بیشتر نظر می‌افکند، باری یکی از ارتشبانان او به درون آمد و در برابرش کرنش کرد اما بعد از سخن گفتن کرنشی نکرد و برون شد، فرمان داد تا او را به اتاقش بیاورند، او را دست بسته به اتاقش آوردند و در حالی که به چشمانش نگاه می‌کرد تیزی را به درون بدنش برد، خواند



امنیت را تو ر بوده‌ای می‌دانم، تو در پی نشستن بر این تخت هستی،  
آرزوی این بودن تو را اسیر خود کرده است و روده‌هایش را برون داد،  
او امنیت را جسته بود این گونه بر همه خواند که امنیت را جسته است اما  
امنیت مانا تنها در جنگیدن معنا خواهد شد

جنگ کماکان ادامه داشت، همه جا به پیش می‌رفتند همه را به خاک و  
خون می‌کشیدند و او در میان ارتش هر از چند گاهی کسی را برای  
روده دریدن برمی‌گزید و جاسوسان را کیفر می‌داد، ارتش مضمحل در  
برابر ارتشی بزرگ که متحد در برابر او ایستاده بودند به ضعف قدرت  
را آفرید و این گونه بود که جنگ به خون ریخته‌ی آنان معنا شد

او به میدان شهر وفاداران را فرا خواند و آنان را دستور کرد که دور تا  
دور قصر او را بگیرند، او را محافظت کنند که همه‌ی راستی به نزد او  
است، او امنیت را در اختیار دارد و تنها این گونه است که کشورش

حفظ خواهد شد، ارتش در برون مرزها از هم پاشیده شده بود، آن‌ها را از دم تیغ گذراندند و نان که جان سالم به در بردند فرار کردند و او فرمان داد تا او را محافظت کنند اگر طالب امنیت هستند، آخر او معنای همهی امنیت بود، بر مقربانش می‌خواند، او امنیت را به درون خود فرو خورده است و حال هر جا که او باشد امنیت همان‌جا است، اگر کسی او را بدرد امنیت را دریده است و تنها راه نجات شهر سوخته حفاظت از او است

این‌گونه بود که او را در میان حصارى بزرگ در گرفتند تا حافظش باشند، او را در بر گرفتند تا شهر سوخته نجات یابد و متحدان در برابرش به شهر هجوم بردند

دیوارهای شهر را فرو ریختند و هر بار نزدیک و نزدیک‌تر می‌شدند و او بر مقربان می‌خواند امنیت در اختیار ما است،

دشمنان مردم را سلاخی کردند و او خواند

امنیت برای ما است، آنان که به من ایمان دارند، تسلیمان،

آنان که تسلیم شده‌اند امنیت خواهند داشت،

دشمنان نزدیک و به پشت دروازه‌های قصرش بودند و بر درب و

دیوارها می‌کوفتند او در برابر مقربان ایستاده می‌خواند، همه‌ی امنیت به

نزد من است، من را حفاظت کنید تا امن زندگی کنید

برخی آمدند تا پیش او را به چنگ آورند، مقربان به چند دسته بدل شده

بودند، آنانی که امنیت را زندگی او دیدند و برای دفاع از او تا آخرین

قطره‌ی خون در میدان بودند

آنانی که باور داشتند امنیت در جان او را می‌توان از آن خود کرد و

نقشه داشتند تا او را روده بدرند و روده‌هایش را بخورند

و گروه دیگری که باور داشت با تسلیم او به دشمنان امنیت را به شهر باز خواهند داد،

شهر سوخته در میان آتش انتقام دشمنان می سوخت، تمام شهرهای نابود شده، مورد حمله قرار گرفته، متحدان آمده تا این شهر را بسوزانند و همه‌ی شهر در میان آتش می سوخت، مردمان شهر را به آتش برده بودند، بسیاری را کشتند و باقی را به اسارت بردند و حال قصر در شرف نابودی بود، درب‌ها در حال فرو ریختن بود تا چندی دیگر همه چیز از میان برداشته می شد و این گونه شهر سوخته به پایان خود در حال رسیدن بود و مقربان هر کدام با نقشه‌ای به او نزدیک می شدند

یکدیگر را می دریدند، دو گروه متخاصم برای به چنگ آوردن او تلاش می کرد و گروه وفادار در برابر آنان می جنگید و دل و روده‌های هم را به زمین می کوفتند و او بر تخت خود مچاله شده با نگاهی به دوردست می خواند

همه‌ی امنیت برای من است

امنیت منم

امنیت حق من است

می‌خواند و وفاداران یک به یک به خاک می‌افتادند و متخاصمان به او

نزدیک می‌شدند، او باند فریاد می‌زد

در میان نزدیکی آنان و این جنگ طول و دراز دشمنان نزدیک و

نزدیک‌تر آمدند و نه‌ای همه‌ی چرخش‌ها دیدند

جماعتی در حال خوردن روده‌های او است و چندی او را تکه تکه به

سوی آنان آورده‌اند تا جان خود را به سلامت ببرند و متحدان با شنیدن

آنچه امنیت است و خوردن روده‌های او به دست سربازانش دانستند

امنیت را کسی دیگر چندی پیش از آن خود کرده است

پادشاه متحدان اوپی که از همه بزرگ تر بود، اوپی که جنگ را فرا خوانده بود، او که آرزوی گسترش داشت، اوپی که می خواست همه ی جهان را از آن خود کند، اوپی که برای آینده نقشه ها بسیار داشت، اوپی که فرا می خواند، مردمان را به سوی خود می خواند، اوپی که محافظان بسیار داشت، اوپی که باید ارتشش را گسترش می داد و اوپی که جهان را به تسلیم خود فرا می خواند با نفسی آرام در دل خواند

امنیت منم

همه ی امنیت از آن من است

با ریشخندی به سربازان دستور سوزاندن داد و همه ی شهر سوخت در حالی که همه ی شهر در آتش می سوخت و همه در آتش بودند و شهر به خاکستر بدل می شد متحدان رفتند تا دوباره به جنگ صلح

بخوانند، به ضعف قدرت بیافرینند، به ترس خشم را سجده کنند و

نامنی دیگران را امنیت خود فرا بخوانند

آنان رفتند و در برابر شاهی سجود بردند که در تمنای خوب بودنش

می سوختند، آنان در برابر شاهی فرمان بردند که دل به خوبی‌اش

سپردند، آنان او را امنیت خواندند و او همه‌ی امنیت را بر آنان بخشید

فردا در میدان جنگی بزرگ امنیت دوباره زاده خواهد شد،

همه می خواندند آنچه او خوانده بود و او می خواند

امنیت منم

امنیت همه‌ی من است

برای من است

حق من است

من امنيتكم...



اقتصاد

اقتصاد این علم پاره پاره شده بشریت که می تواند موجبات پیشرفت و کامیابی را فراهم آورد و یا می تواند باعث بدبختی و نابودی جهان آدمی گردد و این جنگ عظیمی که در جهان پیرامون همین اتفاق در حال وقوع است.

شاید دورترها بیشتر جنگ در مبانی اعتقادی پایه ریزی می شد لیکن امروز بیشتر، خواسته های اقتصادی باعث جنگ ها و خون ریزی ها شده، هرچند کماکان هم آرای اعتقادی در جنگ تأثیرگذار است و در

پیشترها نیز اقتصاد عامل جنگ‌ها بوده است اما تمایلات اقتصادی در این جنگ‌افروزی‌های امروزی تأثیر بیشتری دارد.

سرای پاکی و آزادی باید از این پدیده در راستای رفاه اجتماعی مدد گیرد و با استفاده از اقتصاد دروازه‌های پویایی را به روی مردمان این سرای پاک باز کند و زندگی را برایشان آسان سازد، باید که از اقتصاد استفاده کرد تا رفاه نسبی را در جای‌جای جهان عملی ساخت و همه را از چنگال فقر نجات داد که این فقر شروع بسیاری از مظالم جهان خواهد شد

از درد این فقر بسیاری از جرائم پدید خواهد آمد که باعث نگون‌بختی انسان‌ها خواهد بود، جرائم ریز و درشتی که هیچ‌گاه نمی‌توان از عاملان آن دل چرکین داشت و آن‌ها قربانی این فقر و نقص جامعه شده‌اند

باید در ابتدای عمل رفاه را در اختیار عموم قرار داد و پس از آن توقع پرهیز از زشتی و جرم را از مردم طلب داشت، ما باید در جامعه آزادگان از اقتصاد در راستای رفاه بهره‌ی کافی ببریم و این سرای پاک را از رفاه عمومی سیراب کنیم

وقتی از اقتصاد صحبت می‌کنیم با علمی روبرو هستیم که وسعتی عظیم دارد و باید که عالمان در پیشرفت و پیشبردش همه همت خویش را به کار ببندند و باعث به وجود آمدن رفاه اجتماعی شوند، باید این وظیفه‌ی خطیر را بر دوش عالمان این دانش نهاد تا از این رخداد بشری بهترین استفاده را ببرند و مسائل در راستای رفاه اجتماعی را فراهم آورند

باید سرای آزادگان در هر رشته از اندیشمندان همان رشته مدد جوید و هر کس از ابتدای ورود به فراگیری دانش برای آینده‌اش دریچه‌ای روشن در انتظار داشته باشد و باید از خرد جمعی در تمام کارها مدد برد

که این فکرها در کنار هم باعث بسیاری از دگرگونی‌ها خواهد شد و

قدرت این افکار در کنار هم بسیار بیشتر از خرد فردی خواهد بود

پس باید در تمام رشته‌ها و علوم از خرد جمعی به معنای همی افرادی

که در آن رشته تحصیل کرده‌اند استفاده کرد و همی تصمیمات را به

آرا و عهده‌ی دانش‌آموختگان در همان رشته گذاشت تا بهترین

انتخاب‌ها را اتخاذ کنند و قدرت در خرد جمعی باشد

جامعه‌ی آزاد با مدد از تمام اندیشمندان علم اقتصاد همه و همه در کنار

هم می‌تواند هر روز به راهکارهای تازه‌ای دست یابد و در این راستا به

کمال مورد نظر برسد و درباره‌ی راهکارهایی که در راستای قانون

آزادی است به بحث و گفتگو بنشیند و هر روز پویاتر از گذشته با آرای

جمعی راهی تازه بجویند تا به وسیله‌ی آن فقر در جامعه‌ی آزادگان

ریشه‌کن شود و رفاه در سراسر جامعه عملی گردد، این وظیفه به دوش

کسانی است که عمر خویش را برای تحصیل در این دانش صرف کردند

فرای همه چیز باید در پیشرفت اقتصاد اجتماعی هم تأثیر بگذارند و در پیشبردش کوشا باشند حال چه با رأی، با راه‌حل و یا با خرد جمعی هر روز جامعه‌ای پویاتر به وجود آورند که در آن رفاه نسبی برای همگان وجود داشته باشد تا کسی به واسطه‌ی فقر مرتکب جنایت و زشتی نشود و ناخواسته به کاری مجبور نگردد

این طریقت به عهده‌ی اندیشمندان و خرد جمعی آنها است و مطمئناً نظارتی سه‌گانه بر همه‌ی کرده‌های آنها رسیدگی خواهد کرد و این ساختارها در تمام ارکان حکومتی و اجتماعی یکسان خواهد بود که این نگاه ناظران از اصول نگاه بر آزادی است.

اما ما باید در نگاه اقتصادی به جهان به مثابه‌ی وسیله‌ای برای پیشرفت خویشتن نگاه نکنیم و در این کار و همه‌ی کارهای زندگی از قاعده آزادی و مرام پاکی تبعیت کنیم، برای مثال اگر ما تولیدکننده‌ی مواد غذایی هستیم و کشوری نیازمند این مواد غذایی است ما نباید هیچ‌گاه به چنین اتفاقی به چشم تجارت نگاه کنیم و باید در راستای کمک رساندن به جانداران و با آموزه‌های خویش در این وادی گام برداریم،

مرام آزادی فریاد برابری طلبی را به کرات در همه‌ی اقسام سر می‌دهد و در نگاه به موجودات همه را یکسان می‌پندارد و همه را جاندار نام می‌نهد و این نگاه برابرطلبانه در انسان هم به همین مقدار و با همین شدت پیش می‌رود و هیچ‌گاه نخواهد توانست کسی را بالاتر از دیگری بیندارد و کسی را حقیرتر و پایین‌تر از دیگری خطاب کند

باید که نابرابری‌ها از میان برداشته شود و ما همه در جان با هم برابر باشیم و همه لایق زندگی در رفاهی یکسان باشیم و کسی بر دیگری

برتری نداشته باشد، این برتری نباید در هیچ جا و به هیچ واسطه‌ای بروز کند، باید هر دریچه‌ای که دروازه‌هایی از این نابرابری را نشان‌گر شده از میان برداریم و باید هر نگاه تبعیض‌آمیزی را از ریشه برکنیم که نگاه ما به جهان نگاهی برابرطلبانه است، این نگاه برابری طلبان باید در تمام ابنا و اشکال حفظ شود اقتصاد هم یکی از همین اشکال است و باید که در این راستا بسیار بیشتر تلاش کنیم تا مبادا تبعیض ما را به قهقرای زشتی بکشانند و نگاه زیبا یکسان‌انگاری را از ما دور کند، باید هر روز در پی راهکاری برای تساوی طلبی اجتماعی باشیم و همه را از نعمت رفاه به یک اندازه سیراب کنیم.

ما باید جامعه‌ای بسازیم که در آن هر کس در ازای خدمت و شغلی که انجام می‌دهد یکسان و برابر با دیگران حقوق و مزایا دریافت کند، یعنی در هر سطح هر کسی که شغلی جسته با دیگری برابر باشد



شغل‌ها به واسطه‌ی علایق و تحصیلات پیرامون آن به دست افراد جامعه خواهد افتاد و هرکس به واسطه‌ی علاقه‌ای که دارد به شغلی کشیده خواهد شد، برای رسیدن به آن شغل تلاش می‌کند و سرآخر بعد از کسب کردن آن، از رفاه نسبی که همه‌ی مردم از آن بهره‌مندند بهره خواهد برد.

هیچ ارزشی فراتر بر شغل‌ها نسبت به هم وجود ندارد و همه باید که برابر حقوق دریافت کنند، یعنی کسی که در هر سطحی از مشاغل فعال است حقوقی برابر با دیگران دریافت می‌کند، حال که او در بین نیروهای امنیتی خدمت کند یا در مجلس قانون‌گذاری حکومت و یا در فلان شرکت و اداره و یا ... همه و همه باید به یک اندازه مورد محاسبه قرار گیرند و کسی توان فرار کردن از این قاعده را نداشته باشد،

درباره‌ی مشاغلی که مرتبط با دولت است تنظیم این قاعده ساده است و با در نظر گرفتن حقوقی برابر برای همه‌ی کارکنان قابل اجرا است و این

برابری به راحتی قابل اعمال در جامعه است و باید در مورد مشاغل آزاد نگاهی درست اتخاذ شود تا نه کسانی که سود لازم را از یک تجارت نمی‌برند از رفاه جمعی عقب بمانند و هم آن‌هایی که سود بیشتری برده باعث به وجود آمدن تبعیض جامعه و بر هم خوردن این تعادل و برابری نشوند، پس باید به افرادی که سود کمتری برده‌اند حکومت کمک کند تا به سطح یکسانی از درآمد با دیگر مردم دست یابند، زیرا که مشاغل آن‌ها هم برای جامعه مفید و کارگشا است و در کنارش کسانی که سود بیشتری از میانگین رفاه اجتماعی برده‌اند باید مازاد این درآمد را به عنوان مالیات در اختیار اجتماع بگذارند تا رفاه جمعی بیشتر شود و نگاه تبعیض‌آمیز و از میان برداشتن برابری از میان برداشته شود

اما شاید انسان‌های بیشتری هم باشند که طالب زندگی در رقابت‌های اقتصادی، پیشرفت در ثروت و بر هم زدن مال و منال باشند و این هدف بزرگ آن‌ها از زندگی و دنیا باشد آن‌ها هم محترم و باید در زندگی

آزادانه به اهدافشان دل ببندند، اما جامعه‌ی آزادگان جای چنین نگاه‌هایی را ندارد و آن‌ها باید به سرایی که آمال و آرزوهایشان را به بار می‌نشانند پیش روند و همه منتظر باشند تا کسی و یا جمعی بیچاره و در فقر اسیر شود تا آن‌ها به ثروتی هنگفت دست یابند و باز هم باید فریاد جهان آرمانی را سر داد که ما به واسطه‌ی همین تفاوت نگاه‌ها و باورها است که می‌خواهیم همه‌ی موجودات به آزادی در ذهن خویش دست یابند و آزادی در حصار هیچ باور نخواهد بود

در جامعه‌ی آزادگان جایی برای این رقابت‌ها وجود ندارد، ما همه را برابر می‌انگاریم و کسی بر شخص دیگری برتری نخواهد داشت اگر دنبال رفاه هستیم باید تلاش کنیم تا همه از زندگی بهتر بهره ببریم و این نگاه فردی در مرام پاک ما جایگاهی نخواهد داشت که ما پیشرفت را برای همه جامعه و در کنار هم می‌خواهیم و در کنار هم پیشرفت

خواهیم کرد و اما این افراد بهترین راه در برابرشان جدا شدن از جامعه‌ی

آزاد و هجرت در سرزمین رؤیاهایشان است نه جایی که همه برابرنند

به واسطه‌ی این برابری کسی آنقدر خوشبخت نمی‌شود تا دیگری در

بدبختی فرو رود و همه یکسان و برابر در کنار هم طعم خوشبختی را

خواهیم چشید،

مطمئناً هر نظام و حکومتی نیاز به مالیات خواهد داشت تا برای پیشبرد

اهداف عمومی از آن استفاده کند و بتوانیم رفاه اجتماعی را بیشتر از

پیش آن‌چنان که لازم است در مملکت پیاده سازیم و باید از مردم آن

سرزمین مالیات اخذ شود تا در آبادانی کشور و برای جامعه صرف

شود، وقتی از مالیات صحبت می‌کنیم در این نگاه برابرطلبانه مطمئناً باید

مردم دیار آزادگان در پیشرفت سرزمینشان کوشا باشند و این مالیات‌ها

باید برابر از آن‌ها اخذ شود این برابری در جایی که حقوق و مزایا برابر

است باز هم به‌سادگی قابل وصول است و درجایی که این درآمدها

افزون می‌شود باید از سیستمی مدد برد تا به واسطه‌ی آن درآمد افزون  
به عنوان مالیات برای پیشبرد اهداف جمعی مصرف شود

پس ما برای ساختن دیاری بهتر با رفاه بیشتر نیاز به مالیات داریم و آن را  
برابر از آزادگان وصول می‌کنیم تا به مدد از این همیاری مردم، رفاه  
بیشتری در جامعه به وجود آوریم،

وقتی از جامعه‌ی آزاد صحبت می‌کنیم در کنار آموزش اجباری و  
رایگان باید بستری فراهم سازیم تا بهداشت و سلامت در میان همه‌ی  
جان‌ها برابر و رایگان باشد، این یکی از ارکان رفاهی است که حق  
مردم هر مملکتی است و باید در برنامه‌ی همه‌ی ممالک جاری و ساری  
باشد، هر بیماری باید که به رایگان درمان شود و جان‌ها را به یک چشم  
و با یک ارزش نگاه کنیم و برای از میان برداشتن این دردها کوشا  
باشیم

ما باید سیستمی فراهم آوریم تا کسی در ازای بیماری از رفاه اجتماعی دور نماند و در سطحی عالی به خدمات درمانی مورد نیاز دست یابد و تمام این خدمات به صورت رایگان در اختیار او قرار گیرد، این سیستم نیازمند هم‌دلی و هم‌فکری همه‌ی آزادگان است و من در این نگاره تنها سعی بر تدوین اصول آزادی دارم و تنها به کلیات می‌نگرم و باید که برای جزئیات در آینده، بیشتر سخن گفت و به راهکارهای درست دست یافت

اصلی با ارزش همتای تعلیم اجباری و عمومی رایگان، سلامتی جمعی و دفاع از حقوق بیماران خاص است ما باید تمام جان‌هایی که در جهان آزرده و در تنگنا هستند را در آغوش بگیریم و این قلمرو را محلی امن برای حفاظت و نگهداری از این جان‌های با ارزش بسازیم، باید به قوت چنین اصل بزرگی در ممالک آزادگان پیاده‌سازی شود و باید که جامعه‌ی آزادگان از هر گونه تبعیض عاری باشد و همه با هم برابر باشند

که برابری اصلی جدا نشدنی از باورهای پاکی است و باید برای عملی شدنش به هر فکر و ایده‌ای دست برد تا معنای واقعی‌اش در جامعه‌ی آزادگان و قلمروی آرمانی به وقوع بپیوندد.

اما هرگاه از برابری و اقتصاد و درآمد برابر سخن می‌گوییم حواسمان به مالکیت نیز خواهد افتاد مالکیتی که باعث بسیاری از تبعیض‌ها خواهد شد این مالکیت‌ها شروع بدبختی انسان‌ها است و می‌تواند به سادگی تبعیض را آغازگر باشد و به کلی چرخه‌ی برابری را بر هم زند، باید به این قدرت مالکیت که عامل زشتی‌ها است بیشتر بنگریم، باید به نگاهی برسیم تا در آن هر آزاده صاحب یک خانه، یک اتومبیل و از هر مالکیتی تنها حق خویش را در همان رفاه نسبی و جمعی خلاصه ببیند.

اسبابی که برای زندگی در رفاه یکتای آن کافی است، باید به این نگاه برابر برسیم تا همه احتیاجات و اسبابی که لازم دارند را به دست آورند و نه چیزی فراتر از آن برای تبعیض و صاحب بودن

فرای این نباید مالکیتی را قبول کنیم که سرآخر به صاحب شدن و قدرت بینجامد زیرا هر مالکیتی می‌تواند باعث شروع زشتی‌ها و تبعیض‌ها شود، ما به مالکیت معتقدیم اما تنها مالکیتی که برای رسیدن به رفاه نسبی هماهنگ با دیگر انسان‌های جامعه باشد نه فراتر و بیشتر نه مالک شدن به بیشمار خانه‌ها و زمین‌ها که باعث بی‌خانمانی هزاری گردد، چرا که هدف آزادگان از زندگی کردن خیلی بیشتر از رسیدن به این ثروت و مال‌اندوزی است و نگاه برابر و یکسان زندگی در برابری بسیار لذت‌بخش‌تر از ثروت‌های فردی، خوشبختی‌های شخصی است.

ما پیشرفت می‌کنیم، هر روز در این چرخه بیشتر و بیشتر به پیش می‌رویم اما نه برای خویشتن و زندگی شخصی که زندگی را به جمع آزادگان و در کنار هم می‌طلبیم تا همه در کنار هم به قله‌ها برسیم، جامعه‌ای که همه حقوقی برابر، مالیاتی برابر و مالکیت بر ملزومات برای رفاه نسبی و عمومی، جهانی به زیبایی برابری خواهد ساخت



شاید بسیاری این طریقت را سلب آزادی‌های فردی بدانند و آزادی را به گونه‌ای دیگر معنا بخشند، اما جمع آزادگان و باور پاکی برای پیشرفت شخصی به دنیا نیامده ما برابری را می‌طلبیم که همه در کنار هم دست در دست هم به پیشرفت برسیم، اگر کسی از جمع ما در شرف افتادن بود همه یک جان شویم و آن جان را نجات دهیم و اگر قرار به پیشرفت است همه با هم پیش رویم و اگر قرار به پسرفت است باز هم با هم پسرفت کنیم و دوباره یک جان به پرواز درآییم

ما همه یکدل و یک‌راه هستیم، برای ساختن جهانی بهتر نه فقط برای خویش که برای همه‌ی جانداران و با مرام پاکی همه به هر راهی در کنار هم پیشرفت خواهیم کرد.

در میان شهر قدم می‌زدم و به نگاه انسان‌ها چشم دوخته بودم، آنان مرا

نمی‌دیدند، آنان هیچ‌تن را نمی‌دیدند، آنان خویشتن را دیدند،

صدایی مدام در گوششان تکرار می‌شد و این آوا را به ندا می‌خواند

خویشتن

خویشتن

خود را دریاب

مردمان شهر در حالی راه می‌رفتند که این آوا را به تکرار زیر لب

می‌خواندند، این ورد همه روزه‌ی آنان بود

باید که تکرار می‌کردند، باید مدام آن را می‌خواندند، برایشان خوانده

بودند، آری آنان با همین ندا بزرگ شدند، مرا نیز با همان ندا بزرگ

کردند، همه جا این ندا به گوش می‌رسید، در میان بستر و در کودکی،

مادر به گوشمان همین لالا را می‌خواند

او مادر بود؟

آیا او مادر ما بود، او را آموزش داده بودند تا ما را بیاموزد؟

او برای این کار زاده شده و ما را برای این دنیا زاییده بود؟

ما زایش در میان این افکار بودیم

لالای پر تکرار او خواب شب را از چشمانمان دور کرد

او خواند و معلم برایمان قصه گفت، داستان کودکی که برای جستن در

میانه بود، او کودکی بود که از همه بهتر بود، ندای برتری بر گوشم

زبانه می‌کشید، مرا فرا می‌خواند، مرا به رقابتی دنباله‌دار فرا خوانده بود،

آنجا بود که با شدت به پای رقیبم حمله بردم، در میان زمین سبز در دل

ورزشی سخت من برای اول شدن آمده بودم، یکدیگر را می‌زدیم، به کنار می‌فرستادیم، او هم کسی را مجروح کرد، او هم مرا خونین کرد و دیدم که در میدان جنگ هم به او سلاح داده‌اند او را فرا می‌خوانند، او را به کشتن فرا خوانده‌اند، آنان که از خود کمتر است را به درک بفرست،

این ندای در میان سربازخانه بود، آنان در جستجوی برترین‌ها آمده بودند، آمده بودند تا بهترین را از دل ما بجویند، آمده بودند تا نشان دهند چه کسی از دیگران بهتر است،

بهترها

همه چیز برای آنان است،

باید بهتر بود، این را برایم افسر ارشدی می خواند که همه‌ی عمر خواسته  
بود از دیگران برتر باشد و حال از برخی بهتر بود و از برخی بدتر، او  
باور داشت، او تمام فاصله‌ی میان خود و دیگران را می شناخت

دوستم به من خواند

تو از او کهتری

آری من از او بهترم

تو از او برتری

من از او زیباترم

او از من کمتر است

او و من از آنان بهتریم، آنان از ما برترند و همه در این رقابت میانه‌دار  
خواهند بود، این رقابت همه را به خود فرا خوانده است

حال دوباره در میان میدان ایستاده‌ام، مردمان را می‌بینم که در این رقابت به روی هم می‌روند، آنان برای رسیدن به آنچه مقام والاتر در این وادی است از همه چیز خواهند گذشت،

دیدم، همه را دیدم، آنان را دیدم، مردمان در میان ساختمان را دیدم، آنان را به بنایی فراخ مبدل کردند، آنان را به شکل سیمان در دل دیوارها فرو بردند، برخی را اجر داغ ساختمان کردند و حال دیده‌ام که آدم بر روی هم می‌گذارند، می‌گذارند تا بنای برج بلندی را بسازند، همه اسبابی برای تو هستند

از ابزار در برابر بهترین استفاده را ببر

این را یکی از معلمان مدرسه در دبیرستان برایم خواند، او مرا فهماند که ما انسان ابزارساز هستیم، چه کسی خوانده بود که ما تنها تفاوتمان با

دیگر جانان جهان در همین ابزار ساختمان است؟

او می دانست، او دانسته بود ما ابزار سازیم و حال ابزارهای بسیار در برابر  
بود، من او را دیده بودم که چگونه از همه به مانند ابزار استفاده کرد، از  
شاگردها، از همسرش، از فرزندش، از معلم های دیگر، از همکاران، از  
دوستانش، او همه را وسیله در برابر می دید و برایم می خواند از ابزار در  
برابر بهترین استفاده را ببر

حالا از این ابزارهای در برابر استفاده می کردند، آنان را به سیمان بدل  
کردند، آنان را به اجر بدل کردند و حال انسان بر انسان گذاشتند تا برج  
فراخی به آسمان رسید،

دیدی چگونه در میدان شهر انسان ها را بر هم می ریختند، این جنازه ی  
آدمیانی است که زنده اند،

آری همه زنده‌اند اما زندگی نمی‌کنند، اینان را بسیاری دورتر کشته‌اند  
اما لاشه‌های آنان برای زیستن بسیاری سودمند است، چرا زنده‌اند تا  
زندگی را برای دیگرانی بسازند، این را هم برایم خوانده بودند

مادرم خوانده بود او در میان لالا خواند که برای رسیدن به آرزوهایت  
باید از همه بهره‌گیری، آن‌ها آرزو داشتند حال ابزاری برای رسیدن به  
آرزوها جستند، آن‌ها زندگی خواستند و از زندگی جماعتی برای  
زندگی کردن خود بهره بردند و مادرم برایم همان لالا را تکرار کرد، او  
خواند و رام به گوشم خواند افسر ارشد سربازخانه خواند

در برابر برتر از خود احترام کن و از کهنتر از خود احترام بخواه

احترام تو را به کجا برده‌اند، تو را چگونه معنا کرده‌اند از تو و معنای

حقت چه به جا نهاده‌اند؟



هیچ نمی دانم، از تو هیچ نمی دانند، آنان هیچ به یاد ندارند، ارز تویی که شاید دوردستی، آنجا که آدمی فرا خوانده نشده خود را در این دوار بیمار ندیده بود چیزی بافی بود، آنان هیچ از تو به یاد ندارند،

آنجا که نخستین بار خوانده شد،

چه خوانده شد؟

چه چیز نخستین بار برترین لقب گرفت

نعره های حیوانی را برتری صدای جهان خواندند؟

پرواز پرنده ای را بهترین پرواز

رعد را ستودند و قدرتمندترین گفتند ندای آسمانی را پرستیدند و او را

بزرگ ترین خواندند، خاطر من نیست، اما ندایی می خواند بر همه ی آنان

فرا می‌خواند تا بدانند این نظم را دریابند و از آنچه بر آنان خوانده شده است دنیا را دریابند، آنچه بر آنان خوانده را به دل و جان به پیش برند، آنان هم به پیش می‌بردند، همان ندای افسر ارشد را به پیش می‌بردند، بر روی هم می‌نشستند، جنازه‌ها را بر روی هم می‌انداختند، شاید مقاومتشان باعث شلیک گلوله‌ها شده بود، شاید همه را به ضرب گلوله‌ها این‌گونه ساکت کردند، نمی‌دانم، شاید برخی به مرگ و برخی به زندگی مرده بودند اما هر چه بود توده‌ای بزرگ از اجساد بسیار بر هم در برابر او بود

او برترین آنان بود، او مالک دیگران بود، برای او و دیگر مقربانش بسیاری را این‌گونه فرا خوانده بودند و بر زمین پهن کردند و حال که این توده‌ی بزرگ انسانی بر زمین است او تشریف آورده

او آرزوی بسیاری است، بسیاری از همین در خاک ماندگان، آرزوی رسیدن به جایگاه او را کرده‌اند آنان آرزو می‌کنند تا روزی به کاخ عرش او گام بگذارند و از او شوند

او بر گرده‌ها گام نهاد و پای قدسی را بر تن رنجور آنان کوفت گام را فراتر نهاد و به پیش رفت و در خاک ماندگان با جنازه‌های خود تخت قدرت او را ساختند

تپه‌های بزرگی از انسان بر روی هم بود، همه از جنازه، آنان که دیگر حرکتی نکردند و آنان که بر جای خشک مانده بر خاک افتاده بودند و هیچ حرکتی نمی‌کردند، توده‌های جنازه‌ی برهم در کنار هم کوه‌های بزرگی را می‌ساخت تا در میدان آن نیز بسیاری در تلاش به پیش روند

هر که در طول این مسیر از دیگران عقب می‌افتاد و یا به زخم خشم آنان از راه دور می‌ماند به جنازه‌ی کوه‌ها بدل می‌شد، او نیز بنای این میدان

را طرح می‌کرد، او نیز بخشی از این رقابت می‌شد، حال یا برای رسیدن

و یا جزئی از رسیدن

من در میان همان کوه‌های اجساد انسانی، در میان آن تخت انسانی، در

میان آن لاشه‌ها با آنکه می‌دانستم از خیلی کهنتران و شاید به یکی از

همان جنازه‌ها بدل شوم خواندم

کاش با هم بودیم،

همه مرا نظر کردند، به من چشم دوختند و یکی از آنان با خیالی در هم

و اعصابی داغان فرمان داد تا من نیز به جنازه‌ای در میان یکی از

برج‌های فراخ بدل شوم

من نیز یکی از همین اجزای پریدن نام گرفتم، مرا نیز برده‌اند، می‌سازم،

گاه خراب می‌کنم، گاه می‌کشم، گاه می‌کشم، هر چه می‌خوانند

می‌کنم و آنان، در میان این رقابت هر بار بالاتر و پایین‌تر می‌روند

تنها همین نبود، تنها این رقابت دردناک در میان نبود، این رقابت برای

جستن به او بود، او را می خواستند او را برای خود خواستند،

برای خود بخواهید، همه چیز را برای خود بخواهید، خود را دریابید همه

چیز برای شما است

برای ما

از آن ما

مال ما

ملک ما

وای چه لذت بخش بر وجودشان رسوخ می کرد، آنجا که کودکانه از

دست مادر گرفتند آنچه برای او بود

مادر خواند

این برای تو است

برای من؟

از آن من؟

مال خودم هست

آری برای تو است همه چیز برای تو است، تو صاحب خواننده خواهی

شد و این گونه بود که او خواننده در میان مدرسه از دست دیگری آنچه

برای خودش بود را خواست، آنچه برای او بود را نیز برای خود

خواست، همه چیز او را فرا می خواند تا همه چیز را برای خود بخواهد،

در میان این خوانندگان می توان به آنچه خواسته آدمی است نهایی قائل

شد، مگر می توان حد و مرزی برایش متصور گشت و می توان خواند

که این داستان نهایی خواهد داشت

او خوانده بود برای تو است همان‌گونه که در میان میعادگاهی پیری به  
او خواند این برای تو است مادرش خواند این برای تو است همسرش  
خواند من برای تو هستم، پدرش خانه‌ای به او بخشید و گفت، این برای  
تو است و همه او را خواندند تا صاحب لقب گیرد و حال با آنچه از  
خوانده‌ها بود او در میان است. می‌دوید با هر آنچه توان در بدن داشت،  
می‌دوید تا باز هم برای خود کند

در بالای آن تپه، در میان آن برج‌ها در دل شهر و در هر جای که آدمی  
در این نظم خوانده به میدان بود تنها می‌دوید تا هر آنچه در میانه است  
را برای خود کند، او باید که مالکانه به پیش می‌رفت و هر چه در برابر  
بود را از آن خود می‌کرد، او می‌دوید و حال بسیاری را برای خود کرده

بود

مدام بر گوش هم می خواندند، آنان که صاحب بودند برای ملکشان  
می خواندند املاک برای هم می خواندند و صاحبان بر گوش هم تکرار  
می کردند

تنها معیار میان ما همین داشتن ها است

حالا از داشتندگان بسیار برخی در می دانند، آنان آمده تا ببینند چه مالک  
شده اند آنان جنازه های بسیاری را مالک شده اند، بسیاری را که برای  
خود کرده اند و بسیاری که از املاک آنان نیستند نیز به سلطنت آنان  
لیک گفته اند

ندیده ای؟

آنان در خاک مانده را ندیده که از آن همه خوانده شدن دانستن اند که  
باید بر مرادان بزرگ جهان لیک گویند و آنان را پرستند، آنان مالکان



بزرگ جهانند، دنیا برای مالکان است و این گونه بود که آنان در برابر

پای آنان به خاک افتادند و مجیز بزرگان گفتند

به تحقیر خود آنان را بزرگ کردند

من نیز خواندم در میان همان آجرهای مانده بر جماعتی که در کنارم

بود خواندم

برتری تنها از کهنتر بودن دیگران زاییده خواهد شد

او ریشخندی زد و در برابر بزرگی از مالکان تعظیمی کرد و به پاداش

تکه نانی گرفت تا شکم کودکش را سیر کند و من دوباره در میدان

شهر برای جماعت بسیار خواند

ای کاش برابر با هم خوانده می شدیم

این بار هم دارندگان مرا دوره کردند و این‌گونه مرا راندند که او از دیوانگان است، مرا به میدان شهر بسته‌اند در برابر همان توده از مردمان که بر خاک با لاشه‌های خود سکو ساخته‌اند، مرا در برابر آنان به بند آورده و نشانه‌اند و آنان مرا می‌بینند، به من چشم می‌دوزند و می‌دانند من کهنترین کهنتران بر جهان آنان خوانده خواهم شد

حال که با ندایی آرام در حالی که جان کم رمقی در تنم بود خواندم برابری، یکی از همان لاشه‌های در بند مرا با سنگ راند و خونین کرد او خواند که این دیوانه را باید از بین برد، او مایه‌ی بدنامی و شوم روزی ما است

دیگران همه او را تصدیق کردند آخر یکی از دارندگان این‌گونه خوانده بود، شاید والاترین دارندگان، شاید بزرگ‌ترین صاحبان، شاید آنی که هزاران کارخانه برای خود دارد و بیشمارانی به بند او در حال

عرق ریختن‌اند، شاید آنی که امروز صاحب کشوری شده است و شاید

اویی که خود را مالک زمین و آسمان می‌داند

او خوانده بود و همه به تکرار آنچه از کودکی شنیده بودند تکرار

کردند و لعنت بر برابر گفتند

من از جای نشستم و بر جماعت بسیار از این خواندم که باید برابر

زیست، باید از آنچه کار در جریان است آنکه کار کرده است، بالاترین

بهره را ببرد، من خواندم و یکی از دارندگان با اعصابی خراب و

چهره‌ای حق به جانب فریاد زد

این قاتل آزادی است

او آمده تا آزادی را از بین ببرد

او می‌خواهد ما بی آزادی در بند بمانیم، او برای آزادی‌های فردی ما

هیچ ارزشی قائل نیست

شاید تا کمی دورتر همه نگاه می‌کردند اما حال با آنچه از فردیت  
خواند همه را به وجد آورد

همه سیمای مادرشان در برابرشان بود، پدر را می‌دیدند معلمان هر که  
در زندگی آنان بود و می‌شنیدند که چه خوانده شده است

فردیت، این کلیدواژه همهی معنی زندگی اینان،

در برابر آینه به خود نگریستن، دیدن آنچه در دنیا است، برای خود،  
رقابتی که روزی آنان را به شاهی خواهد رساند، رقابتی که آنان به  
پیروزی در آن دل خوش کرده اند

فریاد زنان مرا باید از میان می‌بردند، آنان آمده بودند تا مرا از میان ببرند،  
آنان آمده بودند تا به برابری لعنت بفرستند و مرا به آتش بکشند

شعاری به لبانشان یک صدا می‌خواندند

برابری لعین است

دشمن این زمین است

می خواندند و دوش بر دوش راه باز می کردند تا بزرگی به کول‌هایشان  
به پیش برود، آنان مرا به دست در برابر او نشانند و او شروع به زدن من  
کرد، بر صورتم کوفت و بلند فریاد زد

آزادی می خواهید یا برابری

او آزادی بود، آزادی که آنان شناخته بودند و من برابری در میان آنها،  
مردمان و جنازه‌ها، هر چه در خاک و به خاک بود خواند و آزادی را  
حق پنداشت و بدین گونه آنان مرا سوزاندند، خاکسترم کردند و بر شهر  
ریختند تا از این لعن شده چیزی به جهان باقی نماند،

حال آزادی دارند، آزادی که بر تخت بر همه‌ی آنان فرمانروایی می کند  
او پادشاه آنان است، او را بزرگ‌ترین می دانند و او آمده است تا همه

چیز را مالک شود، او برای مالک شدن به پیش آمده است و این معنا  
برای آنان از آزادی معنایی است که از همان دیرباز همان لالا و همان  
فرمان خواند و حال باید ببینند از آنچه خوانده و دانسته‌اند

می‌بینند که آزادی چگونه بر آنان تصویر نشان داده است چگونه آنان را  
فرا خوانده تا آنچه او خوانده را تکرار کنند او خواند و اینان تکرار  
کردند و شادمانان گفتند آزادی را کسی نمی‌توان سلب کرد،

زادی بی‌هیچ قید و بند برای همه است، صاحب شدن نیز بخشی از این  
آزادی است

حال نماد زادی آنان بر تخت باری تخت را به دیگری باخت و باری به  
کینه‌ی یکی از دیگر رقیبان به خاک نشست مدت‌ها در خاک به جنازه  
مانست و دوباره به والا رسید و مالک همه‌ی آنان شد، او دستور داد تا  
ملکش، همه‌ی اسیران و بردگان خویشان را بدرند، او همه را به جان هم

در آورد آتش زد و خاکستر کرد و دوباره این جنون دوار در حال ادامه  
است، هر بار این گردانه را می چرخاند و بیشتری را به خود فرا خوانده  
است

آنان برابری را بدین و بدان چه خود از آزادی خوانده در معنای اسارت  
بود فروختند و این گونه خود را به آنچه آزادی بدانان معنا شد دست و  
پا بسته وا گذاشتند، حالا باز هم برایشان خواهند خواند و آزادی را معنا  
خواهند کرد، آنان آزادی را در این قدرت پرستی معنا خواهند کرد و  
فرا تر از آن همه را فرا خواهند خواند تا در این برتر و کهنتر خوانده شدن  
به پیش روند، آنان را بدین رقابت خواهند وا داشت و در این رقابت تنها  
همه چیز برای تنی است که از دیگران دل سخت تر و خودبین تر باشد،  
آنی که قدرت بیش دارد همه ی آزادی را به بند خود در خواهد برد

برابری را خواهد سوزاند و همه را به بند خود خواهد برد تا دوباره در  
شهرها با جنازه ی مردمان برجها، تختها، کاخها و خانهها بنا کنند،

مالک شوند و این مالک بودن را به دیگران به ارث وانهند، همه چیز را بدین خون در میان رگ‌ها، بدین باور بیمار، بدین یکرنگی و رقابت را فرا خواندن خواهند وا گذاشت و این دوار را به چرخ در خواهند برد

اینجا شهری است که در میان آن همه تنها خود را خواهند دید و این نظم را واژگون خواهی دید، در میان رؤیای ما که در آن برابری و زادی یک معنا خواهند بود واژگان در هم تنیده خواهند بود و دیگر دو واژه در برابرت نیست، هر که آزادی خواند برابری مترادف آن در کناره است و هر که برابری را گفت تو آزادی را معنا خواهی کرد

در میان شهر ما برابری و آزادی جاویدان در هم تنیده خواهد بود...



حکومت

ما در سرای آزادگان باید حکومتی دایر کنیم به دور از تمام زشتی‌ها، ما برای اجتماع شکوهمند خود نیازمند داشتن حکومت هستیم و باید حکومتی یکپارچه تشکیل دهیم و به سرزمین آزادی نظم ببخشیم، اما باید همیشه در تشکیل این حکومت از مرام پاکمان بهره ببریم و بتوانیم تمامی مظالم موجود در حکومت‌ها را از میان برداریم که مطمئناً بدترین این زشتی‌ها در حکومت و حکومت‌داری قدرت است

باید برای غلبه با این زشتی تدابیر بسیاری در نظر بگیریم تا ریشه‌ی این ظلمت از جامعه‌ی آزادگان به طور کلی پاک شود و این زشتی

دامن گیر زندگیِ آزادگان نشود و قلمرو آرمانی به آرمان خویش پیش  
رود و آزادی را در آن همه گیر کند.

اما از چه روی باید به داشتن حکومت مبادرت کنیم، چرا به سیستمی  
باور نداریم تا در آن حکومت و قدرت به کلی برداشته شود؟

شاید این نوع نگاه آزادی بیشتری به همراه داشته باشد لیکن برابری را از  
میان خواهد برد، ما به آزادی باور داریم و آزادی را به مفهوم داشتن  
قانون و زندگیِ آزادانه تفسیر می کنیم که در آن به قانون پاک آزادی  
باورمند و آن را محترم بشماریم و نه تنها به آن عمل کنیم که باعث  
عمل کردن دیگران نیز بشویم پس ما به آزادی بی قید و شرط هیچ گاه  
باور نداریم و آزادی برای ما به قانون پاکش زنده و بیدار است و باید  
که حکومتی تشکیل دهیم تا به واسطه‌ی آن در وهله‌ی اول از هرج و  
مرج جلوگیری کنیم و در وهله‌ی بعدی برای گسترش زیبایی‌ها تلاش  
کنیم ما خواهان جامعه‌ای مطیع قانون آزادی هستیم تا در آن ریشه‌ی

ظلمت را در برابر همه‌ی جانداران برکنیم و این زیبایی با هرج و مرج جمع‌شدنی نیست و از جامعه‌ای آشفته و گرفتار زشتی‌ها توقع پایبندی به قانون نمی‌رود، آن‌ها به قانون پایبند نخواهند بود که بتوانند در همه‌گیر کردن و جهانی‌کردنش تأثیری بگذارند

پس یکی از دلایل اینکه ما باید حکومتی پدید آوریم دوری از هرج و مرج و زشتی‌ها است،

ما باید حکومتی یکپارچه و قانون‌مند بنا کنیم که در کنار تعلیم اصل قدرتمند دیگر آن قانون باشد، مهم‌ترین قوه‌ی محرکه‌ای که می‌تواند باعث زیبایی و یازشتی در جامعه شود، ما باید حکومتی قانون‌مند پدید آوریم که هر بخش و هر کار از دل آن به قانونی مرتبط باشد، قانونی شیوا و گویا با توجه به منشأ بزرگی به نام قانون آزادی و مرام پاکی که در پیشبرد جهان ما در خوبی دنیایمان مددگر جان‌های ما باشد

ما در برابر هرج و مرج طلبی حکومتی بر پایه‌ی قانون پایه‌ریزی خواهیم کرد، ما نیازمند به حکومت هستیم تا به واسطه‌ی آن زندگی اجتماعی بهتری در کنار هم داشته باشیم، زندگی هدفمند و منظم تا در آن همه در کنار هم در رفاه زندگی کنیم، ما باید حکومتی پدید آوریم تا همه‌ی مردم در کنار هم در آسایش و راحتی زندگی کنند،

درست است که امروز جهان، حکومت‌ها نه برای رفاه اجتماعی که برای زشتی و کسب قدرت و ثروت تشکیل شده‌اند و ماهیت اصلی حکومت که حقا رساندن مردم سرزمین به رفاه اجتماعی است را از نظر دور کرده و این قدرت‌پرستی و قدرت‌طلبی تمام این حکومت‌داری را آلوده و زشت کرده است اما حکومت آزادگان باید برای رفاه جمعی دایر شود تا ما در جامعه‌ای منظم همه در رفاه زندگی کنیم و بتوانیم همه در کنار هم از رفاه نسبی که پدید آورده‌ایم لذت ببریم و در زندگی با

مشکلات دست و پنجه‌ی کمتری نرم کنیم و آزادی و آرامش را به آغوش بکشیم.

وقتی از حکومت صحبت می‌کنیم، منظور طریقتی است تا بتواند رفاه اجتماعی را بین مردم آن جامعه به درستی پدید آورد و از زشتی‌ها بکاهد تا مردم در آسایش و امنیت بیشتری زندگی کنند، ما حکومتی تشکیل می‌دهیم تا به واسطه‌ی آن همه در کنار هم به پیشرفت برسیم و جامعه‌ای پویا و در حال پیشرفت تشکیل دهیم، این تشکیل حکومت می‌تواند ما را در رسیدن به این پیشرفت کمک شایانی کند و موجبات زندگی راحت‌تر را برای ما پدید آورد، پیشرفت در کنار هم و با همفکری هم شدنی است، باید برای این زندگی جمعی نظمی قائل شد تا در کنار هم بتوانیم به پویای جمعی برسیم

هرگاه از تشکیل حکومت صحبت می‌کنیم، ناخودآگاه به یاد زشتی‌های سرشار در این ارزش انسانی می‌افتیم که در طول این سالیان دراز ما را

به زشتی رسانده و شاید موضوعی سراسر زشتی در نگاه عامه‌ی مردم از خود پدید آورده است، تمام زشتی‌های موجود در این ارزش انسانی به قدرت باز می‌گردد، قدرت شومی که موجب به وجود آمدن بسیاری از زشتی‌ها است و باعث وقوع بسیاری از ظلم‌ها در جهان می‌شود، قدرتی که اگر در طول تاریخ به حکومت‌داری انسان‌ها نگاه کنیم، سعی شده تا کمتر شود اما هنوز هم به شکل سابق در حال جریان است و تنها شکل و شمایل تازه‌ای به آن می‌بخشند و سرخاب و سفیداب تازه‌ای به او می‌زنند تا باز هم آن دیو زشتی با آنکه دندان‌هایش را میان لبان رنگی شده‌اش مخفی کرده ذره‌ای به آهنگ آدمیان خوش‌رقصی کند تا وقتی آنان مسخ شدند به فرصت جان و وجودشان را بدرد و با سیمایی دوست‌داشتنی چنان وحشی‌گری در حقشان بکند که غول‌های پیش هم موفق به چنین قتل‌عام و کشتاری نشده‌اند.

وقتی از حکومت صحبت می‌کنیم و به لزومش در جامعه اصرار می‌ورزیم در برابرش قدرت را هم دیده‌ایم و با تمام زشتی‌های نهفته در این دیو هزار سر آشناییم و باید که این پدیده‌ی شوم را از میان برداریم و پاره‌پاره کنیم، باید به قدری قدرت را کوچک و خرد کنیم تا از میان برداشته شود و دیگر ارزشی در جهان نداشته باشد، قدرت آنجایی که افسارگسیخته نزدیک تن می‌افتد ظلم به بار خواهد آورد و ما باید قدرت را پاره‌پاره کنیم، تقسیط قدرت باعث از میان برداشتن زشتی‌ها و ظلمت نهفته درون این ارزش انسانی خواهد شد.

ما برای تقسیط و تقسیم قدرت در جامعه‌ی آزادگان باید حکومتی خدمتگزار پدید آوریم تا به واسطه‌ی وجودش به زندگی آرام و در رفاه توأم با امنیت و پیشرفت جمعی برسیم، باید برای این مهم هر روز پویاتر باشیم و از هم سبقت بگیریم، اما وقتی از حکومت صحبت می‌کنیم ناخودآگاه به هر نوع ساختاری از آن که دقت کنیم باز هم قدرتی در



میان است که نوک پیکان این هرم حکومت را تشکیل داده است،  
همیشه چنین ساختاری در حکومت‌های انسانی وجود دارد که با داشتن  
قدرت زیاد و یا کمتر دست به زشتی‌ها می‌زند،

ما باید این ساختار زشتی و این نگاه بالا به پایین ارباب و بردگی را از  
میان برداریم که عامل بسیاری از زشتی‌ها است

ما حکومتی می‌خواهیم که در آن هیچ قدرت واحدی وجود نداشته  
باشد، حکومتی پدید آوریم که به دست عالمان اداره شود نه به دست  
شخصی که به دست گروهی

هر چه قدر تعداد این گروه را زیاد و بیشتر کنیم از قدرت مرکزی  
کاسته‌ایم و می‌توانیم طالب زیبایی‌های بیشتری باشیم

باید قدرت از یک شخص گرفته شده و به جمعی بزرگ سپرده شود و  
جای قدرت فردی به نگاه و خرد جمعی سپرده شود، ما برای اداره‌ی

جامعه به حکومتی نیاز داریم که مطمئناً این حکومت نیازمند نهادهای مختلفی است و باید در این نهادها از این رویه‌ی پاک و برابری طلبانه و محو و تقسیط قدرت مدد بگیریم و دست هر زشتی را از حکومت‌داری کوتاه کنیم، باید تمام نهادها با رأی‌گیری انتخاب شوند و در میان آن تعداد زیادی که این مسئولیت‌ها را به عهده گرفته‌اند هیچ‌گونه طبقه و مقامی وجود نداشته باشد و همه یکسان در کنار هم برای پیشبرد با رأی یکسان و برابر تلاش کنند.

قاعده‌ی ما آزادگان از پیش معین شده و احترام به قانون آزادی بخشی جداناشدنی از باور ما است، نکته‌ی مهم این برابری در میان آن‌ها و تقسیط قدرت در بین آن‌ها است که نباید به هیچ‌عنوان ذره‌ای به این پیکره‌ی پاک خدشه وارد شود و همه در برابر قانون و قدرت برابر باشند و قدرت میان این جمع کثیر کوچک و کوچک‌تر شود،

هر نهاد، قوه، وزارتخانه و هر ساختاری در دنیای ما باید به رأی عمومی انتخاب شود و تعداد نفرات حاضر متغیر به تعداد انسان‌ها زیاد و کم شود، باید همیشه تعداد زیادی در این سلسله وجود داشته باشند تا حتی‌الامکان قدرت تقسیم شود و این افراد منتخب از سوی ملت همه با هم برابر و یکسان خواهند بود و هر کدام دارای یک رأی خواهند شد که نظری را مطرح و با خرد جمعی درباره‌ی هر اتفاقی تصمیماتی اتخاذ کنند، باید هر نوع نگاه سلطه‌جویانه از بیخ و بن کنده شود،

اما بخش دیگر در این حکومت مرتبط با انتخاب این مسئولان خواهد بود که چگونه ما باید آن‌ها را سر کار بشانیم، باید به این باور داشته باشیم که تمام اتفاقات در جامعه‌ی آزادگان باید به خرد جمعی و رأی‌گیری اتفاق بیفتد، انتخاب این مسئولان از این قاعده مستثنا نیست و باید همه‌ی مردم در این رأی‌گیری‌ها شرکت کنند، مطمئناً بسیاری از این نهادها نیاز به آرای عمومی جامعه خواهند داشت که در آن اتفاقات

باید مردم با حضور خود در سرنوشت و اداره‌ی سرزمینشان یاری برسانند، باید تمام مسئولان در پست‌های مختلف عالمان دانش مذکور باشند و درباره‌ی آن وظایف اطلاعات کافی داشته باشند و شرط برای شرکت در انتخاب شدن داشتن دانش کافی و مرتبط است،

نباید کسی حق این را داشته باشد که بدون صلاحیت داشتن این علوم وارد طریقتی در این سلسله برای پیشبرد جامعه شود تنها شرط صلاحیت همان دانش مرتبط با پست مذکوره است

در آرای عمومی که نیاز به رأی همه‌ی مردم جامعه است باید همگان در آن شرکت کنند، اما آنجا که قسمتی از رأی‌گیری‌ها تخصصی‌تر می‌شود و نیاز است تا کسانی در آن شرکت کنند که دانش لازم درباره‌ی این علم را داشته باشند بهتر است که همان بخش از جامعه در رأی‌گیری‌ها شرکت کنند تا انتخاب درست‌تری صورت پذیرد و منتخبان لایق‌تری سرکار بیایند،

مثل زمانی که ما می‌خواهیم در مبحثی تخصصی از آرای جمعی مدد ببریم، در چنین انتخابی عقل حکم می‌کند از کسانی در این رأی‌گیری استفاده شود که دانش لازم پیرامون موضوع مذکور را دارند و آنان می‌توانند انتخاب بهتری از عموم مردم داشته باشند و حقا این دانش آن‌ها را در انتخاب درست یاری بیشتری می‌کند و می‌تواند این انتخاب تخصصی باعث پیشرفت بیشتر همه‌ی مردم جامعه شود

این رویه در بروز موضوعات تخصصی می‌تواند صدق کند که تعیین این عناوین باید وابسته به شرایط اتخاذ شود، هرچند باید در نظر بگیریم که اگر به چنین رأی‌گیری‌هایی هم اتفاق نظر داشته باشیم باز هم در رأی عمومی تأثیری نمی‌گذارد زیرا رأی‌گیری‌های عمومی برای انتخاب مسئولان وجود دارد و در بسیاری از موارد باید عموم مردم شرکت کنند، اگر در بعضی عناوین تخصصی رأی‌گیری تنها از قشر خاصی هم انجام شود می‌تواند این رأی‌گیری‌های تخصصی سرآخر به

شکلی عمومی بدل گردد که هر کس با توجه به تخصصی که دارد در بخشی از این رأی گیری ها شرکت کند، این انتخاب از کسانی که تخصصی در این زمینه دارند باعث بهبود در انتخاب خواهد شد و به ما کمک می کند تا رأی گیری را بهتر و هدفمندتر پیش ببریم و هر کس در تخصصش فرای نگاه های جمعی و انتخاب مسئولانی برای اتفاقات جمعی به واسطه ی تخصصش در بهتر شدن و پیشرفت جامعه و انتخاب مسئول ذیصلاح کمکی به جامعه خود برساند و در این رأی گیری عمومی در هر دو جناح نقش بازی کند، این نگاه به خرد جمعی باعث بسیاری از پیشرفت ها در جهان آزادگان خواهد شد زیرا که مطمئناً نگاه جمعی راهگشاتر از نگاه های فردی خواهد بود

در پیشرفت، این هم فکری ها بسیار به مدد ما خواهد رسید تا حکومتی پدید آوریم که مردم در آن به کار گماشته شوند با رأی مستقیم

خودشان و با تعداد زیادی از افراد ذیصلاح و عالم بر دانش مورد نیاز

کارها را به درستی به پیش برند

تعداد زیاد با یکدیگر و در کنار هم با رأیی برابر برای پیشرفت مملکت

تلاش می کنند و این گونه هیچ طبقه بندی میان مردم جامعه‌ی آزاد وجود

نخواهد داشت چرا که همه با هم برابرند،

وقتی از حکومت در جامعه‌ی آزادگان صحبت می شود، هر کجا که

صحبت از قدرت می شود باید در کنارش به نظارت هم باور داشته باشیم

و بدانیم نظارت یکی دیگر از راهکارهای ما برای تعدیل و تقسیم و مهار

قدرت است و وظیفه اش جلوگیری از فساد و سوءاستفاده ها خواهد بود،

این رکن مهم در جامعه‌ی آزاد باید به ما مدد برساند تا مسئولان توان

سوءاستفاده از قدرت خود را نداشته باشند، باید این قوای نظارتی در

تمام ارکان زندگی ما آزادگان نقش کلیدی و مهمی داشته باشد و

مطمئناً این قوای نظارتی هیچ‌گونه ارتباطی با عناصر پیش روی خود نخواهند داشت تا خللی در این نظارت به وجود آید

باید تعداد این اعضای نظارتی بیشتر و بیشتر باشد تا درصد اشکال را پایین بیاوریم، این قوای نظارتی آن قدر باید قدرت داشته باشد تا در صورت دیدن کوچک‌ترین تخلف، فساد و زشتی پس از اثبات و قدرت رأی عمومی بتواند خاطی را به سرعت از کار برکنار کند و هیچ اقدامی مانع این برکناری‌ها نشود و این قدرت را داشته باشند تا در برابر زشتی‌ها قاطعانه بایستند

در دستگاه‌های حکومتی این قدرت برای آن‌ها در نظر گرفته شده باشد که وقتی از زشتی و فساد و سوءاستفاده مطلع شدند با اثبات این مدعا خاطی را به سرعت برکنار کنند تا حکومت به زشتی آلوده نشود،



چندی پیش درباره‌ی رأی‌گیری هدفمند صحبت کردیم و بهتر و بیشتر آن را شناختیم تا موجبات زشتی در آینده‌مان نشود، وقتی از ارکان حکومتی صحبت می‌کنیم، مطمئناً ما برای پیشرفت به انسان‌هایی نیاز داریم که در این علوم به حد‌اعلایی از دانش رسیده‌اند، یعنی ما برای سپردن رکن مهمی مثل اقتصاد نیاز به نیروهایی کارآمد داریم تا این علم و دانش را کسب کرده و در بالاترین این درجه از علم قرار داشته باشند تا هر مشکلی را در این نظام با مدد از دانش حل کنند و در کنار آن اگر راهکارهایی ارائه می‌دهند از بین همین علوم دریافتی در سالیان دراز استخراج شده و مطمئن‌ترین راه ممکن باشد

ما در بخشی پیش‌تر از رأی‌گیری هدفمند صحبت کردیم که می‌تواند ما را در این پیشرفت کمک‌شایانی بکند، مثلاً وقتی از انتخابات پیرامون همین مسائل اقتصادی صحبت می‌کنیم شاید کسانی که در این علم سر رشته دارند و در این وادی قرار گرفته‌اند بتوانند انتخاب بهتری به جای

عموم داشته باشند که این‌ها هم بخشی از همین علوم را تشکیل می‌دهند، وقتی به این شاخه‌های تخصصی در کنار هم نگاه کنیم، متوجه عمومیت جامعه خواهیم شد که در رأی‌گیری‌ها حضور مستقیم دارند و می‌توانند هر کدام با توجه به تخصص خود در انتخاب به جامعه یاری بهتری برسانند، فرای این بخش‌های تخصصی و این رأی‌گیری‌های هدفمند ما ارکان بسیار دیگری نیز داریم که باید با آرای عمومی همه‌ی مردمان انتخاب شوند و در آن بخش هم از خرد جمعی استفاده می‌کنیم و همه در کنار هم به آرامش خواهیم رسید، شاید انتخاب ناظران هم در موردی به بخش تخصصی واگذار و در بخشی به آرای عمومی سپرده شود که پیدا کردن و شناختن این مسیرها نیازمند زمان و شرایط و آگاهی و هم‌فکری‌های لازم خواهد بود

حکومت آزادگان برای نشر دادن و بسط آزادی باید که سر کار بیاید و جامعه را از هرج و مرج و زشتی برهاند، دلیل شکل‌گیری این حکومت

بسط رفاه اجتماعی و قانون خواهد بود تا همه برابر از رفاه لذت ببرند و جامعه‌ای پاک را پیش ببریم و خرد هر انسانی در این اجتماع پاک می‌تواند تنها به واسطه‌ی داشتن دانش راهگشای دیگران باشد، باید از رأی عمومی به این جایگاه برسد و در آن برابر با دیگران در کنار یکدیگر با رأیی مساوی برای پیشرفت جامعه‌ی آزادگان تلاش کند و گروه‌های نظارتی باید فساد و سوءاستفاده و زشتی را از جامعه‌ی ما و از حکومت بزدایند و این ناظران به مراتب بیشتر و بیشتر از ساختار حکومت خواهند بود، این طریقت پاک با حکومتی یکپارچه و متحد و دانا ما را به تمام خواسته‌ها و آرزوها خواهد رساند و آزادی در سرای آزادگان ابدی و پابرجا خواهد بود.

مردمان بر آمدند تا بر خویشتن و جهانشان حکومتی پدید آورند،

آیا خویشتن چنین خواستند؟

آیا این نیز یکی دیگر از جبرهای جهان آنان بود؟

کسی نمی دانست اما آنان حکومتی را پدید آورده بودند شاید برای آنان

پدید آوردند و آنان هیچ از معنا و بودن آن نمی دانستند شاید؟

حکومت پدید آمده بود، امپراتور و سلطانی به تخت نشسته بود که بنا بر

این داشت تا بر مردمان حکومت کند،

حکومت می کرد، می خواند تا آنچه فرموده است را بسازند، آنچه باور

دارد را باور بدارند، آنچه می داند را بدانند، آنچه می فرماید را به پیش

ببرند و مردم آن کردند که او فرموده بود

سلطان به شهر می آمد و در برابر دیدگان مردمان راه می رفت، هر که او

را می دید به زمین می افتاد و جای پاهای او را می بوسید

چرا؟

چرا می بوسیدند؟

چرا او را می پرستیدند؟

چرا او را بزرگ می پنداشتند؟

همه او را بزرگ پنداشتند و او با غروری لبالب از بزرگ پنداشته شدن

به کاخ خود رفت و خواند تا آنچه او فرموده را به دیدهی منت مردمان

به چشم گیرند و انجام دهند،

کاخ تازه ای برای او بسازند،

دختران باکره‌شان را که صورتی زیبا دارند برای او بفرستند و او را

بزرگ شهر بخوانند، بر جای پاهای او بر خاک بیفتند و او را بپرستند

او فرمود و مردم آنچه او فرموده بود را به دیده‌ی منت سپردند

آیا کسی پرسید که دلیل این بزرگ خوانده شدن سلطان چیست؟

آیا کسی اندیشیده است که حکومت کردن چرا اینان را بزرگ کرده

است؟

او حاکم این شهر بود و فرمان فرمان او بود، همه می‌دانستند این شهر

فرمانروایی دارد و همه‌ی مردم فرمان‌بردار او بودند

سلطان آنگاه که دید برای پیشبردن کارها نیاز به مدد دیگران دارد، چند

مستخدم برگزید تا آنچه او می‌فرماید را انجام دهند، بر خاک پایش

بیفتند، مدام بزرگی او را بستایند، حمد و تسبیحش کنند و هر آنچه برای

کارهای شهر است به پیش برند، اگر مدد به اندیشیدن و راه چاره است

بیندیشند، اگر لازم به همفکری است، هم فکری کنند و اگر نیاز به

تلاش و همت است این گونه کنند

سلطان بسیاری مستخدم داشت و این گونه کشور را به پیش می برد، رعایا

را می پذیرفت تا در خاک پایش بنشینند و مجیز او گویند، بزرگی او را

بستایند و آنگاه آنچه خواسته دارند را بگویند و شاید شاه آنان را به

بخشش ملوکانه‌ی خود دعوت کند و پس از آن عمری به مجیز و ثنای

او بگذرند

گذشتند؟

آری گذشتند آنان که درست چاپلوسی کردند گذشتند، آنان که دل به

بزرگی او بستند گذشتند، آنان که همه‌ی دنیا را در میان او و دنیایش

دیدند گذشتند و این گونه بود که او و فرامینش هر بار بزرگ تر شد

خادمانش را سخت تنبیه می کرد،

اگر باری کسی از این خدام خاطرش می‌رفت که مجیز او را بگوید چه

می‌شد؟

دستور می‌داد تا خاطی را فلک کنند

اگر کسی از خدام در برابر او کرنشی آرام کرده بود و یا زبان‌های لال

کرنش نمی‌کردند چه می‌شد؟

باری یکی از آنها را به درون تنور نان انداخت، به میان کوره

آجرسازها، به میان آتش آهنگران و به میان شعله‌های آشپزان، او آنان را

سوزاند تا همه بدانند، شاه کیست سلطان کیست، ولی نعمت کیست،

بزرگ کیست،

راستی چه کسی حکومت می‌کرد؟

اصلاً حکومت چه بود؟



برای چه حکومت می کردند؟

برآیند این حکومت چه ثمرهایی داد؟

سه کاخ مجلل بیلاقی و چهار کاخ محصورکننده ی قشلاقی

بیش از سیصد دختر باکره و دویست زن زیبا و بی مانند که از

همسرانشان گرفته شدند

ثروتی هنگفت و بی مثال، کاخ هایی خیره کننده، لوازم منزلی بی مانند،

احترامی مانا، ترسی جاودان، قدرتی بی نهایت، همه ی دستاورد این

حکومت چنین بود، حکومتی که بعد از مرگ سلطان به کودکش رسید

کودکی خردسال مردی دیوانه، زنی شیرین عقل، پسری زن باره، مردی

معقول و دانا، زنی با تدبیر و صبور، پیرمردی پر از عقده و کینه، پیرزنی

غر و لند کنان و خسیس، به بسیاری رسید، به خون رسید که پاک ترین

خون مردم دنیا و در دل سرزمین پاک خونان برترین خون پاک دینان را

داشت، خونی پاک و جریان دار که در میان جهان می‌درخشید،  
درخشش را همه از مردمان شهر دیده بودند آنجا که جارچیان  
می‌خواندند تا به کرنش در آیند دیدند، آنجا که مردی خاطرش رفت  
تا به سجده در آید و با چوب سخت از پای شکسته به سجده رسید دید،  
همه دیدند، در خاک و بر جنون دیدند و دیده‌ها دوباره دید

اینجا شهر سلطان است این‌ها مردمان سلطان‌اند، وای که او در میدان  
شهر راه می‌رود، باید بینی چگونه جای پای او را مردمان می‌لیسند باید  
بینی که چگونه خاک پایش را به چشم می‌کشند، باید بینی که چگونه  
اشک می‌ریزند این‌ها اشک شوق داشتن او است

او کیست؟

حکومت چیست؟

او در این حکومت چه ها کرده است؟

چه کرد که لایق اینسان پرستیدن بود؟

کسی نمی دانست، هیچ تن نمی داند اما دیدن او اشک بر چشمان زائران می نشاند، همه را به خاک می برد تا در برابر بزرگی او سجده کنند،

همه او را می ستایند، او برای ستاییدن زاده شده است فرزنداناش نیز برای پرستیدن، این خاندان همه برای سجده بردن آفریده شده اند

اما همه ی جهان در میان این حکومت نبود، بودند آنانی که از این شاه بزرگ جهان به ستوه آمده از جان و خون گذشتند آمدند تا شاه حکومت نکند که سلطنت کند

سلطنت چیست؟

حکومت چیست؟

کسی نمی‌دانست، به کسی نگفتند اما شاه باز هم بود، دوباره تاج بر سر

راه می‌رفت

گریه هم می‌کردند؟

مردمان از دیدن او به وجد می‌آمدند؟

بر خاک و خون خود را می‌کشانند جای پای او را می‌لیسیدند؟

مگر او که بود؟

او از در این خاک قدسی و از خونی پاک به دنیا آمده بود، شاید پدر

پدرش سلطان بود، شاید امپراتور بودند، شاید جدش در جنگی دشمنان

را کشت شاید به قدرتی در دوردست همه را بنده خود کرد هر چه بود

او از خون پاکان این سرزمین شناخته می‌شد او را به تخت خوانده تا

سلطنت کند و حکومت را دیگران بکنند که بر سر و روی هم

می‌کوفتند، آنان شام خواب جایگاه قدسی او را می‌دیدند کسی از آن

وزرا برخاست و خود را لعنت کرد به خود لعنت فرستاد که چرا خواب شاه را دیده است، گفت، حداقل خواب سلطان را می‌دید، در آرزو رؤیا به جای او گام بگذار بگذار تا همه چیز برای تو باشد همه در خواب او را دیدند سلطان و امپراتورها را هم دیدند و هر بار در بیداری چندی از آنچه در خواب دیدند را عملی کردند

سلطان چند زن داشت؟

آنان هم داشتند، این شاه جوان چند زن دارد؟

آیا مثال آن روز زنان تازه عقد شده را می‌دهند تا او بکارت بدرد و برای خود کنند؟

آیا دوباره در جلب زنان شوهردار بر آمده تا هر کدام از آنان را که دیدند و زیبایی محصورکننده‌ی او در برابر بود را به شاه تقدیم می‌کردند؟

شاید این بار وزرا نیز سهمی می‌خواستند از آن ثروت انبوه، از آن کاخ  
بیلاقی و قشلاقی، از آن همه ثروت بی پایان و از هزاری دیگر که برای  
سلطان بود، برای شانه بود، وزرا هم می‌خواستند و خواسته را عمل  
کردند، حالا همگان همه چیز را برای خود ساخته‌اند، همه چیز برای  
آنان است

در این شهر تازه از دنیای تازه‌ی آنان هر کس به قدرتی افزون است، به  
ثروتی افسون است و این گونه بود که هر کس چیزی داشت،

وزرا به مثال شاه و سلطان خون پاکی داشتند که با نقل به رگ دیگری  
او را وزیر کردند والاتر از وزیر شاه کردند او را ثروتمند کردند، ثروت  
در میانه را دیدند و یکی گفت

حکومت همان انباشت ثروت است

کسی او را ندانست و نخواست تا بداند و او ادامه داد و سلطنت همه‌ی ثروت است، باز هم کسی گوش نداد و او خاموش شد و حال در میان این شهر دراز زمانی است که اینان همه چیز را برای خود دارند و مردمان در برابر آنان کرنش می‌کنند، به مثال دور زمان و زندگی در جریان است لیکن دوباره همه صدای آن سلاطین را می‌شنوند، هر کدام به سلطانی بدل شدند و آن یک تن پیش امروز هزاری از این قدرت خواهان در بند نام دارند

اما همه‌ی جهان که به مانند آنان نبود و بودند سرزمینی که هر چه نام از شاه و سلطان بود را به مرگ سپردند، ندای دنباله‌دار آنان در میان بگو بگو

مرگ بر شاه مرگ بر شاه مرگ بر شاه

می گفتند مرگ می فرستادند، آن قدر مرگ را درود گفتند تا همه‌ی  
مرگ دنیایشان شد و امروز در میان این شهر شاه خدا است، سلطان خدا  
است، رهبر خدا است، حاکم خدا است، هر که در قدرت ایست خدا  
است، این بار در این سرزمین آنچه نام خداوندی بود ساختار تازه‌ای بر  
آنچه بود نبخشید و نام‌ها را تغییر داد، به سر تاجی از نشان دین کرد، به  
تختی نشانند که منبر بل هوسان بود و این گونه ایست که حال دورزمانی  
است که در میان این شهر شاهان بسیار و خدایان بسیار زیستند

فرای شاهی که رهبر است، گاه رئیس است، گاه اسقف است، گاه آیت  
خدا است و گاه نماد مذهب است، وزرا هم خدایند، فرزند وزرا هم  
خدایند، خانواده وزرا هم خدایند دوستان آنان آشنایان و اقوام، هر که  
در دایره‌ی آنان بود خدا بود و این گونه همه را در کام خود به خدا بدل  
کردند، اما تنها کار بدانجا نماند و فراتر رفت، این بار هر کس که به  
آموختن این مذهب در آمده است خدا است، هر که در میدان خواندن



سرآمد دیگران است خدا است، شاه‌های بسیار در میدان شهر در آمده‌اند و همه و همه، بندگان خود را در خاک پای خود دیده‌اند هر که موصول این حرم بزرگ بود خدا است و همه را در برابر به خاک خواهد دید، خدایان به پیش می‌روند و آیت بسیار می‌خوانند تا هر که در برابر است را بر خاک ببینند، با اشک چشمان خواهند دید، در برابرشان به ذلت خواهند نشست و بیچارگی خود را خواهند خواند و آنان خواهند دانست که خداوندگار زمین آنان‌اند

راستی حکومت چه شد؟

حکومتی در کار است؟

حکومت خداوندی را مدام می‌خوانند، در میان این حکومت خداوندی تنها بنده و خدا معنا خواهد شد، نائبان بسیار از خدا که مردم را به آنچه او فرموده است می‌کشاند، فرا می‌خوانند تا آنچه او فرموده را به جان و

دل به پیش برند، حالا همه‌ی دنیای آنان در میان همین خواندن و دیدن

است بنگرید به خدایان در خیابان بنگرید تعدادشان بشمار است

سربازان آنان هم خدا خواهند بود، هر که قدرتی به نزد داشته را خدا

خواهند داشت و این‌گونه بود که شهر آنان پر از خداوندگار شد

به کنار سلاطین و شاهان او بزرگ دیگران بود و دیدم در میدان شهر

که چگونه مردم در خاک به پای آنان افتاده‌اند چگونه آنان را

می‌پرستند و این میدان شهر تنها میدان پرستیدن است،

دنیای اداره نشده است، حکومتی نیست جز حکومت خدا که مدام

می‌خواند بزرگان را احترام و برای آنان بوسه زنید و این جایگاه قدسی

را پرستید، او خواند و حال این معنای اصلی این دنیا است.

در میان این حکومت از دین‌داران که همه خود را به شاه و سلطان بودن

رساندند بودند آنانی که به خشم آمده این دیبای پوسیده را برکنند

دوباره قیام و حال من در دنیایی دوردست تر نگریستم که نظم را  
دگرگون کرده‌اند

شاه نیست، خدا نیست، سلطان نیست، رهبر نیست، این بار تنها رئیس  
است، ریاست بر پا است و روسا را انتخاب کرده‌اند، رئیس رئیسان بر  
آمده تا همه چیز را بخواند،

او که به میدان بیاید مردم اشک می‌ریزند

او را باز به بزرگی خواهند ستود؟

دست و پایش را بوسه خواهند زد؟

او شاه تازه‌ای است که نام عوض کرده است؟

او رئیس روسا خوانده خواهد شد و حال که در این میان آمده دیدم که  
برخی در برابرش کرنش کردند این دومینوی در تکرار به همه فهمانده

است راه پیشرفت در این مسیر از کدامین خم شدن و در برابر دیگران

کرنش کردن گذشته است

پس مردم کرنش کردند او را ستاییدند و این گونه بود که شاه تازه‌ای بر

کار نشست،

او به مانند شاهان بود؟

در قله‌ای دور نشسته بود و فرمان می‌داد باز هم فرمان، دوباره امر دوباره

تکرار همان داستان‌ها و دنیا باز به چرخش خود در این سیر دوار ادامه

داد،

رئیس وزیر داشت، آنان هم آن جایگاه را داشته‌اند؟

حکومت چه بود؟

حاکم چه بودند؟

چه چیز را حکمت کردند و چگونه آن حکومت به پیش رفت؟

نمی دانم و نمی دانستند اما دوباره اوای تکرار و دنباله داری شنیده می شد

و مردم را می دیدند که بر خاک و خون نشسته اند و آنچه فرمان است را

به گوش می خرنند

راستی او را با همین فرمان ها برگزیدند؟

نمی دانم، شاید به خوش رقصی، شاید به پاداش، شاید به تهدید، شاید به

فراموشی و شاید، اما او را اینان آفریدند و حال او را به گردن خود

انداخته می بینند که هر بار بیشتر و نزدیک تر شاهان امر می کند، به مانند

خدایان فرمان می دهد و دوباره حکومت تنها فرمان است حکومت تنها

آزار است و دوباره همه را به نظمی بیمار فرا خوانده است

حال او در همه جای دنیا جای دارد و این نظم را برای بهتر زیستن فرا

خوانده است، شاه را به مرگ و رئیس را به زندگی تشبیه می کنند،

او را خود کامه و این را مردمی می خوانند،

آن حکومت کریه و این حکومت زیبا است

همه چیز را مدام تکرار می کنند تا همه در این سکوت آنچه بسیار شنیده

را بپذیرند و این گونه بود که همه پذیرفتند،

لیکن برخی از این دیوانگی به ستوه آمدند آنانی که لعنت بر حکومت

فرستادند

راستی آیا از آنان پرسیدی حکومت چیست؟

آیا آنان تعریف مشخصی از این حکومت داشتند که از آن بیزار شدند،

به نابودی آن همت گماشتند و حال در میدان شهر آنان تنها کشور بی

حکومت پا گرفته است

بیزاران از سلطان و شاه و امام و رئیس در کمین اند تا حکومت بی

طبقه‌ی خود را بیافرینند اما شهر آنان خدایان بیشتری داشت

آنکه قدرتش بیش بود خدا خوانده خواهد شد، بستری را که به قدرت

آلوده کردند دوباره گریبان‌ها را خواهد گرفت و بنگر بر آنان که در

حال ساختن دوباره‌ی همه چیز بر آمده‌اند

آنان از این نظم به ستوه و دوباره قدرت را نادیده به دور افکندند دوباره

شاه به میدان خواهد آمد شاید این بار او را همه نپرستیدند اما آنان که او

در دام او وامانده‌اند او را خواهند پرستید دوباره او را پرستش خواهند

کرد و دوباره این سیر دوار تکرار خواهد شد.

یاغیان بیزار از این حکومت ندیدند که دوباره قدرت میداندار شد و همه

را به درون خود بلعید، آنان قدرت را فراموش کردند و تنها آدمی در

نوک پیکان را دیدند دوباره همان اتفاق دور و دوباره همان بازی

دیرین، همه تنها آنچه در نوک هرم است را می‌بینند به هرم کسی را  
کار و باک از بودن او نیست و این گونه است که او باز هم در میان است  
هر بار خدایی می‌آفریند، والاتر از آن هر یار هزاری شاه آفریده که به  
واسطه‌ی خموشی همه چیز را برای خود خواهند کرد

هرج مرج را صدا میزند و با هم به جان خیابان‌ها خواهند افتاد و هر که  
قدرتش بیش است خود را نجات خواهد

در میان این شلوغی و دیوانگی باز هم کسی را با حکومت کاری نبود

کسی دانست معنای حکومت چیست؟

هیچ تن به حکومت ننگریستند و من خواندم که حکومت اداره کردن  
است، حکومت حکمت است، حکمت از دانش و از خرد جمعی  
تراوش خواهد کرد و این مدیریت را بر مردمان خواندم،



حکومت سلطنت، مدیریت، اداره همه را باز هم که بخوانی دوباره با آنچه در نگاهشان به گوششان هزاری خوانده شده تکرار خواهند کرد و باز با اشکان چشم در آرزوی شاهی معادل به خاکم خواهند نشست،

هر چه در طول این سالیان طول و دراز به هزاری اشکال روا کردند و هر بار نام حکومت بر آن دادند و این نفرت عوام از بودنش بود، همه در هرج و مرج لعنت کردند و دنیا را بی آنچه حکومت است خواستند و چه تلخ و دردناک خواهد بود تا آدمیان را دوباره بفهمانی که حکومت مدیریت است در برابر نانظمی ایستادن است، حکومت رفاه و آرامش است، تو می خوانی آنان شاه می بینند،

تو می خوانی و آنان دوباره کرنش خواهند دید از رئیس تا رهبر، از شاه تا سلطان همه در تخت خواندند و اشک ها را دیدند بر خاک ماندن را چشیدند و باز همه چیز همان گونه که بود تکرار شد

اما با آنچه سخت‌ترین اشکال بود این بار هم آمده اند یاغیانی که نه به ندای هرج و فریاد مرج که به آنچه درونشان ایمان به تغییر بود جهانی بسازند که حکومت تنها زندگی جمعی و رفاه را به پیش ببرد تنها مدیریت کند و نظم ببخشد مدیرانی که علم کردن کار داشتند و هیچ تن هیچ کدام از آنان را نخواهد دید نخواهد شناخت و تنها از آنچه کردند بهره‌مند خواهند شد.

در میان شهر آزادگان هر چه از آن دوردست به حکومت خواندند را از یاد برده در جستجوی فردا خواهیم بود فردایی که هیچ از این جنون را به خاطر نداشته باشد و اگر کسی حکومت خواند، لعنت نگویند و بدانند حکومت رفاه است، نظم است قانون است تعلیم است و دنیا را جای بهتر ساختن است...

آزادی

جامعه‌ی آزادگان متکی به آزادی خواهد بود، این گوهر پاک و والاترین  
ارزش جهان، مهم‌ترین رکن را در جامعه‌ی پاکان ایفا خواهد کرد، این  
ارزش والا باعث پویایی و بیداری جامعه خواهد شد و ارزشی غیر قابل  
جدایی از دیار ما است

آزادی در تمام اشکال و ابعاد باید در جامعه‌ی پاکان شکل گیرد و تنها  
هنجار در این گوهر والا آزار نرساندن به دیگران است و تعریف این  
قانون برای آزادگان بارها و بارها گفته شده و همه از این قانون مطلع و  
پاسدار آن خواهند بود، قانونی که به ما حق آزار رساندن به دیگران را

نمی‌دهد، برای وجود داشتن این ارزش پاک باید به دیگران که همه‌ی  
جان‌های جهان را تشکیل می‌دهند آزاری نرسانیم

ما باورمندان به پاکی این قانون آزادی، تنها راه رهایی بخش را  
می‌شناسیم و همواره پاسدار این ارزش والا خواهیم بود و همه‌ی جان‌ها  
را برابر و با ارزش می‌انگاریم و هیچ آزاری به آن‌ها نخواهیم رساند،  
تنها شرط در این آزادی و رسیدن به این گوهر پاک حقا همین قانون در  
بطن آن است که اگر پاسدار آن نباشیم مطمئناً این گوهر والا را از  
دست خواهیم داد و برای اینکه این ارزش والا وجود داشته باشد و  
همیشگی و ابدی شود باید قانون پاکش را به دیده‌ی منت قبول کنیم

وقتی از آزادی در جامعه‌ی آزادگان صحبت می‌کنیم، باید تمامی این  
طریقت را با حفظ قانون پاکش در نظر داشته باشیم و در این بخش به  
سرفصل‌هایی از آن‌ها اشاره خواهیم کرد تا دوباره مروری بر این ارزش  
پاک داشته باشیم و بدانیم تمام پیرومندی و آرامش و زیبایی جهان ما

در گروهی رستن بر این ارزش والا و احترام به این قانون پاک خواهد بود.

یکی از مصادیق آزادی در جوامع، مطمئناً آزادی بیان خواهد بود که جامعه‌ی آزادگان و سرای پاکان باید به این ارزش پاک در تمامی اشکال احترام کافی بگذارد و پاسدار رسیدن به این آزادی بزرگ در جامعه‌ی خویش باشند، وقتی از آزادی بیان صحبت می‌کنیم، شاید در ابتدا تنها با یک موضوع طرف باشیم اما در پس این ارزش والا بسیاری از موضوعات هم باز خواهد شد و آزاد بودن انسان‌ها در گفتار باعث بسیاری از دگرگونی‌ها و پیشرفت‌های جامعه‌ی بشری خواهد شد

باید نخست ارزش این اتفاق مهم را بدانیم و بشناسیم و به ارزش و منزلتش در جامعه‌ی خویش بها دهیم، آزادی بیان دریچه‌ای زیبا و پرنور را برای ما انسان‌ها باز خواهد کرد تا به واسطه‌ی آن همه بتوانیم حرکتی رو به جلو و پیشرفت داشته باشیم

آدمیانی که با هم بیشتر و بهتر حرف می‌زنند از گفتن حرف‌ها ترسی ندارند، کمتر دچار خشونت خواهند شد و مشکلات را از طریق همین گفت‌وگوها و دیالوگ برقرار کردن از میان خواهند برداشت، این قدرت بزرگ در جامعه باید که پاسداری شود،

در ابتدای امر باید ارزش این گوهر والا در آزادی را بشناسیم و بدانیم که آزادی بیان در جامعه‌ی آزادگان به هر شکل ممکن باید که حفظ شود و هیچ‌کس به واسطه‌ی حرفی مواخذه نخواهد شد، هیچ‌حصاری نباید برای این گفتارها قائل شویم زیرا هر حصاری بر این گفتار باعث لطمه به آزادی خواهد بود، اگر حرفی اشتباه هست هم باید گفته شود، ولی حقا اشتباه خود به خود و بدون فشار از میان برداشته خواهد شد

ما نباید برای گفته‌ها مانعی بترسیم، تنها همان آزار نرساندن می‌تواند مرزی برای ما در تمام امور تعیین کند که آن هم با تفسیرهای شخصی نمی‌تواند هر روز رنگ و بوی تازه و جدیدی بگیرد، وقتی از آزار

گفتاری صحبت کردیم، منظور دروغ و تهمت و توهین خواهد بود اما این تهمت و توهین هم چهارچوبی خواهد داشت که از پیش تعیین شده است و هر حرفی را نمی‌توان با این چوب راند و باعث خفقان عمومی شد

مطمئناً هر حرفی که گفته می‌شود به واسطه‌ی دلایل و برهانی است که می‌توان از آن دفاع کرد و پاسخ گفتار، به گفتار خواهد بود، این آزادی در گفتار باید به تمامی اشکال در جامعه‌ی پویای ما حفظ شود تا گره‌های کور دنیا هم به دست همین دیالوگ برقرار کردن از میان برداشته شود



آزادی در جامعه‌ی آزادگان باید ما را به مسیری رهسپار کند که احزاب  
بیشماری با نگرش‌های مختلف شکل گیرد، زیرا داشتن احزاب باعث به  
وجود آمدن پویایی جامعه خواهد شد، باید ارزش داشتن احزاب را هم  
بشناسیم و بدانیم که داشتن چنین احزابی در هر جامعه باعث شور و  
طغیان خواهد بود، چیزی که ما همه‌ی عمر نیازمند آن بودیم

داشتن این احزاب باعث می‌شود تا مردمان بیشتر احساس زندگی و شور  
کنند، بیدار باشند و راه تازه‌ای بجویند، باید به شکل‌گیری این احزاب و  
تشکل‌ها کمک کنیم و جامعه‌ای پویا بنا سازیم،

جامعه‌ای که احزاب بیشماری بتواند به خود بیفزاید و حزب‌های بیشتری  
پدید آورد و جمعی در کنار هم بتوانند برای حقوق و پیشرفت جامعه  
تلاش کنند و خاموش نمانند

ما به قانون پاک آزادی معتقدیم و همه با اتکا به این قانون در کنار هم همراه شده‌ایم به واسطه‌ی احترام به باور پاک‌ی در کنار هم هستیم و می‌دانیم این ارزش یعنی قانون آزادی، آزار نرساندن به دیگران یعنی همه‌ی جانداران جهان، اصلی غیر قابل انکار و جاودان است.

وقتی به این آرمان پاک معتقدیم پس احزاب ما همه حامی و پاسدار این قانون و ارزش والا خواهند بود و احزاب می‌توانند هر روز در شکل‌های مختلفی به وجود آیند، همه و همه در این راه باید مشترک باشیم باید هر روز تغییر دهیم به راهکارهای بهتری برسیم و حقا وجود احزاب در جامعه به ما در این راه کمک خواهد کرد

شاید وقتی ما از آزادی صحبت می‌کنیم، برخی اشکال بگیرند که این‌ها آزادی مطلق نیست و آزادی را بی‌قید و شرط تصویر کنند، البته شاید که این هم دیدگاهی باشد اما حقا ما را به قهقرا و هرج و مرج و ظلم

بیشتر خواهد رساند و این‌ها هیچ‌گاه در مرام ما به آزادی تفسیر نخواهند شد،

آزادی برای وجود داشتن نیازمند قانون است، قانونی که خود وجود آزادی آن را پایه‌ریزی کرده است و در طول این سالیان دراز بارها در گوشمان زمزمه کرده است، ما نمی‌توانیم به آزادی نگاه کنیم وقتی کسی را اسیر و برده‌ی خویش نگاه داشته‌ایم،

باید آزادی بخشید تا طعم آزادی را چشید

ما طغیان و شور می‌کنیم و برای اهدافمان می‌جنگیم تا ظلمت را از جهان ریشه‌کن کنیم، نه برای رسیدن به هرج و مرج و ساختن جهانی در زشتی، اعتقاد به آزادی بی‌قید و شرط جامعه را نابود خواهد کرد، جامعه‌ای خواهد ساخت که تنها قدرتمندان می‌توانند در آزادی زندگی کنند و آزادی جای خودش را به قدرت خواهد داد

آزادگان جامعه‌ی آزاد، باید در افکار و آرای خویش مختار باشند و بتوانند آزادانه فکر و باور اختیار کنند، آن را به دیگران بیان کنند، حزب تشکیل دهند که ریشه‌ی تمام دگرگونی‌ها از افکار انسان‌ها سرچشمه خواهد گرفت و باید در جامعه‌ی آزادگان این افکار و باورهای آزاد را پاسداشت کرد و محافظ آن‌ها بود،

فرای اینکه هر گاه دوست داشته باشند باید بتوانند از سرزمینی که دوست ندارند دور شوند و به جای دیگری نقل مکان کنند و آرزوها و باورهای خویش را در آن دورترها بجویند فرای این باید بتوانند آزادانه در دل این سرزمین فکر کنند، آرای خویش را با دیگران در میان بگذارند، باورهای تازه‌ای را پی‌ریزی کنند، هر روز ابداعات تازه‌ای به باورهای گذشتگان بیفزایند و هر طور که می‌خواهند فکر کنند و فکر

بسازند

این آزادی بی قید و شرط باید که برای همه محفوظ باشد، آزادگان در سرزمین آزاد، آزادانه زندگی خواهند کرد تا در آن بتوانند به هر باوری دسترسی داشته باشند، چیزی به نام سانسور میانشان وجود نداشته باشد و بتوانند هر اصلی را بفهمند و درباره‌اش اندیشه کنند، تصمیم بگیرند و نقد کنند باز بسازند و افکار جدیدی به میان آورند،

فرای تمام این آزادی‌ها، آزادگان باید که در تظاهرات آزاد باشند تا حقوق از دست رفته‌ی خویش را به دست خود باز پس گیرند و برای این حقوق پایمال شده اعتراض کنند، این حق اعتراض باید یکی از مهم‌ترین اصول در جامعه‌ی آزادگان باشد، چیزی که ما در طول هزاران سال از آن دور مانده‌ایم، برای به دست آوردنش تلاش‌های بسیار کرده‌ایم،

به خیابان‌ها آمدیم در ازای رشادت‌هایمان باتوم خوردیم و به زندان‌ها نشستیم، شکنجه شدیم، زندان‌های طویل مدت گرفتیم و هر روز برای

آزادگان زندگی به مرگ بدل شد، هزاران بار کشته شدند و دوباره زنده شدند، به جوخه‌های مرگ سپرده شدند، بی‌جرم و جنایت، سر از تن‌هایشان بریده شد، خون پاکشان به زمین ریخت، آن‌ها برای حقوق از دست رفته‌شان در خیابان بودند اما پاسخشان تیر بود و زشتی که به جانشان رسید و دنیا را به اسارت و مرگ بدل کرد

پاسخ فریاد مرگ، شکنجه، تبعید و زندان بود، این سرنوشت هزاران ساله برای آزادگان بود که سراسر جهان به روزشان داد و با شجاعت حق خویش را پس گرفتند، جهانی برای خویش ساختند که در آن حق تظاهرات، اجتماعات، اعتراضات عالی و بزرگ تلقی شود،

باید که این شور ستاییده شود و با افتخار همواره از آن یاد شود تا همیشه بدانیم با جنگیدن جهان را خواهیم ساخت

ما باید خون‌های بسیاری که جان دادند را محترم و بزرگ بشماریم و برای دیاری که ساخته‌ایم، برای جاودانگی‌اش همواره تلاش کنیم، باید با معترض به عنوان یک انسان والا و بزرگ رفتار کنیم و فریاد او را با جان و دل بشنویم، باید بتوانند آزادانه اعتراض کنند، حق خویش را طلب کنند،

دنیایی که ما هم به خاطرش هزاران سال جنگیدیم تا همه را بیدار کنیم حال آن‌ها هم برای باز پس گرفتن حقوقشان از جان گذشته و تلاش می‌کنند، معترضان باید که بتوانند با تظاهراتشان جامعه‌ی ما را پویا سازند آن‌ها باید از هیچ نهراسند که ارزشی والا و بزرگ خواهند داشت، انسان‌هایی که حاضر به خاموشی نشدند و هر روز از دیروزشان پویاتر و در تکاپوتر بودند

اصل تظاهرات، موضوعی انکار نشدنی در جامعه‌ی آزادگان خواهد بود که باید به آن و پاسداشت آن همت گمارد، حکومت باید تدابیری بیندیشد تا همه در هر سطح و هر تعداد بتوانند به حق مسلم خود دست یابند و با هر بهانه‌ای این تظاهرات را فرو نشانند که هیچ تعریفی برای فرو نشاندن آن وجود ندارد

ما باید به این باور داشته باشیم که همیشه در حال تکاپو هستیم و با این تکاپو، تکامل و تغییرات حاصل خواهد شد، باید همواره باورهایمان را به روز و به سوی پیشرفت بگذاریم تا پویا و پویاتر شود و هیچ سدی در برابر این تغییرات قرار ندهیم و با ایمان به مرام پاکی و باور به قانون آزادی به راه پیشرفت همت گماریم و بدانیم با آزادی می‌توانیم جامعه‌ی بهتری بسازیم

هیچ گاه نباید از تغییرات بهراسیم که تغییر راهگشای دنیای ما است



جامعه باید با تغییر رو به جلو باشد این باور به آزادی اصل و بنیان  
باورهای ما آزادگان را تشکیل می‌دهد و ایمان به آزادی راهگشای ما  
در برابر تمام زشتی‌ها در زندگی و جهان ما خواهد شد

در این جامعه نباید از تغییرات و ابداعات ترسید و تمام این راه‌ها  
راهگشای فردای روشن‌تر ما خواهد بود باید بدانیم و به این طریقت  
پاک و پویا ایمان بیاوریم که آزادی تنها گره‌گشا در برابر تمام زشتی‌ها  
است و باید به تمام اصول آزادی احترام بگذاریم و نگاهمان تنها به  
قانون آن باشد که خویش حافظ این راه عظیم خواهیم بود

آن مسیر از آزادی که در این بخش از آن سخن گفتیم ما را به تغییرات  
خواهد رساند، به عنوان مثال وقتی از تظاهرات آزاد صحبت می‌کنیم،  
وقتی این جمع از معترضان به بخشی از حکومت یا فرد خاصی از  
حکومت اعتراض می‌کنند باید گروه ناظر خود را مسئول و به فکر برای  
برکناری باشد که راه و طریقت ما آزادی و آزادگی است

ما به همه‌ی انسان‌ها احترام می‌گذاریم و حتی یک رأی از آن‌ها هم برای ما محترم است، حال اگر این رأی به برکناری ما بینجامد باید آن مسئول در وهله‌ی اول آزاده باشد که از کار خویش استعفا دهد و یا اگر او این‌گونه نبود به این فریاد و اعتراضات ناظران گوش فرا دهند و این مهم را عملی کنند تا این چرخه‌ی آزاد بی‌نقص به کار خود ادامه دهد، این نگاه به قدرت باید هرروز ضعیف و ضعیف‌تر و در لایحه‌های اجتماع به اشتراک در آید تا از آن قدرت مرکزی هیچ باقی نماند به جز اراده و خرد جمعی

باید از زشتی قدرت بکاهیم و زیبایی از زشتی‌ها دنیا بسازیم که مددجوی ما در راه رسیدن به جهان پاک باشد، والاترین ارزش زندگی ما آزادگان، آزادی خواهد بود این قانون پاک که باعث دوری جستن از زشتی و ظلم شده را پاس می‌داریم و باید به این گوهر والا در تمامی

اشکال پایبند ماند و پاسدار این مسیر زیبا بود که گره‌گشای دنیای ما  
است

آزادی این گوهر نایاب که سالیان برایش جنگیده‌ایم در تمام اشکال در  
سرزمین پاکان جاری و ساری خواهد بود، همه می‌توانند آزادانه فکر  
کنند، بدعت بگذارند و از گفتن هیچ نهراسند و باید آرا و نظراتشان را با  
همه در میان بگذارند و هیچ تعقیمی در پس این گفتارها وجود نداشته  
باشد

باید مردم این جامعه بتوانند آزادانه تشکل‌ها، نهادها و احزاب مختلفی  
شکل دهند، افکارشان را در میان بگذارند و حکومت باید که آنها را  
در راه تحقق این خواسته‌ها یاری دهد، تمام این افکار بخشی از بدنه‌ی  
همین حکومت شود و راه‌های آزادی بیشتر و رفاه روزافزون به وجود  
آید که این طریقت ما است

آزادگان باید به اعتراض پردازند و حق را طلب کنند که این ارث ما  
است و حکومت باید که پاسدار آنها باشد و آنها را سپاس گوید که  
صدای رسای آزادی است، این تظاهرات و اعتراضات باید ما را به  
تغییر برساند، نباید از تغییر بهراسیم که باعث پیدایش زیباییها است،  
باید این دریچه را باز نهیم، با این تغییرات هر روز پویاتر باشیم و به  
منزلگاه والا و رفیعی که می‌خواهیم دست یابیم و جامعه‌ای آزاد بدور از  
تمام زشتی‌ها با مدد از قانون آزادی بسازیم و از زندگی در چنین سرای  
پاکی در آزادی و آرامش لذت ببریم و با مدد از آزادی به پیشرفت  
درآیم و هر روز پویاتر در این راه استوار گام برداریم.

**قانون**

قانون راهگشای جهان آزادگان خواهد بود و باید که به درستی تنظیم شود و به بند بند آن عمل کنیم تا جهانی بدور از هرج و مرج بسازیم و در این جهان آزادانه زندگی کنیم،

قانون می‌تواند در صورت درست تنظیم شدن گره‌گشای ما در جهان باشد و تضمین‌کننده‌ی آزادی‌های جهانمان، این قانون که به طول تاریخ به دست مردمان به غنیمت برده شده و با تاخت و تاز در آن جهان زشتی را پدید آورده‌اند، می‌تواند جواب عکسی به جهان آزادگان بدهد

با تنظیم درست قانون، قانون حامی جهان آزادگان خواهد بود و جهان

ما را به جهانی منظم در صلح و آرامش و آزادی سوق خواهد داد

قانون به مانند چاقویی است که هم می‌تواند باعث زشتی‌ها و هم حافظ

زیبایی‌های جهان ما باشد، اما باید این را بدانیم که بی‌قانونی جهانی در

هرج و مرج خواهد ساخت و باید به داشتن قانون و احترام به آن جهانی

عاری از زشتی بسازیم و باید که سرزمینی بنا کنیم تا حرف قانون پیش

رود و بتوانیم هر بار قانون را تغییر دهیم و راهکارهای تازه‌ای به آن

افزون و یا از آن کم کنیم

اما حرف اصلی را در دیار آزادگان باید که قانون بزند و قدرت از افراد

در اختیار قانون قرار گیرد تا بتوانیم جهانی آرام پدید آوریم، قانون

گره‌گشای دنیای ما است و می‌تواند ما را به سمت جهانی در کمال و

آرامش در پناه آزادی برساند در صورتی که این قانون را محترم بشماریم

و بدانیم که راهگشای ما از زشتی‌ها مدد از قانون است،

باید که جامعه‌ای بسازیم استوار به قانون، قانونی که در تمام مشکلات به فریاد ما برسد، قانون نباید برای پاک کردن صورت مسئله‌ها نوشته شود که باید راهکاری برای برون رفت از زشتی‌ها و ظلمت‌ها باشد و با مدد از آن بتوانیم مشکلات ریز و درشت دنیايمان را حل کنیم،

قانون نگاشته‌ای به دست بشر است که باید پویا و هر روز با شرایط روزگار تغییر کند، ما برای جهان آزادگان، نیاز به قوانین بسیاری پیرامون تمام موضوعات دنیايمان داریم که باید عالمان این دانش با مدد از ارزش و قانون واحد آزادی آن را تدوین کنند و گره‌گشای مشکلات ما باشند و در تنظیم آن دقت لازم را به کار ببندند که مشکلات بیشماری می‌تواند به دست قانون مرتفع شود و یا به بیراهه‌ای ما را بکشاند و باعث بروز مشکلات بیشماری گردد پس حقا تدوین این قانون نیاز به تلاش جدی بیشتری از سوی همگان دارد و باید همواره دست را برای تغییر این قوانین باز گذاشت و شرایطی فراهم کرد تا به



محض دانستن زشتی‌ها بتوانیم برای آن چاره‌ای بیندیشیم و با تغییر آن قانون از بروز زشتی‌ها جلوگیری کنیم،

این قانون وابسته به زندگی انسانی خواهد بود و نمی‌توان به عنوان یک ارزش غیر قابل تغییر به آن نگاه کرد، مطمئناً وابسته به شرایط و اتفاقات این ارزش می‌تواند که تغییر کند و مفاد تازه‌ای به آن اضافه و یا از آن کم شود و باید این دریچه را همواره در قانون آزاد بگذاریم تا با تحولش زندگی بهتری پدید آید.

اما حقا ارزشی در آن غیر قابل انکار است و نمی‌توان هیچ‌گاه آن را تغییر داد، ارزشی که در تمام این سالیان همراهمان بوده و ما با باور به آن ارزش‌ها آزادی را تدوین کرده‌ایم،

ما ارزش آزادی، قانون پاک آن که فریادش آزار نرساندن به تمام  
جانداران در جهان است را همواره باید که پاسداشت کنیم که تنها دلیل  
زندگی آزاد و ارزش یکسان میان همه‌ی جانداران است.

قانون آزادی حامی جهان آزاد ما در دنیا است این قانون باعث می‌شود  
تا زشتی و ظلم ریشه‌کن شود و جهانی در صلح و در آرامش پدید  
آورد،

قانون آزادی به ما راهی را نشان می‌دهد که رو به آفاق و کمال است،  
مسیری روشن برای رسیدن به کامیابی و پیروزی، این قانون پاک  
دریچه‌ای به ما نشان می‌دهد تا همه در جهان، آرام با صلح و ثبات در  
آزادی کامل زندگی کنیم، هزاران بار در گوشمان نجوا کرده که برای  
رسیدن به چنین جهانی باید به قانون پاک نهفته در آزادی احترام  
بگذاریم و به آن پایبند باشیم ما باید که به دیگران ظلمی نرسانیم آزادی  
نرسانیم و این دیگران را تمام جانداران جهان تعریف می‌کنیم، نه کسی

را برتر شمرده و نه کسی را کهنتر، نه کسی به تاج است و نه کسی برده  
که همه یکسان و برابرند،

اگر طالب آزار ندیدن در جهان هستیم باید به کسی آزار نرسانیم، اگر  
طالب رسیدن به آزادی هستیم نمی‌توانیم که کسی را اسیر کنیم، اگر  
طالب صلح و آرامش هستیم نباید با کسی جنگ کنیم و باید در این  
زیبایی‌ها جاودان بمانیم و درک کنیم تا به ارزش والای آزادی دست  
یابیم و جهان را تا ابد آزاد سازیم

جامعه‌ی آزادگان با داشتن چنین قانون پاک و اعتقاد به چنین راه  
راستین، هیچ‌گاه در قوانینش اصلی برای شکنجه و آزار دیگران نخواهد  
داشت ما موضوعی به نام آزار رساندن را در جهانمان بر نمی‌تابیم، حتی  
اگر آزار دیده باشیم، حتی اگر آن جرم زشت‌ترین زشتی‌ها در جهانمان  
نام گرفته باشد، حتی اگر فکر کردن به آن دیوانه‌مان کند

ما قانون را برای کینه و انتقام ننگاشته‌ایم، ما قانون را در عصبانیت نمی‌نگاریم که برای رهایی نوشته‌ایم، برای برون رفت از مشکلات و زشتی‌ها، برای از میان برداشتن ظلمت از جهان و در این راستا هیچ‌گاه قانونی نخواهیم نگاشت تا از عذاب و شکنجه و آزار در آن حمایت کنیم

هیچ حکمی، هیچ ماده‌ای هیچ قانونی نمی‌تواند ما را به شکنجه‌ی دیگری سوق دهد، شلاق بزند، اعدام کند، سنگسار کند، قطع عضو کند و دیگر زشتی‌ها را روا بدارد، ما در برابر همین زشتی‌ها شوریده‌ایم و برای از میان برداشتن این دیوانگی‌ها از جان و وجودمان گذشته‌ایم

شاید آزاده‌ای در عصبانیت زمانی که به عزیزش زشتی روا شده طالب انتقام و کینه باشد اما قانون ما در زمان دیوانگی و کینه و در راه انتقام ننگاشته نخواهد شد که ما قانون را برای اصلاح می‌نگاریم

چگونه می‌توان خویشتن عامل بر این زشتی‌ها و دیوانگی‌ها باشیم و در  
عین حال طالب آزادی،

قانون آزادگان از تعقل و برای رهایی نگاشته خواهد شد، برای از میان  
برداشتن زشتی‌ها و هیچ شکنجه‌ای، هیچ آزاری در این قانون پاک جای  
نخواهد داشت، نیاز به این نگاشتن‌ها هم نخواهد بود، آن روزهای دراز  
که ما در این سالیان فریاد زدیم، قانون آزادی یعنی منع آزار رساندن به  
همه‌ی جانداران، معنای این ارزش در خویش نهفته بود، چگونه آزادی  
که حامی زندگی آرام در صلح است، آزادی که تمام فریادش از میان  
برداشته شدن زشتی‌ها و ظلمت است، می‌تواند به دیگری آزار برساند؟  
باز هم برای هزارمین بار فریاد می‌زنیم در این قانون چیزی به اسم آزار  
رساندن وجود نخواهد داشت.

اما در دیار آزادگان، قانون برای همه یکسان خواهد بود و جرائمی که  
مرتبط با آزار و نابودی جانداران باشد برای همه‌ی اقسام جانداران به

یک اندازه اتخاذ خواهد شد، نابودی جان‌ها در همه‌ی جانداران برابر و یکسان است، مطمئناً جرائمی تنها در راستای انسان‌ها و میان جامعه‌ی ما تعریف شده است و اقسام آزار مانند، آزار روانی و گفتاری تنها برای ما تعریف شده است که قانون مجازات هم برای انسان‌ها اتخاذ می‌شود، اما جرمی که نقص قانون آزادی را به همراه داشته باشد و باعث نابودی جان‌ها در رسته‌ی آزار جانی جای گیرد برای همه و در قبال همه یکسان است

قانون کشور آزادگان به همه‌ی جانداران به یک چشم نگاه می‌کند، چرا که همه دارای جان و جانشان با ارزش‌ترین ارزش جهان است و حال آنکه حیوان باشد و یا انسان و یا طبیعت و هیچ‌کس نمی‌تواند هیچ آزاری به هر کدام از جانداران برساند

در برابر قانون همه برابر خواهند بود و حکمی در قبال آزار به هر کدام جانداران یکسان است می‌دانیم که قانون تنها برای انسان است و انسان

در برابر قانون و حفظ حیات از این ارزش پاک مسئول است و هیچ مسئولیتی حیوانات و گیاهان را در بر نخواهد گرفت، انسانی که به واسطه‌ی قوه‌ی تعقل می‌تواند موضوعات را درک کند در ساختن آبادی و آزادی جهان وظیفه‌ای بر دوش او است در قبال قانون مسئول است، انسانی که قوه‌ی تعقل ندارد و کودکانی که هنوز به سنی برای تمیز دادن موضوعات نرسیده‌اند هم حقا در قانون مصون‌اند و قانون تنها حامی آنها است به مانند حیوانات و انبات، پس قانون پاک آزادی مصونیت را برای مظلومان فریاد و حفظ و صیانت از قانون را به عهده‌ی انسان عاقل وامی‌گذارد، باید بیشتر پیرامون قانون در جهان آزاد سخن بگوییم و ابعاد انسانی آن را بیشتر مورد بررسی قرار دهیم که کشور آزاد ما در آینده نیازمند داشتن قانون مدون خواهد بود و باید در این قوانین همه‌ی جوانب را در نظر بگیریم و هر روز پویاتر از گذشته باشیم

و حال باید این تقسیم‌بندی‌ها تا حد نیاز انجام شود تا در آینده از گفته‌ی ما تفسیرات شخصی نشود و این راه پاک را به بیراهه نبرند، باید درک کنیم که قانون تا چه حد می‌تواند گره‌گشای جهان ما باشد،

وقتی به جامعه‌ی انسانی بنگریم برای تعیین قوانین نیاز است که عالمان در کنار هم بنشینند و در جامعه‌ای آزاد این قوانین را بنویسند، اما باید راهکارهایی ابتدایی و چهارچوب‌هایی را همیشه در آن رعایت کنند و ما به هر تغییری با محترم شمردن این چهارچوب‌ها معتقدیم، مثل قانون آزادی که برایمان تعیین کرده است که به دیگر جانداران آزار نرسانیم و این‌گونه از این زشتی‌ها دور شویم، این چهارچوب همواره همراه ما خواهد بود حتی اگر قانون را هزار بار از نو بنگاریم.

اما جرائمی در جهان انسانی وجود دارد که به مسائل مالی باز می‌گردد و مطمئناً عناوین بیشماری خواهد داشت که قانون‌دانان بیشتر با این سرفصل‌ها آشنایی دارند و به این عناوین واقف‌اند، وقتی در جامعه‌ی



آزاد از جرائم مالی صحبت می‌کنیم باید بدانیم که این جرم باید کیفری هم‌سطح خود داشته باشد و به چیزی فراتر از آن ختم نشود،

یعنی وقتی از جرائم مالی صحبت می‌شود متخلف باید به پرداخت مال محکوم شود و این جرم مالی چیزی فراتر از عودت دادن مال نباید در خویش داشته باشد، منظور از جرائم مالی موضوعاتی پیرامون همین اصل است باید برای چنین جرمی به ازای همان کیفر در نظر بگیریم و عودت دادن مال راهگشای ما است نه چیزی فراتر از آن،

تبیین قوانین کیفری ما در جامعه‌ی آزاد باید به سه دسته صورت پذیرد، دسته‌ی اول جرائمی که تنها نیاز به آموزش اجباری خواهد داشت یعنی کیفر خاطی در ازای چنین جرائمی شرکت در جلسات آموزشی اجباری خواهد بود تا آموزش و تعالیم درست فرا گیرد.

دسته‌ی دوم جرائمی که خاطی باید به مدتی از اجتماع دور بماند و در آن فرصت به تعلیم اجباری بپردازد تا شرایط بازگشت به جامعه را داشته باشد و پس از گذراندن دوران آموزش و آمادگی برای بازگشت به جامعه دوباره میان آزادگان زندگی کند.

دسته‌ی سوم جرائمی که کیفرش دوری همیشگی از جامعه‌ی آزادگان خواهد بود که شامل جرائمی نابخشودنی است که صلاحیت خاطی را برای ادامه‌ی زندگی در اجتماع بر هم می‌زند و این انسان دیگر لایق به زندگی در اجتماع و جمع جانان نخواهد بود.

حال باید به تک‌تک این کیفرها و جرائم وابسته به آن بپردازیم تا با داشتن چنین چهارچوب‌هایی در آینده آزادگان قوانین بی‌نقصی بنگارند و هر روز برای پویایی بیشترش تلاش کنند

بخش اول جرائمی که کیفرش آموزش اجباری خواهد بود،

ما به آموزش و تعالیم با نگاهی وسیع می‌نگریم و می‌دانیم برای داشتن جامعه‌ای به دور از زشتی‌ها اولین گام تعالیم درست خواهد بود و حقا رفاه اجتماعی که کسی به واسطه‌ی نیاز مرتکب جرمی نشود و در گام نخست حقا چنین جامعه‌ای را می‌سازیم اما در قانون هم باید چنین راهکار شریفی را در نظر بگیریم تا در برابر جرائم با دادن تعالیم درست برابر زشتی‌ها را سد کنیم و جامعه‌ای پاک پدید آوریم

این اولین کیفر در جامعه‌ی آزادگان خواهد بود،

آموزش اجباری

برای مثال چندی پیش درباره‌ی جرائم مالی صحبت کردیم و گفتیم در ازای جرائم مالی باید کیفر به ازای عودت دادن مال در نظر گرفته شود، اما در کنار چنین کیفری باید به آموزش هم نگاه وسیعی داشته باشیم و

کیفر کسی که چنین اشتباهی انجام داده باید آموزش اجباری هم باشد تا بیشتر با این عنوان آشنا شود و تعالیم درستی برای پرهیز از چنین زشتی را فرا گیرد تا دیگر شاهد چنین زشتی‌هایی در جامعه‌ی آزادگان نباشیم،

پس جرائم مالی فرای عودت دادن مال و نگاه یکسان به جرم و کیفر که مال به مال خواهد رسید باید در برگیرنده‌ی آموزش اجباری نیز باشد تا از این زشتی مرتکب جرم را دور کنیم.

اما مثال دیگری برای این نوع جرائم که کیفری به نام آموزش اجباری خواهد داشت، آزارهای گفتاری خواهد بود، ما باید در قبال مجرمی که با تهمت دست به آزار دیگران زده نیز چنین نگاهی را دنبال کنیم و در ارتکاب چنین جرمی به دنبال حلقه‌هایی از اتصال با آموزش نادرست بگردیم و کیفر چنین بزهی را با آموزش اجباری دهیم

ما در قانون آزادی به این معتقدیم که نباید آزادگان به حمل سلاح  
مبادرت کنند، حال اگر چنین اتفاقی رخ داد و آزاده‌ای به حمل سلاح  
مبادرت کرد باید قانون به آموزش پناه ببرد و خاطی به آموزش اجباری  
محکوم شود تا بداند حمل کردن سلاح چه ضررهایی را در جامعه  
پدیدار خواهد کرد و با آموزش درست و مرتبط دست به چنین زشتی  
نزند و از چنین کرداری دوری کند،

این بخش مهم از قانون آزادی و این کیفر پاک که باعث در امان ماندن  
جامعه از زشتی خواهد شد باید به جد در جامعه‌ی آزادگان عملی شود  
و کلاس‌های اجباری و تعلیم درست و مرتبط در آن پایه‌ریزی شود تا  
مجرمانی که چنین اعمالی انجام داده‌اند با این تعالیم روبرو شوند و  
تعالیم درستی در اختیار آن‌ها قرار گیرد تا موجبات این زشتی در آینده  
پدیدار نشود

موضوع دیگری که در قانون حقا به عنوان جرم تلقی خواهد شد، سرقت است، دزدی را باید در وهله‌ی اول ریشه‌یابی کرد و دانست کسی که به چنین جرمی دست زده حتماً به واسطه‌ی نیاز چنین کاری کرده است، پس در وهله‌ی اول جامعه‌ی آزادگان باید رفاه درستی در جامعه پدید آورد و با به وجود آوردن چنین رفاه نسبی توقع دور ماندن جامعه را از چنین عملی خواستار باشد، اما وقتی کسی برای اولین بار مرتکب چنین جرمی شده باید قانون باز هم از تعلیم مدد گیرد و مجرم را به شرکت در کلاس‌های تعلیمی اجباری کیفر دهد و باز هم قانون به کمبودها و نیازهای آن شخص رسیدگی کند و بعد از تعلیم درست و اجباری و برطرف کردن نیازهای خاطی در انتظار زندگی درستی از او باشد، تعلیم اجباری بخشی مهم و بزرگی از قانون جزایی سرای آزادگان را تشکیل خواهد داد و با مدد از این روش پاک جرائم را از بین خواهد برد.

جرائمی از این دست که شاید شمارشان زیاد باشد باید در جامعه‌ی آزادگان با تعلیم بهبود یابد و تعلیم به عنوان اولین راه گذر ما از مشکلات انتخاب شود، راهی پاک که می‌تواند در از بین بردن جرائم در جامعه به ما کمک شایانی کند و باید با نگاه درست و اصولی به جرم و کیفر این رویه‌ی پاک را در قانون اتخاذ کنیم تا به واسطه‌ی آن جهانی عاری از زشتی و در نهایت آزادگی پدید آوریم.

و اما دسته‌ی دوم کیفرها در جامعه‌ی آزادگان که باید در قانون تعیین شود کیفری به معنای دور ماندن خاطی از جامعه برای مدتی معین و در عین حال آموزش اجباری دیدن درباره‌ی بزه و دور ماندن از آن زشتی است، این بخش، دوم کیفر در جامعه‌ی آزاد را تشکیل خواهد داد که باید درباره‌ی آن بسیار فکر شود و صاحبان علم از آزادگان گرد هم بنشینند و برای تعیین زمان دور ماندن و در عین حال آموزش‌های مرتبط، فکرها و ایده‌ها دهند و راهکارهای بهتری را هر روز از پیشتر

پیش گیرند تا جامعه به پویایی برسد و هر روز در پی بهبود این قوانین باشیم اما این هم بخشی از کیفی‌های جهان آزاد را در بر خواهد گرفت به معنای دوری خاطی از جامعه برای مدتی معلوم و در عین حال آموزش‌های اجباری که به موجب آن خاطی در طول آن بازه‌ی زمانی با مفاهیم تازه‌ای پیرامون جرمش آشنا شود و جرم را به درستی بشناسد و راه‌های درستی در برابر زشتی‌ها به دست آورد و آماده برای زندگی دوباره در جامعه شود آنگاه جامعه با آغوش باز پذیرای او باشد که دوباره زاده شده است و با دیدن تعالیمی درست حال می‌تواند بخشی از جامعه را تشکیل دهد و دوباره خویشتن را احیا و برای زندگی اجتماعی مفید باشد و جهان را به سوی پیشرفت بکشانند

شاید بخش زیادی از این کیفر برای خاطیانی در نظر گرفته شود که تعلیم اجباری برای آنان در مرحله‌ی اول کارگشا نبوده و در تکرار جرائم مبادرت کردند و باعث بروز زشتی‌های بیشتری در جامعه



شده‌اند، آن‌ها باید برای مدتی از اجتماع دور شوند تا آموزش‌های

اجباری بیشتری فرا گیرند و در این فاصله دوباره زاده شوند،

برای مثال همان مبحث سرقت، اگر دوباره فرد خاطی بعد از آموزش و

رفاه درست این عمل را تکرار کرد با اینکه تعالیم درستی به او داده شده

و رفاه او در جامعه تأمین شده است، حال در این تکرار باید قانون‌گذار

او را برای مدتی از جامعه طرد کند و برای تعلیم اجباری او زمان

بیشتری صرف کند تا دوباره خویشتن را احیا کند و زمانی که شرایط

بازگشت به جامعه را داشت دوباره به جامعه بازگردد، این تکرار جرم

باعث دوری او از جامعه خواهد شد و این دوری به واسطه‌ی تعالیم

بیشتر و زمان بیشتر می‌تواند در احیای خاطی کمک شایانی بکند

یا وقتی در بخش قبل درباره‌ی حمل سلاح صحبت کردیم و خاطی را

با آموزش کیفی دادیم، حال در نظر بگیریم که این حمل سلاح باعث

درگیری و ضرب و جرح در میان مردم شود آنجا است که قانون‌گذار

باید در قبال چنین تخطی‌ای مجرم را برای مدتی معین از جامعه دور کند و زمان بیشتر و متمرکزتری را برای تعلیم او صرف کند، نه فقط به واسطه‌ی حمل سلاح که هر درگیری و ضرب و جرح باید قانون‌گذار را به دور بودن خاطی از جامعه رهنمود کند که این زشتی می‌تواند باعث بروز زشتی بزرگ‌تر و فراگیرتری شود و قانون‌گذار باید با نگاه پیشگیرانه این خاطی را برای مدتی از جامعه دور کرده و با تعلیم درست و مرتبط اجباری در ساعاتی بیشتر او را از این زشتی دور کند.

ما باید نگاه درستی به تعلیم برای بهبود شرایط روحی و روانی مجرم داشته باشیم و سعی کنیم با مدد از این قوه‌ی پاک (تعلیم)، انسان تازه‌ای از او پدید آوریم و پس از رهایی او را به جامعه در پناه خود بگیریم و حکومت باید که او را در پیشبرد تعالیم مدد برساند و این باید درباره‌ی تمام جرائم و مجرمان اتخاذ شود و رهایی پس از این دور ماندن از جامعه منجر به در آغوش گرفتن دوباره‌ی او پس از رهایی باشد و با

مدد از تعلیم و پس از آن نگاه حکومت و دریافتن او باعث بازسازی  
مجرم و تولد آزاده‌ای دوباره شود،

باز هم می‌توان در این راستا از جرائم مثال آورد، گرچه این تنها  
مثال‌هایی برای تعیین چهارچوب در قانون‌گذاری جامعه‌ی آزادگان  
است و وظیفه جمع‌آوری و نگاشتن قانون حقا به عهده‌ی عالمان این  
دانش خواهد بود تا با مدد از قانون آزادی و این چهارچوب ما قوانینی  
در راستای آزادی و زندگی بهتر اجتماعی تبیین کنند.

در مثال دیگر می‌توان به خیانت اشاره کرد، جرمی که در جامعه به هر  
شکلی که رخ دهد باعث دورماندن آن شخص از زندگی اجتماعی و  
در عین حال آموزش اجباری پیرامون این موضوع خواهد بود، حال این  
خیانت چه در ازای جامعه، کشور و یا شخص حقیقی انجام شود، زیرا  
که نگاه ما به خیانت یکسان است، در قبال چه کسی و چگونه انجام  
شود تأثیری در این نگاه نخواهد داشت، شاید برای زمان این دورماندن

توسط عالمان تفاوت‌هایی اعمال شود اما این خیانت باید با دور ماندن و تعالیم درست درمان شود و ما از این خاطی انسانی وفادار بسازیم و این با مدد از تعالیم درست قابل اجرا است.

مثال‌های بسیاری در این باره در قانون قابل وثوق است، اما در این نگاره سعی شده تا تنها به چهارچوب‌ها اشاره شود و نگاه ریزبینان و تعیین این قوانین باید به عهده خرد جمعی و افراد ذی‌صلاح گذاشته شود تا دانش راهگشای درستی در زندگی ما گردد،

تنها باید به این نکته اشاره شود که بعد از این کیفرها باید که جامعه از خاطی که مدت دوری را تحمل کرده به بهترین شکل استقبال کند و حکومت باید برای او رفاه و امنیت در همه‌ی اشکال را فراهم آورد و در کنار این باید آن فرد حق‌ترک جامعه‌ی آزاد را نیز داشته باشد، حقی که برای همه‌ی آزادگان و در همه‌ی احوال محترم است و دوری گزیدن از جامعه‌ی آزاد همیشه باید محترم و ارزشمند به حساب آید و

هر خاطی بعد از گذراندن مدت کیفر و تعلیم و در کنار آزادگان  
زندگی آزاد و در رفاهی کند و یا نکند.

بخش سوم از کیفرها در جامعه‌ی آزادگان باید جرائمی در نظر گرفته  
شود که آزادی را از بین برده است و نهایت آزار را به جانداران روا  
داشته، زشتی‌هایی که در راستای نابودی آزادی انجام شده

این جرائم باید با کیفری پاسخ داده شود که دوری آن فرد را برای  
همیشه از جامعه‌ی آزادگان پدید آورد این جرائم که قتل و تجاوز را در  
برمی‌گیرد بخشیدنی نیست و آزادی را خدشه‌دار و نابود خواهد کرد.

این زشتی‌ها به معنای مرگ آزادی است و می‌تواند دنیای جانداران را به  
نابودی بکشد، مصداق اصلی از نابودی آزادی و تخطی از قانون پاک  
آن یعنی همین جرائم و این افراد به واقع ارزش زندگی در کنار دیگر  
جان‌ها را نخواهند داشت،

در وهله‌ی اول باید بدانیم که وقتی از چنین جرائم و زشتی‌هایی صحبت می‌کنیم بدین معنا است که چنین رفتار زشتی از سوی مجرم با نیت انجام شده باشد، باید این را هم در نظر گرفت که رفتاری تا این حد زشت و ظلم‌آمیز در برابر همه‌ی جانداران چنین کیفری را خواهد داشت.

اگر بخواهیم پاسخ زشتی را با زشتی دهیم جهان زشتی را پدید خواهیم آورد، لیکن ما با کینه و خشم برای انتقام هیچ‌گاه قانون نخواهیم نگاشت و این قانون را با منطق برای آرامش و بدور ماندن از زشتی و خشونت می‌نگاریم.

این‌گونه از انسان‌ها نمی‌توانند در کنار دیگران و در جامعه‌ی آزادگان زندگی کنند، آن‌ها با روا داشتن این زشتی‌ها دست به کشتار آزادی زده‌اند، پس باید از جامعه‌ی انسانی دور شوند تا دیگر شاهد چنین زشتی‌هایی نباشیم، آن‌ها باور دارند و فریاد می‌زنند که به آزادی باور

ندارند و این قانون پاک را درک نکرده‌اند پس باید از جامعه‌ی انسانی دور شوند، این جدا کردن آن‌ها از دنیای آزاد خواسته‌ی خودشان است و پاسخ این زشتی‌ها نه به زشتی و عذاب و شکنجه که به دور از اجتماع ماندن و انتخاب طبیعی آنان داده خواهد شد

کیفرهای جامعه‌ی آزاد به همین سه دسته تقسیم می‌شود،

آموزش

دوری به همراه آموزش

و دوری و طرد ابدی

حقا ما نیاز به ساختاری مشخص برای قانون و قانون‌گذاری داریم که باید مثال دیگر ارکان حکومتی با رأی‌گیری و نگاه جمعی و بدون تبعیض اداره شود و در وهله‌ی اول باید برای ساختن چنین ساختارها از عالمان و اندیشمندان همان رشته‌ها استفاده کنیم و آن‌ها با رأی عمومی

و خاصه منتخب شوند و سر کار بیایند و بعد همسو و برابر با یکدیگر به دور از هرگونه مقام و برتری در کنار هم با آرای مساوی و برابر قانون‌گذاری کنند و در پیشبرد و پیشرفت این قوانین کوشا باشند، باید این نگاه همیشگی رکن مهم از جامعه‌ی ما باشد و باز هم گروه‌های فراوان نظارتی وجود داشته باشد که به کار قانون‌گذاران و همه و همه نظارت کنند و در کنار همگان و اجتماع آزاد ما باشند تا سوءاستفاده‌ای از این جایگاه‌ها انجام نشود

این ساختار حکومتی که یکی از ارکان مهم جامعه‌ی ما را تشکیل خواهد داد، باید حقا مستقل از حکومت رکنی خودمختار در جامعه را تشکیل دهد و وظیفه‌ی قانون‌گذاری و اجرای قانون در جامعه‌ی آزادگان را به عهده بگیرد،

فرای این قانون‌گذاری ما به دادگاه‌هایی نیاز داریم که ما را در پیشبرد این هدف و به وجود آوردن نظم در جهان یاری برساند، باید این نگاه



برابری طلبانه و مدد از خرد جمعی و نظارت موشکافانه در این ساختار نیز به مانند دیگر ساختارهای جامعه‌ی آزاد لحاظ شود، این بخشی برجسته از باور ما است و چهارچوبی که نمی‌توان آن را از مرام پاک‌ی و جامعه‌ی آزاد جدا کرد

باید بدانیم که این نگاه در همه جای این اجتماع و ساختار و حکومت لحاظ خواهد شد، در دادگاه‌ها نیز باید چنین ساختاری رعایت شود، ما نیاز به دادگاهی داریم که تعداد زیادی از عالمان این دانش در آن حضور داشته باشند، تعداد آن‌ها وابسته به شناخت از جرم باید زیاد و زیادتر باشد و این جمع چندین نفر در کنار هم به واسطه‌ی دانشی که در این سالیان کسب کرده‌اند در تشخیص جرم به جامعه کمک کنند و این قاضیان دانا به علوم قضا که تعداد زیادی در هر دادگاه برابرا در کنار هم می‌نشینند با رأی عمومی و مدد از خرد جمعی حکمی را صادر کنند و در کنار این دادگاه‌ها باید ارکان زیادی برای نظارت وجود داشته

باشد و موشکافانه به این نگاه‌ها و آرا رسیدگی کند تا حقی از کسی

پایمال نشود

قانون یکی از ارکان بزرگ و مهم جامعه‌ی آزادگان را تشکیل می‌دهد

با مدد از این ارزش پاک می‌توانیم جامعه‌ای آزاد به وجود آوریم،

سرایى که قانون به معنای راستین در آن جاری و ساری باشد و صحبت

نهایی را در هر اتفاق قانون‌گرایی دهد

قانونی پاک پدید آورده‌ایم که از آزادی و ادراک این ارزش والا

برایمان شکل گرفته، می‌توانیم با مدد از این ارزش، قانونی بنگاریم و

برای رسیدن به عدالت در سراسر این سرزمین پاک از همین

چهارچوب‌ها مدد بگیریم،

جامعه‌ی آزادگان به مدد از تلاش‌ها و امید به این هدف بزرگ به وجود خواهد آمد و همه‌ی ما در کنار هم می‌توانیم در سرایی زندگی کنیم که به آن باور داریم و همه چیزش را خویشان به وجود آورده‌ایم،

تمام ارزش‌های پاک و والا در باورهایمان در این جهان پدید آمده است تا جهانی لایق زیستن تمام جانداران پدید آوریم، جهانی که در آن همه‌ی جانداران به دور از ظلم و آزار در کنار هم در سایه‌ی امنیت در آرامش، آزادی و قانون زندگی کنند و همه در کنار هم پویا و پویاتر شویم و به قله‌های جهان در کنار هم دست یابیم.

به امید ساختن جهان آرمانی تا آخرین نفس خواهیم جنگید و این جهان فرجام زیبایی به جهانمان خواهد شد

به امید داشتن جهانی پاک و آزاد و این واقعیت دست یافتنی زنده‌ایم،  
نفس به امید رسیدن به آرمان والایمان می‌کشیم و آزادی جاودانه  
خواهد شد که آزادی به ذات جاودانه است.

خاتمه

شهر سوخته‌ای که در آن زاده شدم را هیچ نخواستم و او مرا نخواست  
است، او مرا مدام از خود راند و صدایی دنباله‌دار مدام در گوشم طنین  
انداخت که تو از ما نیستی و همه‌ی عمر بر ما بوده‌ای

مرا خائن خطاب کردند و از خود راندند که این سرا وطن تو نیست،  
اینجا برای آنانی است که جبر را ستوده‌اند، آن را می‌پرستند و به آنچه  
سرنوشت برایشان نوشته است باورمندند، آنان در این مرز و بوم بارور  
شدند و هر چه خاک بر آنان داد را سرمه بر چشمان خود کردند و من  
از آنان نبوده‌ام.

من از آن نبودم و آنان فرسنگ‌ها با جهان من فاصله داشتند، به شهر سوخته‌ای که مرا در خود آفرید، نگاه‌ها هرزه بود، اخلاق با آنچه من تعریف کردم فرسنگ‌ها فاصله داشت، هر ارزش مرا در برابر خود دیدند و آنچه من باور خواندم را به ریشخند سپردند،

در این شهر سوخته کسی را یارای آن نبود تا فریاد بزند، اعتراض کند و همه را تسلیم به پیش می‌رانند و یاغیان را به جوخه‌های مرگ می‌سپردند، در این شهر سوخته کسی برای زیستن به دنیا نیامده بود، همه آمدند تا تنها زندگی را گذر و در مرگ بزنند و مرا با دنیای آنان هیچ سر مصالحه‌ای در میان نبود، من به رزم در آمده بودم تا در برابر آن خاک بایستم، خاکی که در آن جان بی‌معنا است، همه‌ی معانی به نزد مردمی است که هزاری سال با آنچه جبر بر آنان خوانده هر بار معانی را تغییر داده‌اند.

گاه دنیا و همه‌ی معانی برایشان در آسمان‌ها بود، گاه آنچه از بیگانگان  
تمنا می‌کردند، گاه تسلیم بودن و گاه در رضای دیگران زیستن، هر چه  
بود به معانی من هیچ‌گاه نزدیک نشد و هر بار مرا از خود راند.

آنان یاغیان را از خود می‌رانند و آنان را رانندگان می‌نامیدند، آنان را به  
درون دنیای خود راه ندادند و انگ‌ها خواندند،

او خیانت‌کار است

او بی‌وطن است

او از نابکاران است

او بی‌ایمان است

او از کفار است



همه‌ی معانی در هم تنیده شده بود تا بی‌معنایی را معنا کنند تا بی‌ارزشی را ارزش بنامند و در میان این شهر سوخته جایی برای اندیشیدن نبود، اندیشیدن را کفر پنداشتند و سخن گفتن را بدعت نام دادند تا به آسانی هر که در برابر است را به گلوله بسپارند،

در میان این شهر سوخته کسی یارای زیستن نداشت، همه محکوم به مرگ بودند، زندگی برای آنان معنایی مترادف با مردن داشت،

جنازگان بی کفن را هربار در خیابان می‌دید و آن‌ها به پیش می‌رفتند تا آنچه امر آمده بود را به سرمنزلی که باید برسانند

همه چیز باید است، همه امر است و عامران می‌خوانند، آنان در جستجوی تسلیم‌ها بر آمده‌اند، باید در برابر آنان تسلیم بود و این تسلیم به معنای ایمان است، به معنای هم رنگ بودن است و من به رنگ جماعت در نیامده محکوم به سوختنم،

شهر را می‌سوزانند هر که در این شهر سخنی گفته را آتش زده‌اند، زبان  
برون کشیده‌اند روده در آوردند و همه را به مرگ سپردند، زیرا این  
شهر تنها جای برای مردگان داشت،

نامش را شهر مردگان نیز نامیدم و دیدم چگونه در آتش کینه در حال  
سوختن است، همه را می‌سوزانند، همه را به کام مرگ می‌سپارند و همه  
را در آتشی از نفرت سپرده‌اند

شهرهای سوخته‌ی جهان به نزدیک دیدگان من است، بیشمار از یاغیان  
که به نزد من نشستند و خواندند، همه از روزگار تلخ خود گفتند، از  
آنجایی که وطن آنان نبود، هیچ بر دنیای آنان نبود و آنان تنها محکوم  
به از سر گذراندن این جبر داشتند، باید این جبر را به آخر می‌رساندند و  
در میان آن روزگار می‌گذراندند،

جبر دنباله‌دار همه را به خود فرا می‌خواند و در خود می‌بلعید، همه را در  
خود مهار کرده بود، او همه را مبتلا به خود می‌کرد و این جبر همه‌ی  
یاغیان را در آتشی بران سوزاند،

می‌سوختیم و می‌خواندیم

او خواند از آن شهر سوخته‌ای خواند که در میان زندانش سالیان درازی  
در حصر بود، او فریاد زده بود، به آنچه ناملايمات در جهانش بود  
خوانده بود، در برابر آن ایستاده بود، در برابر آنانی که از خون دیگران  
را قضاوت کردند از نژاد بر آنان نام نهادند او دید و سوخته جان در  
برابر آنان ایستاد و پاسخ به فریادهایش زندانی طویل مدت شد،

بیست سالگی زندان آغاز و به گذشت سی سال دوباره همان هوا را باید  
نفس کشید، او شادمانان از آنچه فریاد زده است، روزگار را به پیش  
برد، فریاد کشید و در برابر ناملايمات ایستاد، او هم رنگ آن جماعت

نشد و در برابر آنان که به سیاهی پوست، دیگران را در شهر سوزاندند  
فریاد زد،

من از شما دیوانگان نیستم، تنش سفید بود، او را داغ کردند تا از سیاهان  
باشد آخر باور داشتند که تنها سیاهان از فرومایگان جهان هستند، پس او  
را به زغال بدل کردند، در شهر سوزاندند تا رنگش به مانند نژاد کهنتر  
جهان بدل شود و او دوباره فریاد زد، دوباره در برابر آنان ایستاد، از  
آنچه زشتی جهانش بود خواند، اما تنها پاداشش سی سال زندان و  
سوختن در آتش بود.

حال بیست سالی است که زندان است و مردم شهرش از سپید تا سیاه  
کماکان زندگی کرده‌اند دوباره همان را اصل پنداشته‌اند، آنچه از  
دورباز دیوانگانی خواندند و ارزش راندند را می‌ستایند با آنکه می‌دانند  
همه دروغ و فریب است، همه زشتی و نا حق است، آنان همان را  
می‌پرستند که مردگی آرام در میان همین تسلیم معنا خواهد شد،

تسلیم شدگان در برابر زورمندان ایستاده‌اند و آنچه بر آنان خوانده را به گوش و جان می‌سپارند و او دوباره در زندان است دوباره آتشش می‌زنند، او را از زندگی کردن دور و هر چه از آزادی بود را از جانش ربودند و دیدم که سیاهی در برابر سپیدی که نژاد او را کهنتر می‌پنداشت، سر تعظیم فرود آورد و خواند

این سرنوشت ما است و در برابر سرنوشت نمی‌توان ایستاد باید راضی به رضای خلق بود،

مادرم را نیز به زندان برده بودند، او را نیز در چنگال اسارت سالیان دراز محبوس کردند، خاطرت هست روزی که رفتی دندان‌های سالم داشتی، اندامت جوان و سر حال بود، زیبا به مثال خورشید می‌درخشیدی،

با تو چه کردند؟

تو را به کام شلاق‌های مدام سپردند، هر روز چند بار شلاق به تنت زدند  
و چگونه با زبان آتشت زدند، چه می‌گفتند، هر بار در میان آن  
بازجویی‌های ادامه‌دار تو را چگونه به زجر می‌بردند، چگونه تو را در  
میان لعن و نفرین می‌کشتند، هر چه از زشتی در افکارشان بود را به تو  
گفتند و بدنت آب شد، از آتش نور خود سوختی و هر بار کوچک و  
کوچک تر شدی

وای که از آن اندام رشید و زیبایی هیچ به جای نمانده و هر چه هست  
گرد مرگ است، تنها استخوان است که به جای مانده،

اولین مشت بازجو بر دهانت اولین دندان‌ت را انداخت، باقی را چگونه  
کشیده‌اند، آیا این نیز بخشی از شکنجه‌ات بود؟

آیا این گونه به درد تو را می‌کشتند،

آن روز که دیدمت هیچ دندانی در دهان نداشتی، آخر مادر مگر چند  
سالت شده است، تو در زندان بودی و سی سال از عمرت به رنج رفته  
است، چهل سال عمرت در درد و پنجاه بهار را در حصر برده‌ای

از تو هیچ به جهان نماند و دوباره مردمان شهر به پیش می‌روند، دانایان  
می‌خوانند، برای مردم از روزگار تازه می‌گویند، برایشان از فردایی در  
کمال خوانده‌اند و بشمار از اینان در آرزوی آن روزگار در خیال، همه  
چیز را از یاد برده‌اند.

تن تیرباران شده‌ی همسرت را از یاد برده‌اند

بدن پاره پاره شده‌ی دخترت را که چندی پیش چند مرد او را تکه و  
پاره کرده بودند را از یاد برده‌اند

همه چیز را از یاد برده‌اند و حال ملیجکی برایشان از انتخاب می‌گویند

ملیجکان دوره کرده مردم را فرا می خوانند تا در روزی به پیش رو در

انتخاباتی شرکت کنند که برای تغییر است

چه تغییر خواهد کرد؟

آیا این نگاه بیمار به وطن تغییر خواهد کرد؟

آیا نگاه به خون و نژاد تغییر خواهد کرد؟

آیا تقسیم میان جانها و آدمیان از مرد تا زن، از دیندار تا کافر تغییر

خواهد کرد؟

آیا زندانیان باورمند طعم آزادی را خواهند چشید؟

یا دوباره می توان در خیابان به آنچه حق خویش است فریاد بر آورد؟

یا می توان بی هراس آنچه اندیشیده را بیان کرد و فردا در زندان پاره

پاره نشد؟



یا دخترها دوباره در زندان به شکنجه بی عصمت نخواهند شد؟

آیا و هزار آیا و آنان از تغییر می‌گویند.

ملیجکان تغییر می‌دهند، آری اینبار به جای توپ در دهان برای مردم  
چند باری به زمین می‌افتند اینبار به جای خنده‌ای آرام از جماعت قهقهه  
خواهند گرفت، اینبار تغییر خواهند داد آنچه دیروز پوشیده‌اند را و تو  
دوباره خواهی دید که همه چیز از نو آغاز خواهد شد،

تو دوباره در میان آن سیاه‌چال خواهی دید که چه کسانی را به بند  
می‌برند تو دوباره خواهی دید که چگونه آنان را شکنجه خواهند کرد و  
دوباره همه چیز برای تو و دنیای در آن مانده از تو سرآغاز خواهد شد.

او نیز برایم گفت، او را به سوی چوبه‌ی دار می‌بردند آخر او  
می‌خواست تا کودکان ببیندیشند، جایی خوانده بود که اشتباه معلمان

شهری را به آتش خواهد کشید و در حالی که می‌دید شهرش در حال سوختن است می‌خواند؛

من باعث افروخته شدن این آتش نخواهم شد، آنجا بود که خواست تا کودکان بیندیشند تا بدانند تا همه چیز را با چشمان و لبان خاموش نپذیرند و برایشان خواند

خواند تا بیندیشید، از چه گفت، شاید از جانی خواند که همه‌ی ارزش در میان آن بود، شاید از آزادی گفت که معناگر زیستن بود، شاید از امنیتی خوانده که به دست زورگویان به سرقت رفته است،

شاید از بدن کودکان گفت که زیبا و ستودنی است، از دیوانگانی که در جستجوی دریدن آنان بر آمده‌اند، شاید از حیوانی گفت که همتای آنان است و جماعتی که برای دریدن آنان همه‌ی عمر را سپری کرده اند، شاید از هزاری رنج در میان شهرش گفت، شاید کودکان را فرا

خواند تا یاغی باشند تا بایستند و شاید از برابری گفت که به یغما در  
آمده و عمری در اسارت غنیان جان سپرده است.

او گفت و دوره‌اش کردند،

در شهر سوخته کسی نمی‌اندیشد

کسی نمی‌گوید،

کسی نمی‌خواند

همه چیز از دورترها خوانده شده، فکر شده و گفته شده است، تنها  
تسلیم آنچه خوانده‌اند را می‌پذیرند و با سرهای پایین به پیش می‌روند،  
این ریل آخرش مرگ است، زندگی همه‌اش مرگ است، می‌خوانند و  
او را به این پایان برده‌اند، آخر او از این میانه گفت، از حد فاصل میان  
این آمدن و رفتن و آنان نخواستند کسی از این میانه بداند بخواند و یا بر

آن فکر کند، آنان به جای همه می‌دانستند و او را بردند تا دیگر کسی

خیال دانستن نکند

او در میان جوخه‌ی دار بود و فوج فوج از معلمان در کلاس‌های درس

بر شاگردان می‌خواندند

تسلیم باشید

جبر را بپرستید

از یاغیان دوری کنید و آنان را لعن فرستید

او در میان جوخه‌ی دار در برابر معلمانی ایستاده بود که شاگردان را

تعلیم به میدان آوردند تا ببینند جزای خائنان چیست،

حال شاگردان را به میدان آورده و دیگر معلمان می‌خوانند، از تسلیم  
میگویند، از در برابر جبر در خاک ماندن میگویند و این شهر سوخته در  
حال زایش دوباره‌ی دیوانگی است،

مردان بل هوس به دنبال زنان هوس ساز در آمده‌اند، آنان را به میدان  
آورده تا به جستجوی هم بدون و مردمان ببینند، باید دوید،

آی مردم، او را به دار می‌کشند

یکی این را خواند اما کمی پیشتر از او، زنی در حال بالا دادن جوراب  
شلواری‌اش در میدان شهر بود، کسی صدای او را نشنید، حتی گوش‌ها  
هم از صدای بالا رفتن آن جوراب بر ساق پای زن پر شد،

آی مردم او را به دار می‌کشند

دو تن از همان ملیجکان در حال کوفتن بر سر و صورت خود بودند و  
کسی دوباره آن ندا را نشنید گوش‌ها به صدای نعره‌های گوش خراش  
آنان پر بود

حلقه‌ی دار بر گردنش بود که بر مردم خواند

مرا به دار می‌کشند

کسی او را نشنید آخر کمی پیشتر کسی باد معده‌ای برون داده بود و  
مردمان این شهر سوخته به صدای عجیب او گوش فرا داده بودند،

حقا این صدا چیست

چه معنای عمیقی در میان آن نهفته است

آنکه این صدا را تولید کرده بی‌گمان از هنرمندان است

هنرمندان هم صدای می کردند، می ساختند، برخی در حال هوچی گری  
برای بیشتر فروختن بودند، برخی بیشتر به نما آمدند، برخی معروف تر  
شدند، برخی ثروتمندتر، برخی زیباتر، برخی خاص تر و برخی...

همه در میدان بودند و دوباره کسی ندا را نشنید، صدای افتادن چهارپایه  
را هم نشنید و هنرمندان برای مردم می نواختند، می زدند صدا می کردند  
چه نداهای عجیبی برون می دادند و کسی از افتادن چهارپایه چیزی  
نشنید و باز هم ادامه کرد

در برابر دیدگان کودکان بود؟

کودکان هم بودند، معلمان هم بودند،

او معلم بود

بردار معلمی را می کشتند که کودکان را به اندیشیدن فراخوانده بود و

معلمان کودکان را فراخواندند تا ببینند جزای کافران چیست،

حالا می‌دیدند و چه آرام در میان خونشان می‌جوشید از آنچه خشم در

دلشان بود، آنان را چه بی پروا به میدانی می‌خواند تا به پیش روند

آری همانان بودند، آنگاه که یکی از مردم به تنگ آمد، از برای گران

شدن تکه نان، از برای گرانی، ارزاق، از برای دعوی سران،

از برای مرگ و درد بیکران، او فریاد زد و کودکان آمدند تا بجوند،

آنان آمده بودند تا گردن دیگران را بجوند، آنان به قصد دریدن آمدند

و در برابر سران ایستادند، آنان آمدند تا آنچه از کینه آموخته را باز پس

دهند، آنان آمده تا تسلیم شدگان تازه‌ای را بیافرینند،

دبیران می‌خواندند و آنان تکرار می‌کردند و حال در میدان تکه تکه

شدن مأموران را دیدند، گردن جویده از آنان را دیدند گلوها را

می‌خوردند، پاره می‌کردند، لاشه می‌انداختند و همه را به کام این جنون

فرا می‌خواندند،



میدان شهر سوخته به شهر خون بدل شده بود و باز در میان همین میدان

دریدند و تکه و پاره کردند

دوباره به مثال آن روزهای بیشتر خواهری را بی عصمت کردند؟

مادری را به زندان بردند؟

دوباره معلمی را به دار آویختند؟

کسی را که برای زیستن آمده بود به زندان کردند؟

آری همه چیز را تکرار کردند، آنچه از دیرباز را آموختند حال تکرار

کردند و دوباره شهر همان شهر سوخته بود

دوباره کسی لب به اعتراض گشود، یاغیان در میدان آمدند و یک به

یک به زندان رفتند و مردم دوباره آنچه برای زندگی به آنان خوانده

بودند را به پیش بردند،

دوباره زنی با پستان‌های فراخ برایشان رقصید و دورانی آنان را به خود خواند، دوباره مردانی به جان هم افتادند و آنان به تکاپوی آنان افتادند، دوباره ملیجکان رقصیدند و آنان را به خود فرا خواندند، دوباره دنیای آدمی در تکرار بود و دوباره یاغیان در بند زجر بردند، در عذاب ماندند و به رنج زیستند و دنیای آدمی به تکرار خود در میان شهر سوخته ادامه کرد

دوباره هنرمندان می‌گفتند و جماعتی را به دور خود جمع می‌کردند، حتی گاه از معانی تازه سخن گفتند با هزاری ایهام و تشبیه، با هزاری داستان و تکریم، با هزاری حرف با تردید و باز رنگ شدند و والا رفتند، دوباره هر چه خواندند برای خوانده شدن بود، برای دیدن و دیده ماندن بود و دوباره همه چیز در تکرار ادامه کرد

حالا سالیان درازی است که این شهر سوخته برپا است،

من نیز از میان آن برآمده‌ام، یاغیان بسیار در آن زیسته‌اند، بی‌وطنان بسیار نام آن را وطن خوانده‌اند و همه میدانیم که وطن ما نیست که وطن ما پدید نیامده است، ما را بی‌وطنان جهان خواندند که وطن را باید ساخت،

آنگاه که این را خواندم، شوری در میان مردمان جاری شد، آنان را به خود فرا خواند و همه‌ی مردم این شهر سوخته به میدان آمدند

ملیجکان، زنان با پستان‌های بزرگ، مردی که باد معده بیرون داده بود، زنان و مردانی که یکدیگر را تعقیب می‌کردند مردی که دختری را بی‌عصمت کرده بود، جلادان دژخیمان، بیکاران، بیعاران، بی‌فکران، تسلیمان، همه آمدند و دوره‌ام کردند

با هم می‌خواندند

بی همه چیز را دار بنزید

او بی همه چیز است

او خائن است

همه‌ی آنان وطن داشتند، همه دور آنچه برایشان خوانده شده بود، به تکرار آن را هزاری شنیده بودند گرد آمدند همه به دور آن میز خواندند و مرا بی وطن به دار سپردند،

آنکه از حقوق دیگران دفاع کرد را نیز به بی وطنی به دار دادند، معلمی که اندیشیدن آموخت را نیز به دار آویختند، هر که هر چه خواند را به دار زدند تا خود در میان وطنی که اجدادشان در حماقت ساخته بود بمانند، آنان آنچه از دیرباز بود را به دوش می‌بردند، هر چه سنگین بود را به کمر آویختند و با خود حمل کردند، آنچه از حماقت دوربازان بود را به سرمه‌ی چشم بدل کردند و مدام از همان جبر خواندند، همان وطن

را پرستیدند و هیچ اختیار را ندانستند، همه آمده بودند تا آزادی را دفن کنند، به جهنم بفرستند، اختیار را آتش بزنند و در برابر جبر سجده کنند همه آمدند و آنگاه بود که من از زمین برخاستم، به روی نوک انگشتان پا برخاستم و آرام دستانم را گشودم، بال‌هایم برون زده بود،

بال‌هایی فراخ و بزرگ دوره‌ام کرد و مردمان شهر سوخته با آنچه از طناب در دست داشته آن را بافته بودند دوره‌ام کردند

نخست ترسیدند، کمی دور شدند و آنگاه که بال از هم گشودم و تکان دادم فریاد زنان کسی خواند

بی همه چیز را بگیرید، این بی وطن خائن را بدرید

کسی حواسشان را پرت نکرد، دعوایی در میان نبود، زن و شهوتی میانه دار نبود، مردی فریاد زد، آنان ریسمان بافته گرد کرده دار را به سویم

انداختند و من بال گشوده به آسمان رفتم

به من نگاه می کردند و با خود می خواندند این بی همه چیز به نفرین

سرزمین و خدایان محکوم است، او خواهد مرد،

من بال می زدم و اوج می گرفتم و در آسمان به پرواز آمده بودم که آنان

خواندند او مبتلا به نفرین ابدی پروردگار شده است، او مرده است و من

باز پرواز کردم

آری بال زدم و به پیش رفتم تا همه را دریابم تا او را از میان چوبه‌ی دار

به آغوش ببرم، او دبیر شهر من خواهد بود

او کودکان را به اندیشیدن فرا خواهد خواند، مردم را به فکر کردن

تشویق خواهد کرد، او دنیای مرا خواهد ساخت

او را از میان دار به آغوش بردم و باز پرواز کردم

در زندان مادرم را در آغوش گرفتم، او دنیای مرا رنگ تازه‌ای داد، او جهان زیبایی خواهد ساخت و دنیا به بودن او نیازمند است به مهر او محتاج است دنیای تازه‌ی ما با هم ساخته خواهد شد.

او را به بال در پشت در برگرفتم و باز هم بال زدم، من آمده بودم تا هر آنکه از یاغیان در شهر سوخته و در جهان خاکستری بود را به آغوش ببرم و حال سالیان درازی است که هر کدام از آنان را از گوشه‌ای یافته‌ام

ما همه از یاغیانیم، همه آزادگان جهانیم دیگر آن روزگار دیربازمان به پایان است که در میان دیوانگان به جهل آنان بسوزیم، دیگر آن دوران خموشی به پایان راه رسیده است و دنیای بکر ما در حال شروع شدن است، دیگر آن روزگاران تباهی را پایان خواهیم داد و در سیاه‌چال نخواهیم ماند تا به ریش داشته و نداشته‌مان بخندند

حال روز یاغیان است، ما را خواهی دید که جهان آرمان‌ها را ساخته در  
حال ساختنش از جان گذشته‌ایم، لیک ما را نیز خواهی دید که قلمرویی  
پاک به جهان خواهیم داشت، سرزمینش به کدامین روی از جغرافیا  
بودنش بی‌معنا است،

به هوا بی‌معنا است

ما در هوای هم نفس خواهیم کشید، یاغیان با هم زنده خواهند بود،  
زادگان به کنار هم خواهند زیست و همه از یک جان برای تغییر نفس  
خواهند برد

هوا بی‌معنا است، گرما بی‌معنا است، طبیعت از خاک صحرا تا جنگل و  
دریا و کوه بی‌معنا است که ما برای زیستن آمده دنیا را زیستگاه خواهیم  
کرد،

ما بیابان را خواهیم رویاند و از سنگ مهر خواهیم آفرید،



بنگر بدین لشکر بی پایان از یاغیان بنگر، دیگر آن روزگاران در حصر  
به پایان است، اینبار آزادگان به آزادی دنیا را خواهند ساخت، اینبار  
جهان آرمان‌ها را به کنار هم خواهند آفرید، در هوایی نفس خواهند  
کشید که همه از یک جان و در کنار هم برای ساختن برآمده‌اند

تو نیز همه را خواهی دید، خواهی دید و آنجای که یاغی درونت بیدار  
شد به نزد ما خواهی بود، دیگر در تنگنای دیوانگان جهان در بند  
نخواهی ماند و نخواهی دید که آنان در روزمرگی تو را به مرگ  
می‌خوانند، دیگر نخواهی دید که آنان به اعتیاد در زندگی بی‌معنا تو را  
به انتقام جهل خود می‌بازند

دیگر زادگان و یاغیان را به بند نخواهی دید که آنان آزادی را خواهند  
آفرید، خواهی دید که چگونه جهان خود و دنیا را به تغییر فرا خواهند  
خواند

بر آنان بنگر و حریم پاکشان را ببین که جهان خود را ساخته‌اند به هر  
جای جهان که باشد آنجا وطن ما است وطنی که نه اجداد و اوهام نه  
جبر و جنون که خویشتن آن را ساخته و بنا کرده‌ایم

تو وطن ما را خواهی دید که به دستان خود ما ساخته شده است،

در میان آن هوا نفس خواهیم برد و زندگی را خواهیم فرید و ما جهان  
را آن‌گونه که خیال کردیم خواهیم ساخت

رؤیای ما خود جهان است جهان به رؤیای ما بدل خواهد شد که آنچه  
ما آرزو کرده را واقعیت دنیا خواهیم ساخت

حال دورزمانی نخواهید گذشت که حریم پاک آزادگان و یاغیان جهان  
آرمان‌ها را بسازد، چه این حریم و چه آن دنیا سرخرش زیستن است  
زیستنی که هر چه جان در جهان است را به آرامش و آزادی مانا خواهد

کشاند

تا آن روز ندای پرتوان ما را بشنو که از خون به جانت نزدیک تر است،

دنیا را دگرگون خواهد کرد و جهان را دوباره خواهد ساخت

در هوای ما نفس بکش که این همه هوای آزادی است...



برای دریافت کتاب‌های بیشتر و ارتباط، از طرق زیر ما را دنبال کنید



[www.Idealistic-World.com](http://www.Idealistic-World.com)

© Copyright All Rights Nima Shahsavari